





سوره نساء – آیه ۱

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا ﴿١﴾

ترجمه

"ای مردم! تقوای پروردگارتان را پیشه سازید، آنکه شما را از یک نفس واحد آفرید و جفت او را نیز از همان نفس، خلق کرد، و از آن دو، مردان و زنان بسیاری را پراکنده ساخت. و از خداوندی که به نام او از یکدیگر درخواست می کنید، پروا داشته باشید. و نسبت به خویشاوندان خود، مواظبت کنید. همانا خداوند، همواره نگهبان شماست."

توضیح

نکات ارزشمندی در این آیه شریفه وجود دارند که به آنها اشاره می‌کنیم:

نکته اول

بر مبنای منطق قرآن شریف، قاعده آفرینش عالم بر اساس خلقت دو زوج از هر چیز، استوار گردیده است. به عنوان مثال، در آیه 49 از سوره "ذاریات"، چنین آمده است:

وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ.

"و از هر چیزی دو جفت آفریدیم، باشد که یادآور شوید."

از سوی دیگر، آن دو زوج آفریده شده، گرچه از یک ماهیت حقیقی هستند، اما در عین حال، مکمل یکدیگرند و در قبال مسئولیتی که در نظام خلقت بر عهده آنان نهاده شده است،

به یکدیگر نیازمند می باشند. از اینرو، هریک از آندو، دارای ویژگی های خاص خود هستند که موجب ادامه حیات بشر بر روی زمین، و تأمین سعادت جامعه می گردد.

از اینرو، در آیه 21 از سوره روم، چنین می فرماید:

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ.

"و از آیات او این است که برای شما از نفس خودتان، جفت هایی آفرید تا در کنار آنان، آرامش یابید، و در بین شما محبت و مهربانی قرار داد. همانا، در این امر، نشانه هایی است برای گروهی که می اندیشند".

بر این اساس، در آغاز سوره "نساء" (زنان)، به این حقیقت اشاره شده است که "زن" و "مرد" به عنوان دو زوج، از یک "نفس واحد" آفریده شده اند.

این آیه شریفه، موقعیت زن را از دیدگاه قرآن مجید، تبیین می کند و برابری جنسیتی میان زن و مرد را در عرصه مقام و منزلت انسانی، به اثبات می رساند.

از اینرو، برای تشریح موقعیت برابر زنان با مردان در اسلام، نه تفریط نظریه پردازان مردسالار رادیکال در تحقیر منزلت زن جایگاهی دارد، و نه افراط برخی گرایش های تندروانه فمینیستی.

منزلت زن بر اساس آموزه های علمی، دینی، و جامعه شناختی مرد و زن، بر مبنای تساوی زن و مرد و برابری جنسیتی آندو، استوار است. زیرا بر مبنای آیه شریفه مورد بحث، روح زن و مرد در پیشگاه خداوند، از منزلت یکسان برخوردار است و تساوی آنان در مقام خلقت، مورد تاکید قرآن مجید قرار دارد. عبارت ذیل در آیه مورد بحث، به این حقیقت، اشاره دارد:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً.

"ای مردم! تقوای پروردگارتان را پیشه سازید، آنکه شما را از یک نفس واحد آفرید و همسر او را نیز از همان نفس خلق کرد، و از آن دو، مردان و زنان بسیاری را پراکنده ساخت."

نکته دوم

کلمه "تسأول" در آیه مذکور، به معانی گوناگونی به شرح زیر آمده است:

- طرح و تبادل پرسش: (التَّسَاوُلُ: إِثَارَةُ السُّؤَالِ وَتَبَادُلُهُ).
- درخواست مردم از یکدیگر: (تَسَاءَلَ النَّاسُ: سَأَلَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا).
- طلب کردن از دیگری با سوگند (التَّسَاوُلُ بِاللَّهِ: سَوَّالُ بَعْضِ النَّاسِ بَعْضًا بِاللَّهِ).

بنا بر این، معنای عبارت "وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ" این است که: "تقوا پیشه سازید نسبت به خداوندی که به نام او از یکدیگر درخواست می کنید".

یا: "از خداوندی که هنگام درخواست از یکدیگر، آنان را به او سوگند می دهید، پروا کنید".

نکته سوم

کلمه "الْأَرْحَامَ" به معنای "خویشاوندان" در این آیه شریفه، عطف شده است بر کلمه "اللَّهُ" و به همین دلیل، منصوب است.

بنا بر این، معنای عبارت یادشده چنین است: نسبت به خداوند، و نسبت به ارحام و بستگان خود، پروا کنید.

نکته چهارم

با توجه به مجموع عبارات در آیه مورد بحث، سه سطح از روابط اجتماعی، مورد نظر قرار می گیرند:

- رابطه زوجیت میان زن و مرد به عنوان "زوج" و جفت یکدیگر: (خَلَقَكُمْ مِّن نَّفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا).
- رابطه خویشاوندی میان اقوام و بستگان: (وَالْأَرْحَامَ).
- رابطه اجتماعی میان افراد بشر به عنوان فرزندان که از یک پدر و مادر، آفریده شده اند: (وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً).

مراعات تقوای الهی در این امور، یعنی تنظیم روابط زناشویی، خویشاوندی و اجتماعی، بر مبنای اخلاق، عدالت، معنویت، و ارزش های انسانی.

نکته پنجم

کلمه "رَقِيب" در لغت عربی، به معانی گوناگونی به شرح زیر، آمده است:

- مواظب و ناظر بر امور: (الرَّقِيبُ: مَنْ يَلْحِظُ أَمْرًا).
- پاسدار و نگهبان: (الرَّقِيبُ: الْحَارِسُ).
- حفظ کنند و صیانت کننده: (الرَّقِيبُ: الْحَافِظُ).
- پیشقراول لشکر: (الرَّقِيبُ مِنْ الْجَيْشِ: الطَّلِيعَةُ).
- اسمی از اسماء الله: (الرَّقِيبُ: الْحَافِظُ الَّذِي لَا يَغِيبُ عَنْهُ شَيْءٌ).

بنا بر این، کلمه "رَقِيب" در آیه مورد بحث، (وَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا) می تواند به معنای مراقب، ناظر بر اعمال، نگهبان، مواظب، و حافظ باشد.

بحث علمی

کیفیت آفرینش نخستین انسان ها

در تشریح چگونگی خلقت انسان از دیدگاه ادیان و از نقطه نظر علوم روز، دیدگاه های گوناگونی مطرح گردیده است. در اینجا به نمونه هایی از نظریات ارائه شده، اشاره می کنیم.

دیدگاه مفسران

تفسیر کنندگان، دو نظریه متفاوت در مورد معنای کلمه "آدم" در آیات شریفه قرآن، ارائه کرده اند:

قول نخست

گروهی از مفسران بر این باورند که بر اساس ظاهر آیات کتابهای مقدس در ادیان مانند عهد عتیق و قرآن مجید، خداوند، نخستین مرد به نام "آدم" و نخستین زن به نام "حوّا"

را آفرید و سپس، نسل های بعدی انسان ها، از این دو نفر به وجود آمدند.

پیروان این نظریه، به سخنان "سفر پیدایش" در کتاب "تورات" و آیاتی از قرآن مانند دو آیه یادشده در زیر، استدلال کرده اند:

1. آیه 59 از سوره آل عمران:

إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ.

"همانا، مثل عیسی در نزد خداوند، همانند مثل آدم است که او را از خاک آفرید، و سپس به او فرمود: باش! پس به وجود آمد."

2. آیه 71 و 72 از سوره "ص":

إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن طِينٍ. فَإِذَا سَوَّيْتُهُ
وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ.

"آنگاه که پروردگار تو به فرشتگان گفت: همانا من آفریننده
بشری از گل هستم. پس هرگاه او را ساختم و از روح خود در او
دمیدم، بر او به سجده در آیید."

قول دوم

گروهی دیگر از مفسران بر این عقیده هستند که منظور از
"آدم" در قرآن کریم، یک فرد نیست، بلکه این کلمه، اشاره به
نوع انسان است.

این گروه از اندیشمندان، به آیاتی از قرآن مانند آیه 11 از
سوره "اعراف" به این شرح، استدلال کرده اند:

وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ
فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُن مِّن السَّاجِدِينَ.

"همانا، شما را آفریدیم، سپس شما را صورت بخشیدیم، سپس به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید. پس همه سجده کردند، مگر ابلیس که از سجده کنندگان نبود".

در این آیه، به جای اینکه یک فرد مطرح شود، نوع انسان ها به صورت جمع با کلمه "خلقناکم" (یعنی "شما" را آفریدیم) آمده است. سپس از ملائکه خواسته شده تا بر "آدم" به معنای "نوع انسان"، سجده کنند.

بر اساس این نظریه، مقصود از "آدم" در قرآن مجید، یک فرد نیست که به عنوان اولین انسان آفریده شده باشد

دیدگاه زیست شناسی تکاملی

از نقطه نظر "زیست شناسی تکاملی" (Evolutionary Biology)، آفرینش انسان در یک فرایند طبیعی طولانی، تحقق یافته است.

بر اساس منابع علمی در زیست شناسی، انسان شناسی، و دیرینه شناسی مانند کتاب های:

■ "زیست شناسی تکاملی انسان" (Human Evolutionary Biology)،

نوشته استاد رشته انسان شناسی در دانشگاه تگزاس،

■ "زیست شناسی کمپبل" (Campbell Biology)، نوشته

"نیل آلیسون کمپبل" (Neil Allison Campbell)،

■ "تبارشناسی انسان" (The Human Lineage)، نوشته

"مت کارتمیل" (Matt Cartmill) و "فرد اسمیت" (Fred Smith)؛

نیای پیشین انسان ها، موجوداتی زنده بوده اند که در

حدود شش تا هشت میلیون سال قبل، بر روی کره

زمین، می زیستند.

موجودات یادشده در طول زمان و در پرتو سازوکارهای تکامل

مانند جهش ژنتیکی (Mutation)، انتخاب طبیعی (Natural Selection)

و رانش ژنتیکی (Genetic Drift)، دگرگون شده و تکامل یافته اند.

همانگونه که در تفسیر آیه های 30 تا 33 از سوره "بقره" توضیح دادیم، بر مبنای یافته های دانش "دیرین انسان شناسی" (Paleoanthropology) که با مطالعه علمی بر روی فسیل های انسان تبارها، تاریخ زندگی انسان نماهای پیشین و بشر امروزی را بر روی زمین محاسبه می کند، پیش از پیدایش "انسان خردمند" یا "هومو ساپینس" (Homo sapiens)، که بیش از دویست و پنجاه هزار سال قبل، پا به عرصه وجود نهاده است، موجودات انسان تبار دیگری مانند موارد یادشده در زیر، از میلیون ها سال پیش، بر روی زمین، زندگی می کردند:

"هومو هابیلیس" (Homo habilis) به معنای "انسان تبار ماهر" که از حدود دو میلیون و چهارصد هزار سال قبل تا حدود یک

میلیون و پانصد هزار سال قبل، بر روی زمین زندگی می کرده است.

این انسان تبارها به طور کامل منقرض گردیده اند. انسان تبارهای مذکور، در دوره زمین شناسی پلیستوسن (Pleistocene) زندگی می کرده اند که از دو میلیون و ششصد هزار سال پیش آغاز شده و تا حدود یازده هزار و هفتصد سال پیش ادامه یافته است. یادآور می شود که دوره بعد از آن، هولوسین (Holocene) به عنوان آخرین دوره زمین شناسی قلمداد می شود که از حدود 11700 سال قبل آغاز گردیده و تا کنون ادامه دارد.

"هومو اِریکتوس" (Homo erectus) به معنای "انسان تبار راست قامت". این نوع از انسان تبارها نیز، در دوره زمین شناسی پلیستوسن (Pleistocene) می زیسته اند.

قدیمی ترین فسیل یافت شده از "انسان تباران راست قامت"، مربوط به حدود یک میلیون و نهصد هزار سال قبل است. جدیدترین فسیل یافت شده از آنان نیز، مربوط به حدود یکصد و چهل هزار سال قبل است. این نوع از انسان تبارها نیز، به طور کامل منقرض گردیده اند.

از آنجا که "انسان خردمند" یا "هومو ساپینس" (Homo sapiens)، در حدود دویست و پنجاه هزار سال قبل، پدیدار گشته، به این نتیجه می رسیم که بخشی از نسل های اخیر انسان تبارهای راست قامت در برهه ای از زمان، با بخشی از نخستین نسل های انسان خردمند، به صورت همزمان بر روی زمین زندگی می کرده اند.

"نئاندرتال" (Neanderthal)، به عنوان انسان تبار متأخر، که از حدود چهارصد هزار سال قبل تا چهل هزار سال پیش بر

روی زمین زندگی می کردند و سپس منقرض گردیدند. نمونه ای از فسیل های این نوع از انسان تبارها در سال 1856 میلادی در درّه "نئاندرتال" (Neandertal) در نزدیکی رودخانه دوسل (Düssel) در سرزمین آلمان امروزی یافت شد، و از اینر، آنان به همین نام، یعنی "نئاندرتال"، نامیده شدند.

انسان خردمند

"هومو ساپینس" (Homo sapiens)، معروف به انسان خردمند، به گونه انسان امروزی گفته می شود که بیش از دویست و پنجاه هزار سال قبل، در پرتو چشم ژنتیکی و انقلاب شناختی، پا به عرصه وجود نهاده است. این نوع از انسان، دارای قدرت تفکر انتزاعی، یادگیری، سخن گفتن با زبان نمادین، خودآگاهی، همکاری اجتماعی در مقیاس بزرگتر و انعطاف فرهنگی می باشد.

نقد دیدگاه تکامل انواع

بسیاری از دانشمندان در رشته های زیست شناسی و انسان شناسی به انتقاد از نظریه "تکامل انواع" (Evolution) که به عنوان "فرگشت"، نامیده می شود، و توسط زیست شناسانی مانند "چارلز داروین" (Charles Darwin) و "آلفرد راسل والاس" (Alfred Russel Wallace) مطرح گردیده، پرداخته اند.

در اینجا، مهمترین نقدهای جدی بر نظریه تکامل انواع را بر مبنای پژوهش های دانشمندان علوم مذکور که به صورت کتاب های یادشده در زیر منتشر گردیده، یادآور می شویم:

■ "تکامل انسان" (Human Evolution)، نوشته دیرینه شناس

و استاد دانشگاه "جرج واشنگتن" به نام "برنارد وود"

(Bernard Wood)،

■ "مسیر فسیلی" (The Fossil Trail)، نوشته دیرینه شناس

بریتانیایی به نام "ایان تاترسال" (Ian Tattersall)،

■ "تکامل: نگاهی از قرن 21" (Evolution: A View from the 21st Century)

نوشته زیست شناس آمریکایی به نام

"جیمز آلن شاپیرو" (James Alan Shapiro)،

■ "گونه های نمادین" (The Symbolic Species)، نوشته

انسان شناس زیستی از دانشگاه "هاروارد" به نام

"ترنس دیکن" (Terrence Deacon).

انتقاد نخست

یکی از چالش های دیرین انسان شناسی در نقد نظریه فرگشت

این است که زنجیره فسیلی انسان، به عنوان مثال، به صورت

کامل و در حد لازم، پیوسته نیست؛ تا بر اساس آن، نظریه

داروین و همفکرانش در زمینه تکامل انواع، بنیانگذاری شود.

این امر را در اصطلاح، "شکافهای فسیلی" (Fossil Gaps)

می نامند.

با مطالعه دقیق بر روی یافته های دانش های زیست شناسی و دیرین انسان شناسی، روشن می گردد که بسیاری از گونه ها، با گست و اختلاف زیاد نسبت به یکدیگر از جهت "ریخت شناختی" (Morphology)، پدیدار گشته اند.

توضیح: "ریخت شناسی"، عبارت است از بررسی ساختار و نسبت های بدنی موجودات زنده، مانند:

○ مطالعه شکل جمجمه در فسیل ها (شامل حجم مغز،

شکل پیشانی و صورت)،

○ بررسی نسبت میان اندام ها (شامل زاویه زانو، اندازه

لگن، طول پاها نسبت به دست ها)،

○ موقعیت اندام های بدن و جایگاه آنها نسبت به

یکدیگر.

یادآور می شود که اغلب گسست های تکاملی، از نوع شکاف های فسیلی بر اساس ریخت شناسی هستند.

دو مثال

مثال اول: یکی از موارد نقد تکامل انواع در این زمینه، موضوع گذار تبار "استرالوپیتکوس" (Australopithecus) به گونه "هومو" (Homo) می باشد.

گسست و تفاوت میان آن دو از نظر ریخت شناسی، شامل موارد ذیل می شود:

هومو	استرالوپیتکوس
• حجم مغز: cc600 - cc700 • تناسب اندام انسانی تر • دستهای مناسب ابزار سازی • وابستگی کمتر به درخت.	• حجم مغز: cc400 - cc500 • قد کوتاه با بازوهای بلند. • راه رفتن روی دو پا همراه با بالا رفتن از درخت.

نکته مهم و چالش برانگیز این است که علیرغم شکاف و فاصله زیاد میان آن دو، پدیده‌هایی مانند افزایش مغز و تغییر اندام و استعداد ابزار سازی، به صورت تقریباً همزمان تحقق یافته‌اند، نه به صورت تدریجی و پراکنده که در نظریه تکامل انواع، مورد نظر است.

مثال دوم: گسست و شکاف زیاد میان گونه "انسان ماهر" (Homo habilis) و "انسان راست قامت" (Homo erectus) است که به شرح زیر، بیان می‌گردد:

انسان ماهر (Homo habilis)	انسان راست قامت (Homo erectus)
• قد: ~130-140 سانتی متر • دست‌ها بلند • پاها کوتاه • راه رفتن بصورت غیر کامل	• قد: ~165-180 سانتی متر • پاهای بلند، بدن باریک • راه رفتن و دویدن بصورت موزون و کامل

این شکاف ریخت شناختی، از آنچه مبنای تکامل انواع که توسط داروین و امثال او مطرح گردیده، بزرگتر از حدّ بوده و تغییرات حاصله نیز، سریعتر از آنچه بر اساس آن نظریه انتظار می رود، تحقق یافته است.

از اینرو، بعضی از دانشمندان در این زمینه، "Homo habilis" را در رده بندی ها، از تیره "Homo" قلمداد نکرده اند. زیرا مشخصات برخی از فسیل های آن، از نظر استخوان بندی و ریخت شناسی، به رسته "Australopithecus" نزدیک تر هستند و تنها تفاوت آنها این است که مغز "Homo habilis" نسبت به مغز "Australopithecus"، کمی بزرگتر است.

حجم مغز "Australopithecus" cc450 بوده، و حجم مغز "Homo habilis" cc600 بوده؛ در حالی که حجم مغز "Homo erectus" بین cc850 تا cc1000 بوده است.

از مجموع آنچه بیان شد معلوم می گردد که یک "حلقه میانی" در بین گونه های "Homo habilis" و "Homo erectus" به عنوان واسطه فراهم کننده فاصله زمانی مورد نیاز، باید می بود، تا تئوری داروین در زمینه تکامل انواع بر اساس تغییرات تدریجی، کامل گردد. اما این "حلقه میانی"، وجود نداشته است.

انتقاد دوم

چالش مهم دیگری که برای تئوری تکامل انواع وجود دارد، "پرش شناختی" یا "جهش شناختی" (Cognitive Leap) است که در عرصه های زبان نمادین، هنر، خودآگاهی و اخلاق، به صورت ناگهانی (نه به صورت تغییرات ژنتیکی تدریجی) رخ داده است.

بر مبنای تحقیقات باستان شناسی که توسط دانشمندانی مانند دیرینه شناسان و باستان شناسان آمریکایی به نام

"سالی مک‌بریتری" (Sally McBrearty) و "آلیسون بروکس" (Alison Brooks)، تحت عنوان "انقلابی که نبود" (The revolution that wasn't) در سال 200 میلادی انجام گردیده و در نشریه علمی به نام "مجله تکامل انسان" (Journal of Human Evolution) منتشر شده است؛ ساختار مغز انسان مدرن "هومو ساپین" (Homo sapiens) از بیش از 300 هزار سال پیش وجود داشته، اما انفجار فرهنگی در حدود 50 هزار تا 70 هزار سال پیش، به وقوع پیوسته است.

منظور از جهش شناختی، ظهور ناگهانی استعدادهای ذهنی است که با تغییرات تدریجی در نظریه "تکامل انواع"، تناسبی ندارد.

جهش مذکور، در عرصه های یادشده در زیر، تحقق یافته است:

- زبان نمادین (همراه با دستور زبان، نه صرفاً صدا)،
- اخلاق هنجاری (داوری اخلاقی و شناخت قوانین عام و بایدها و نبایدها)،
- نماد سازی و معنا محوری (هنر و آئین).
- خودآگاهی بازتابی (Reflective Self-Awareness)، به معنای علم به آگاهی خود و توانایی قضاوت در باره آن آگاهی، و بدین معنا که انسان بتواند خود خویش را موضوع اندیشه قرار دهد.
- این آگاهی، لایه دوم آگاهی انسان است. زیرا مرتبه اول آگاهی (شامل ادراک درد، ترس، هدفمندی، و حل مسئله) را، علاوه بر انسان، بسیاری از حیوانات دیگر نیز دارند.
- خودآگاهی بازتابی به عنوان لایه دوم آگاهی انسان، دارای ویژگی هایی مانند بازگشت ذهن به خود، روایت

سازی هویتی، و امکان تحقق حالاتی مانند پشیمانی، احساس مسئولیت و تعهد اخلاقی است.

چالشی که جهش شناختی برای تئوری "تکامل انواع" ایجاد می کند این است که در پرتو مطالعات دقیق علمی، روشن گردیده که این پدیده به صورت ناگهانی به وجود آمده است و این امر، با تئوری "تکامل انواع" که توسط داروین و همفکران او مطرح شده و مستلزم "تغییرات ژنتیکی تدریجی" است، همخوانی ندارد.

از سوی دیگر، "انتخاب طبیعی"، بquamحور است، و مفاهیمی مانند قضاوت اخلاقی، عدالت، حقیقت و معنا؛ با بquamحور بودن "انتخاب طبیعی"، تناسبی ندارد. زیرا مفاهیم یادشده که حاصل جهش شناختی هستند، علیرغم پرهزینه بودن آنها، نفع مستقیمی در جهت بقا ندارند. از اینرو، نمی توان گفت:

"انتخاب طبیعی"، به تحقق "خودآگاهی بازتابی" و ویژگی های آن منجر شده است.

توضیح: علاوه بر آنچه بیان شد، نقدهای دیگری از دیدگاه زیست شناسی مولکولی و ژنتیک، فسیل شناسی و تدریج گرایی، و فلسفه علم؛ نسبت به تئوری "تکامل انواع"، در کتاب هایی که به آنها اشاره شد، مطرح گردیده اند که به خاطر رعایت اختصار، از بیان آنها صرف نظر می کنیم.

به دلیل انتقادات و چالش هایی که در برابر نظریه داروین و همفکرانش در زمینه تکامل انواع مطرح گردیده، بسیاری از دانشمندان، به اصلاح تئوری کلاسیک مذکور پرداخته اند و نسخه ای اصلاح شده از تکامل انواع را تحت عنوان "تکامل اصلاح شده قرن 21 میلادی" یا "سنتز تکاملی گسترش

یافته و اصلاح شده" (Extended / Revised Evolutionary Synthesis)،
ارائه داده اند.

تفاوت نسخه جدید با نسخه کلاسیک تکامل انواع این است
که در "سنتز تکاملی گسترش یافته و اصلاح شده"، اموری
مانند ژن محوری مطلق، تدریج گرایی ساده، انتخاب
تک سطحی، و تصادف مطلق؛ کنار گذاشته شده اند.

سوره نساء – آیه ۲ تا ۶

وَأَتُوا آلَيْتِمَىٰ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَتَبَدَّلُوا الْخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ وَلَا تَأْكُلُوا
 أَمْوَالَهُم إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا ﴿٢﴾ وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا
 تُقْسِطُوا فِي آلَيْتِمَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَىٰ
 وَثُلَاثَ وَرُبْعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَنُكُمْ
 ذَلِكَ أَذْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا ﴿٣﴾ وَأَتُوا النِّسَاءَ صَدُقَتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ
 طِبَّنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِّنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَّرِيًّا ﴿٤﴾ وَلَا تُؤْتُوا
 السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَمًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا
 وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَّعْرُوفًا ﴿٥﴾ وَابْتَئُوا آلَيْتِمَىٰ حَتَّىٰ
 إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ
 أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَنْ يَكْبَرُوا وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا
 فَلْيَسْتَغْفِرْ وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذَا دَفَعْتُمْ
 إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهَدُوا عَلَيْهِمْ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا ﴿٦﴾.

ترجمه

"و اموال یتیمان را به آنان پردازید، و مال پلید را به جای مال پاکیزه مبادله نکنید، و اموال آنان را همراه با اموال خودتان نخورید. همانا این امر، گناهی بزرگ است.

و اگر از بی عدالتی در مورد یتیمان بیمناک هستید، پس با آن زنان که برای شما پسندیده هستند ازدواج کنید، دو یا سه و یا چهار. پس اگر بیم دارید که نتوانید عدالت را مراعات کنید، فقط با یک همسر و یا کنیز که به شما تعلّق دارد ازدواج کنید. این امر، برای شما بهتر است تا از راه عدالت، منحرف نشوید. و مهریه زنان را به عنوان هدیه و با میل و رغبت به آنها بدهید. پس اگر آنان چیزی از آن را با رضایت به شما بخشیدند، آن را با گوارایی و خوشی، مورد استفاده قرار دهید.

و اموال خود را که خداوند برای قوام زندگی شما قرار داده است، به سفیهان نسپارید، اما از اموال خود، آنان را روزی دهید و آنان را بپوشانید، و با آنان به نحو شایسته سخن بگویید.

و یتیمان را بیازمایید تا آنکه به سنّ ازدواج برسند، و هرگاه که احساس کردید که به سنّ رشد رسیده اند، پس اموال آنان را به خودشان تحویل دهید.

و اموال یتیمان را از بیم اینکه بزرگ شوند، از روی اسراف و با عجله مصرف نکنید. و آنکس که بی نیاز است، از گرفتن اجرت، خودداری کند، و آنکه نیازمند است، به اندازه مناسب، اجرت بگیرد.

پس هرگاه که اموال یتیمان را به آنان بازپرداخت کردید، گواه بگیرید. و خداوند، برای محاسبه، کفایت می کند."

توضیح

محور بحث در مجموعه این آیات شریفه، مراعات عدالت، و رعایت حقوق یتیمان به صورت منصفانه است. نکاتی که در این دسته از آیات نهفته اند، بدین شرحند:

نکته اول

در آیه دوم از سوره نساء، قرآن کریم، مردم را فرمان می دهد تا اموال یتیمان را که در نزد آنان به امانت نهاده شده، به آنان بازگردانند، و اگر آن اموال، شامل کالاهای مرغوب است، نباید به جای آن، کالاهای نامرغوب و کم ارزش به یتیمان داده شود.

همچنین، نباید دارایی یتیمان را وارد زندگی خود کنند و با

مخلوط شدن اموال یتیمان با دارایی های خودشان، دچار گناه بزرگ، یعنی تصرف غاصبانه در اموال یتیمان گردند:

وَأَتُوا الْيَتَمَىٰ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَتَبَدَّلُوا الْخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا.

"و اموال یتیمان را به آنان پردازید، و مال پلید را به جای مال پاکیزه مبادله نکنید، و اموال آنان را همراه با اموال خودتان نخورید. همانا این امر، گناهی بزرگ است".

بنا بر این، منظور از عبارت "وَلَا تَتَبَدَّلُوا الْخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ" (یعنی: مال پلید را به جای مال پاکیزه مبادله نکنید) این است که اموال شایسته و مرغوب یتیمان که نزد مردم به امانت گذاشته شده، باید به آنان بازگردانده شود، و نباید مردم، آن

اموال خوب و پاکیزه را نزد خود نگاه دارند و به جای آن، کالاهایی بد و نامرغوب را به آنها بدهند.

نکته دوم

در آیه سوم از سوره نساء، بر ضرورت مراعات عدالت در روابط خانوادگی و زناشویی، تأکید شده است. بویژه اگر همسر انسان، یک دختر یتیم باشد. از اینرو، می فرماید: اگر می ترسید که نتوانید عدالت را در حق دختر یتیمی که می خواهید با او ازدواج کنید، رعایت نمایید، پس با زن شایسته دیگری ازدواج کنید:

وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَمَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ .

"و اگر از بی عدالتی در مورد یتیمان بیمناک هستید، پس با آن زنان که برای شما پسندیده هستند ازدواج کنید".

نکته سوم

در ادامه همان آیه، اوّلًا: به محدود کردن تعداد همسران، اشاره شده، و ثانیاً: بر مبنای ضرورتِ مراعاتِ عدالت میان همسران، و از آنجا که رعایت عدالت به تمام معنا میان آنان امکان پذیر نیست، به گزینش تنها یک همسر توسط مردان مسلمان، به خاطر وجوب عدالت و انصاف، اشاره شده است.

یادآور می شود که مردان قبایل عرب پیش از اسلام، با تعداد بسیاری از زنان ازدواج می کردند و حدّ و مرزی در این امر، قائل نبودند. آنان رفتار خود را اینچنین توجیه می کردند که به خاطر جنگ های متعدّد در سرزمینشان، مران زیاد کشته می شوند، و زنان بسیار که در قبایل زنده می مانند، بدون سرپرست می شوند و توان مالی برای ادامه زندگی خود و فرزندان خود را ندارند.

دین اسلام در چنین شرایطی، در مرحله نخست، تعداد همسران را برای مردان آن برهه از زمان، از تعداد همسران بی شمار، به دو، سه و حدّ اکثر چهار همسر، محدود ساخت:

مَثْنَى وَثُلَتَ وَرُبْعَ .

یعنی: "دو یا سه و یا چهار".

اما در مرحله دوم، این حقیقت را تبیین کرد که شرط گزینش بیش از یک همسر این است که مرد، بتواند عدالت را به صورت کامل، میان زنان خود مراعات کند. و در صورتی که نتواند عدل و انصاف را رعایت کند، باید فقط به یک همسر اکتفا کنند و جایز نیست زن دوم، اختیار نماید:

فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكَ أَدْنَى أَلَّا تَعُولُوا .

یعنی: "پس اگر بیم دارید که نتوانید عدالت را مراعات کنید، فقط با یک همسر و یا کنیز که به شما تعلّق دارد ازدواج کنید.

این امر، برای شما نزدیکتر و بهتر است تا از راه عدالت، منحرف نشوید."

از سوی دیگر، قرآن در آیه 129 از سوره "نساء"، این حقیقت را مورد تأکید قرار می دهد که امکان مراعات عدالت میان همسران برای یک مرد، وجود ندارد:

وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ.

یعنی: "و شما هرگز نمی توانید میان زن ها عدالت ورزید، هر چند بر این امر، حریص باشید."

با در کنار هم گذاشتن این دو آیه، به خوبی روشن می گردد که به منظور پرهیز از سقوط در منجلاب ستم و بی عدالتی، شایسته است یک مرد مسلمان، تنها با یک زن ازدواج کند.

نکته چهارم

در آیه چهارم از سوره نساء، قرآن مجید به مسلمانان فرمان می دهد تا حق و حقوق زنان که شامل "مهریه" آنان می گردد را با طیب خاطر (نه با منت و کراهت) بپردازند. علاوه بر این، شایسته است مهریه را به عنوان "هدیه" (نه به عنوان معاوضه و دستمزد و امثال آن) پرداخت نمایند. کلمه "صداق" و "صدقه" به معنای مهریه آمده است و کلمه "نحله" در این آیه شریفه، به معنای هدیه ای است که با رضا و رغبت اعطا می شود و بدون عوض است. بنا بر این، مرد نمی تواند از پرداخت مهریه همسر خود سرباز بزند. البته زن می تواند اگر راضی باشد، از روی اختیار و طیب خاطر (نه از روی اجبار و اکراه و امثال آن)، بخشی از مهریه خود، یا کل آن را ببخشد:

وَأَتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِّنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَّرِيًّا.

یعنی: "و مهریه زنان را به عنوان هدیه و با میل و رغبت به آنها بدهید. پس اگر آنان چیزی از آن را با رضایت به شما بخشیدند، آن را با گوارایی و خوشی، مورد استفاده قرار دهید".

نکته پنجم

آیه پنجم از سوره نساء، شامل یک توصیه اقتصادی، همراه با تبیین ضرورت عدالت اجتماعی است.

از یکسو می فرماید: "اموال خود را به سفیهان نسپارید" تا با سفاهت خود، آن اموال را حیف و میل نکنند. زیرا کلمه "سفهاء" جمع "سفیه" به معنای انسان سبک مغز است.

از سوی دیگر، به مسلمانان فرمان می دهد تا آن افراد (سفهاء) را که به دلیل عدم کارایی، از داشتن شغل و درآمد

کافی محروم هستند، از نظر مالی تأمین کنند و مخارج حیاتی آنان را مانند غذا و پوشاک، تضمین نمایند.

در عین حال، هیچکس مجاز نیست به خاطر "خفیف العقل" بودن افراد که امری خارج از اختیار سفيهان است، آنان را استهزا کند و یا با سخنان درشت، آنها را بیازارد. بلکه باید با مراعات ادب و حسن اخلاق، با آنان سخن گفته شود:

وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَمًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا.

یعنی: "و اموال خود را که خداوند برای قوام زندگی شما قرار داده است، به سفيهان نسپارید، اما از اموال خود، آنان را روزی دهید و آنان را بیوشانید، و با آنان به نحو شایسته سخن بگویید".

نکته ششم

در آیه ششم، بر امور یادشده در زیر، تأکید شده است:

1. به محض رسیدن ایتم به سنّ رشد، باید اموال

آنان که در نزد دیگران به امانت گذاشته شده

است، به آنان پرداخت شود.

2. نباید افرادی که اموال یتیمان را در اختیار دارند،

طمع کنند و پیش از رسید آنان به سنّ رشد، در

اموال یادشده، تصرف اسراف گونه و عجولانه

داشته باشند.

3. اگر فردی که سرپرستی کودک یتیمی را بر عهده

دارد، فردی غنی و بی نیاز باشد، نباید بخشی از

اموال آن کودک را به عنوان دستمزد نگهداری از

او بردارد. اما اگر نیازمند است، می تواند به اندازه

معقول و متداول و مطابق با عرف، مبلغی را به عنوان حق الزحمه، برداشت کند.

4. به منظور پیشگیری از بروز اختلاف، لازم است به هنگام تحویل اموال یتیمان به آنان، شاهدانی گرفته شوند تا بر تحقق بازگشت دارایی های آنها، گواهی دهند:

مجموعه احکام یادشده، در آیه ششم ، بدین شرح، بیان گردیده اند:

وَابْتَلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَن يَكْبَرُوا ۚ وَمَن كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ ۖ وَمَن كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ ۚ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهَدُوا عَلَيْهِمْ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا.

یعنی: "و یتیمان را بیازمایید تا آنکه به سنّ ازدواج برسند، و هرگاه اگر احساس کردید که به سنّ رشد رسیده اند، پس اموال آنان را به خودشان تحویل دهید. و اموال یتیمان را از بیم اینکه بزرگ شوند، از روی اسراف و با عجله مصرف نکنید. و آنکس که بی نیاز است، از گرفتن اجرت، خودداری کند، و آنکه نیازمند است، به اندازه مناسب، اجرت بگیرد. پس هرگاه که اموال یتیمان را به آنان بازپرداخت کردید، گواه بگیرید. و خداوند، برای محاسبه، کفایت می کند."

بحث علمی

نقد چند همسری در تمدن ها و ادیان پیشین

گرچه قانون چند همسری در بسیاری از تمدن ها و ادیان، به عنوان "عرف رایج" به شمار می رفته است، اما تثبیت آن به

عنوان "هنجار دینی و اخلاقی"، در برهه هایی از زمان های گذشته و در برخی از دوره های تاریخی دینی و فرهنگی، با نوساناتی همراه بوده است.

این پدیده در برخی از تمدن ها و ادیان، در خصوص پادشاهان، خاندان های سلطنتی و اشراف، رواج بیشتری داشته، و در بعضی از آنها، مشروط به نازا بودن همسر اول بوده است.

چند همسری در تمدن های باستان

در فرهنگ و تمدن مصر باستان، بر اساس پژوهش های "جویس تایلدسلی" (Joyce Tyldesley) در کتاب "وقایع نامه ملکه های مصر" (Chronicle of the Queens of Egypt)؛ و مطالعات "داگلاس برور" (Douglas Brewer) در کتاب "مصر و مصریان"

(Egypt and the Egyptians)؛ فراعنه، درباریان، اشراف و نخبگان مصر باستان، دارای همسران متعدّد و کنیزان بسیار بوده اند، در حالی که پدیده چندهمسری در میان عامّه مردم، کمتر وجود داشته است.

در تمدّن ایران باستان مانند دوران هخامنشیان و ساسانیان، بر اساس تحقیقات "مری بویس" (Mary Boyce) در کتاب "زرتشتیان: باورها و مناسک مذهبی" (Zoroastrians: Their Religious Beliefs and Practices)، و مطالعات ایرانشناس دانمارکی به نام "آرتور کریستنسن" (Arthur Christensen) در کتاب "ایران در زمان ساسانیان" (L'Iran sous les Sassanides)؛ پادشاهان و خاندان های سلطنتی و اشراف، دارای همسران متعدّد بوده اند.

بر اساس پژوهش های این دانشمندان ایران شناس، داشتن یک همسر اصلی و چند همسر فرعی نیز، در آئین رزشتیان آن دوران، مجاز بوده است.

در تمدن میانرودان (مانند سومریان، بابلیان و آشوریان) نیز، بر مبنای پژوهش های استاد تاریخ اجتماعی به نام "مارثا راث" (Martha Roth) در کتاب مجموعه های حقوقی از میانرودان و آسیای صغیر (Law Collections from Mesopotamia and Asia Minor)؛ قانون چند همسری وجود داشته است، و این پدیده در میان اشراف و نخبگان، به عنوان عرف رایج بوده است.

همچنین، بر اساس مواد 145 و 146 از "قانون حمورابی"، انتخاب همسر دوم برای یک مرد، در برخی از موارد مانند نازایی زن اول، مجاز شمرده شده است.

توضیح: قانون حمورابی (Codex Hammurapi)، متن مهم قانونی در دوران تمدن "بابل" در حدود قرن هیجدهم پیش از میلاد بوده و شامل 282 ماده قانونی می شده است.

بر مبنای ماده 145 و 146 این قانون، اگر یک زن نمی توانست فرزند دار شود، شوهر او حق داشت تا زن دوم اختیار کند. در عین حال، می بایست جایگاه قانونی همسر اول خود را نیز در نزد خود نگاه دارد، و نفقه او را پرداخت کند، و حق نداشت او را از خانه اخراج کند.

همچنین، اگر همسر اول یک مرد، کنیزی را که فرزند می آورد به شوهر خود می داد، آن کنیز، هرگز حق برابری با همسر اول اصلی را نداشت. در عین حال، کنیزی که برای آن مرد، فرزند زاییده بود، نباید فروخته می شد و نباید مورد آزار قرار می گرفت.

چند همسری در ادیان

در آئین "یهود"، به چند همسری پیامبرانی مانند حضرت ابراهیم، سلیمان و غیر آنها تصریح شده است. به عنوان مثال، در فصل 16 از "سفر پیدایش" (Genesis) در کتاب تورات، چنین آمده است:

אִשְׁרֵי אִשְׁתֹּת אַבְרָם לֹא יָלְדָה לוֹ וְלֵה נִשְׁפָּחָה מִצְרַיִת וְנִשְׁמָה הָגָר:

בַּת־אִמֶּר שָׂרִי אֶל־אַבְרָם הִנֵּה־נָא עֹצְרָנִי יְהוָה מִלָּדָת בַּת־נָא אֶל־נִשְׁפָּחָתִי אוּלֵי אִבְנָה מִמֶּנָּה וַיִּשְׁמַע אַבְרָם לְקוֹל שָׂרִי:

גַּם־תֵּלַח שָׂרִי אִשְׁת־אַבְרָם אֶת־הָגָר הַמִּצְרַיִת נִשְׁפָּחָתָה מִקֵּץ עֶשְׂרֵי שָׁנִים לְשִׁבְתֹּת אַבְרָם בְּאֶרֶץ כְּנָעַן וַתֵּלֶן אֹתָהּ לְאַבְרָם אִשָּׁה לוֹ לְאִשָּׁה:

یعنی:

"آیه 1: و سارای، همسرِ ابراهیم، برای او فرزندی نزاییده بود؛

و او کنیزی مصری داشت که نام او هاجر بود.

آیه 2: و سارای به ابراهیم گفت: اینک، یَهْوَه مرا از زاییدن

بازداشته است؛ از تو می خواهم به نزد کنیز من درآیی، باشد

که از او، برای خود بنا شوم. و ابراهیم به سخنِ سارای گوش

فرا داد.

آیه 3: پس سارای، همسرِ ابراهیم، هاجرِ مصری، کنیزِ خود را

گرفت، پس از پایانِ ده سال از سکونتِ ابراهیم در سرزمین

کنعان، و او را به ابراهیم، شوهرش، داد تا برای او همسر

باشد."

همچنین، در فصل 21 از "سفر تثنیه" (Deuteronomy) از

کتاب تورات، چنین می خوانیم:

טו כִּי-תִהְיֶינָה לְאִישׁ שְׁתֵּי נָשִׁים, הָאֶחָת אֶהְיֶה וְהָאֶחָת
שְׁנוֹנָה, וְיָלְדוּ-לוֹ בָּנִים, הָאֶחָת וְהַשְּׁנוֹנָה; וְהָיָה הַבֶּן
הַבָּכֹר, לְשְׁנוֹנָה.

טז וְהָיָה, בְּיוֹם הַנִּחִילוֹ אֶת-בָּנָיו, אֶת אֲשֶׁר-יִהְיֶה, לוֹ--לֹא
יֹכֵל, לְבַכֵּר אֶת-בֶּן-הָאֶחָת, עַל-פְּנֵי בֶן-הַשְּׁנוֹנָה, הַבָּכֹר.

يعني:

"آیه 15: اگر مردی را دو زن باشد، یکی محبوب و دیگری
ناپسند؛ و هر دو برای او پسرانی بزنند، هم محبوب و هم
ناپسند؛ و پسرِ نخست‌زاد از آنِ زنِ ناپسند باشد،

آیه 16: آنگاه در روزی که داراییِ خود را میان پسرانش به میراث
می‌گذارد، نمی‌تواند پسرِ زنِ محبوب را به‌عنوان نخست‌زاد
برگزیند به زیانِ پسرِ زنِ ناپسند، که نخست‌زاد است."

از این عبارات در کتاب تورات، به خوبی معلوم می گردد که چند همسری در آئین یهود، یک امر مشروع و مجاز بوده است.

علاوه بر این متون دینی از کتاب عهد عتیق، در فصل مربوط به "چند همسری" (Polygamy) در دائرة المعارف "جودوئیکا" (Encyclopaedia Judaica)، به تبیین این حقیقت پرداخته شده است.

یادآور می شود که در قرن یازدهم میلادی، یکی از رهبران مذهبی یهودی به نام "گرشوم بن یهودا" (Gershom ben Judah)، چند همسری را بنا بر مقتضیات اجتماعی، برای یهودیان "اشکنازی" (Ashkenazi) ممنوع کرد. این ممنوعیت، یکی از مواردی است که به عنوان "منع خاخام گرشوم" (Herem of Rabbi Gershom) قلمداد می شوند.

در آئین "مسیحیت"، حکم فقهی صریحی مبنی بر تحریم یا جواز "چندهمسری" در بخش انجیل (عهد جدید) از کتاب مقدّس، نیامده است. گرچه در بخش تورات (عهد عتیق)، به ترتیبی که بیان شده، تبیین گردیده است.

در عین حال، بر اساس کتاب "تاریخ کلیسای" (Ecclesiastical History) نوشته اسقف یوسبیوس قیصریه (Eusebius of Caesarea)، و کتاب "دائرة المعارف مسیحیت اولیه" (Encyclopedia of Early Christianity)؛ گروه هایی از مسیحیان مانند فرقه "نسطوریان" (Nestorianism) و نصاری شرقی؛ چندهمسری را جایز می دانستند.

همچنین، مسیحیان نخستین که خود را مقید به احکام فقهی "عهد عتیق" از کتاب مقدّس می دانستند، تعدّد زوجات را مجاز می دانستند.

اما بر اساس منابعی مانند کتاب "از عهد عتیق تا قرارداد" (From Sacrament to Contract) نوشته "جان ویت" (John Witte) ؛
 ارباب کلیسای روم، بنا بر مقتضیات اجتماعی و اخلاقی و با
 استناد به برخی از متون کتاب مقدس، تک همسری را به عنوان
 یک هنجار پذیرفته شده، اعلام کردند.
 این رهبران مذهبی مسیحی، به دلائلی مانند آیات یکم تا پنجم از
 باب 19 از انجیل "متی" در "عهد جدید"، تمسک می جستند
 که می گوید:

¹When Jesus had finished saying these things, he left Galilee and went into the region of Judea to the other side of the Jordan.

²Large crowds followed him, and he healed them there.

³ Some Pharisees came to him to test him. They asked, "Is it lawful for a man to divorce his wife for any and every reason?"

⁴ "Haven't you read," he replied, "that at the beginning the Creator 'made them male and female,

⁵ and said, 'For this reason a man will leave his father and mother and be united to his wife, and the two will become one flesh'?

یعنی:

"1 و چون عیسی این سخنان را به اتمام رسانید، از جلیل روانه شده، به حدود یهودیه از آن طرف اُردُن آمد.

2 و گروهی بسیار از عقب او آمدند و ایشان را در آنجا شفا بخشید.

- 3 پس فریسیان آمدند تا او را امتحان کنند و گفتند، آیا جایز است مرد، زن خود را به هر علّی طلاق دهد؟
- 4 او در جواب ایشان گفت، مگر نخوانده‌اید که خالق در ابتدا ایشان را مرد و زن آفرید،
- 5 و گفت، از این جهت مرد، پدر و مادر خود را رها کرده، به زن خویش بپیوندد و هر دو یک تن خواهند شد؟".

گرچه در این متن، به جواز یا عدم جواز تک همسری یا چندهمسری تصریح نشده است، اما به خاطر این عبارت که "خالق در ابتدا ایشان را مرد و زن آفرید،.... و هر دو یک تن خواهند شد"، چنین استنباط کردند که یک مرد باید با یک زن ازدواج کند. از اینرو، چند همسری را ممنوع ساختند.

در آئین اسلام، موضوع چندهمسری، در دو مرحله تبیین گردیده است.

همانگونه که در توضیح آیات مورد بحث بیان کردیم، مشرکان در قبایل عرب پیش از اسلام، همانند پیروان آئین یهود و غیر آنان، با تعداد بسیاری از زنان ازدواج می کردند و حدّ و مرزی در این امر، قائل نبودند. دین اسلام، در آن دوران، در دو مرحله، به معالجه این پدیده پرداخت:

مرحله نخست

آئین اسلام در مرحله اول، تعداد همسران یک مرد را در آن برهه از زمان، از تعداد نامحدود که عرف رایج آن دوران بود، به حدّ اکثر چهار همسر، محدودتر ساخت.

دلیل عدم صدور حکم تک همسری به صورت ناگهانی و صریح در آن دوران این بود که مردان جامعه در آن برهه، عملاً دارای بیش از یک همسر بودند، و صدور چنین حکمی می توانست به

افزایش آمار طلاق و متلاشی شدن خانواده ها و بی سرپرست شدن تعداد زیادی از زنان، بینجامد.

علاوه بر اینکه، تغییر سنت ها و رویه های اجتماعی به صورت دفعی و ناگهانی، موجب برخوردهای تند و مخالفت های جدی می گردد و می تواند جامعه را با بحران های سهمگینی مواجه سازد.

اما محدود کردن تعداد همسران از عدد نامحدود در آن دوران به تعداد کم، امری امکان پذیر بود، و زمینه را برای رواج عملی تک همسری در آینده، فراهم می ساخت.

این امر، منحصر به آئین اسلام نیست، بلکه همانگونه که در مباحث این فصل، ملاحظه کردید، رواج تک همسری در آئین های یهودی و مسیحی نیز، در مرحله نخستین و آغاز پیدایش ادیان یادشده، تحقق نیافت، بلکه در طول زمان، صورت پذیرفت.

مرحله دوم

قرآن مجید در مرحله دوم، این حقیقت را روشن ساخت که شرط انتخاب بیش از یک همسر این است که مرد بتواند عدالت و انصاف را به صورت کامل، میان زنان خود مراعات کند. و در صورتی که نتواند عدالت را رعایت کند، باید تنها به یک همسر اکتفا کند:

فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكَ أَدْنَىٰ
أَلَّا تَعُولُوا .

یعنی: "پس اگر بیم دارید که نتوانید عدالت را مراعات کنید، فقط با یک همسر، و یا کنیزی که به شما تعلق دارد ازدواج کنید. این امر، برای شما نزدیکتر و بهتر است تا از راه عدالت، منحرف نشوید."

این امر، زمینه را برای ترویج "تک همسری"، فراهم ساخت. زیرا با ضمیمه شدن آیه 129 از سوره "نساء" به آیه مذکور، این حقیقت مورد تأکید قرار گرفت که امکان مراعات عدالت و انصاف میان همسران برای یک مرد، عملاً وجود ندارد:

وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ.

یعنی: "و شما هرگز نمی توانید میان زن ها عدالت ورزید، هر چند بر این امر، حریص باشید".

نتیجه روشن انضمام دو آیه یادشده، این است که به منظور پرهیز از ستم و بی عدالتی، و مراعات حقوق انسانی زن؛ شایسته است یک مرد مسلمان، تنها با یک زن ازدواج کند.

چند همسری در دوران معاصر

مبحث "تعدد زوجات" در دنیای امروز، با نقدهای فمینیستی و حقوق بشری معاصر، روبروست.

دیدگاه فمینیسم

از دیدگاه بسیاری از نظریه پردازان "فمینیسم لیبرال" مانند "سوزان مولر اوکین" (Susan Moller Okin) به عنوان یک فیلسوف سیاسی در کتاب "عدالت، جنسیت و خانواده" (Justice, Gender, and the Family)، و "مارتا نوسبوم" (Martha Nussbaum) به عنوان یک فیلسوف و حقوقدان در کتاب "زنان و توسعه انسانی" (Women and Human Development)؛ که بر تساوی مرد و زن در همه حقوق و آزادی ها تأکید می کنند، تجویز چندهمسری توسط مرد، بدون تجویز چندهمسری توسط زن، در تعارض با اصل "برابری جنسیتی" قرار دارد. علاوه بر این، تعدّد زوجات، موجب عدم مراعات عدل و انصاف توسط مردان در حق زنان می شود. زیرا حتی در صورتی که مردان، عدالت مالی و حقوقی را میان همسران خود

تضمین کنند، نابرابری عاطفی و قلبی، امری اجتناب ناپذیر است.

اما از دیدگاه منادیان "فمینیسم رادیکال"، مانند "کیت میلِت" (Kate Millett) در کتاب "سیاست ورزی جنسی"، و "آندریا دورکین" (Andrea Dworkin) در کتاب "زنان راستگرا" (Right-Wing Women)؛ تعدّد زوجات، مظهر مردسالاری، و موجب نابرابری قدرت، و در تعارض با کرامت زنان است.

دیدگاه حقوق بشری

بر مبنای اسنادی مانند "کنوانسیون رفع همه اشکال تبعیض علیه زنان" (CEDAW)، "نظر عمومی شماره 28 کمیته حقوق بشر سازمان ملل" (UN Human Rights Committee, General Comment No. 28) و "حقوق بشر زنان، 2012" (The Human Rights of Women, 2012)؛ چندهمسری با کرامت انسانی و برابری

زنان، در تعارض است و برای سلامت روان آنان، زیانبار می باشد. در این اسناد، از دولت ها خواسته شده تا در جهت منع این پدیده بکوشند.

دیدگاه منتقدان دیگر

بر اساس تحقیقات پژوهشگران در عرصه علوم اجتماعی و روانشناسی مانند پژوهش های جان گراهام (John Graham) و آلین الکریناوی (Alean Al-Krenawi) که در سال 2006 میلادی در مجله علمی "ژورنال روانشناسی خانواده" (Journal of Family Psychology) منتشر گردیده، و مطالعات "سالم البدور" (Salem Elbedour) که در سال 2002 در "ژورنال روانشناسی اجتماعی" (Journal of Social Psychology) انتشار یافته است؛ تعدّد زوجات، تبعات ناهنجاری را در زمینه های اجتماعی و روانی، مانند افزایش افسردگی و اضطراب، احساس طردشدگی در همسر

اول، عدم احساس امنیّت روانی، تعارض درون خانوادگی و امثال آنها، به دنبال دارد.

همچنین، آسیب های چندهمسری، علاوه بر زنان، کودکان خانواده را نیز، تحت تأثیر منفی قرار می دهد. زیرا بر اساس پژوهش های یادشده، کودکان نیز، در خانواده هایی که دچار تعدّد زوجات هستند، از اضطراب بالاتر، کاهش اعتماد به نفس، پرخاشگری بیشتر، و افت تحصیلی محسوس، رنج می برند.

البته، نتایج یادشده، بر اساس میانگین آماری تدوین شده اند و از اینرو در برخی از موارد، استثنا پذیر می باشند. اما منتقدان می گویند: وضع قوانین، باید بر مبنای "ریسک غالب" باشد، نه بر اساس موارد نادر استثنا.

پاسخ به انتقادات

در عین حال، برخی از محققان مانند استاد دانشگاه جرج تاون (Georgetown) در آمریکا به نام "جان اسپوزیتو" (John Esposito) و پژوهشگر کالج بوستون (Boston College) در آمریکا به نام "ناتانا دلونگ-باس" (Natana DeLong-Bas) در کتاب "زنان در قانون خانواده مسلمانان" (Women in Muslim Family Law)؛ به این نکته اشاره کرده اند که مخالفت با چندهمسری به صورت مطلق در همه زمان ها و همه اقوام گذشته و تمام مناطق جغرافیایی، نوعی نادیده گرفتن واقعیت های اجتماعی، قلمداد می گردد.

زیرا در برخی از دوران های پیشین، به دلیل جنگ های بزرگ و کشته شدن مردان در میدان نبرد، و بیوه شدن تعداد زیادی از زنان، بسیاری از زنان جامعه و فرزندان شان، بدون سرپرست خانواده و حامی مالی و عاطفی باقی می ماندند.

از سوی دیگر می دانیم که در آن دوران های گذشته، نظام خدمات اجتماعی کارآمدی وجود نداشته است تا از آن قشر آسیب پذیر، حمایت کند.

از اینرو، بنا بر شرایط اجتماعی که بر یک جامعه ای تحمیل می شده است، تعدّد زوجات برای کسانی که تمکّن مالی برای اداره بیش از یک خانواده را داشته اند، امری مجاز و راه حلّی برای یک معضل اجتماعی، به حساب می آمده است.

بیان یک نکته

روشن است که این پاسخ، گرچه پدیده چندهمسری را در برخی از دوران های گذشته و در شرایط ویژه اجتماعی توجیه می کند، اما اشکال های اساسی منتقدان تعدّد زوجات در شرایط عادی، بویژه در عصر حاضر، همچنان پابرجا می مانند.

در شرایط عادی در دوران معاصر، ملاحظه تعادل پایدار در سامانه خانواده، امری ضروری و حیاتی است. زیرا از دیدگاه اسلام، مراعات عدالت در ابعاد روانی، عاطفی و شناختی، غیر قابل چشم پوشی است.

بنا بر این، دلبستگی پایدار و زندگی توأم با عشق و محبت در خانواده، مبتنی بر تعادل پایدار است. و تعادل پایدار، مستلزم

رعایت کرامت و حرمت ارکان خانواده (شامل زن و مرد) می باشد.

از اینرو، چندهمسری در شرایط عادی زیستی در دوران معاصر، نوعاً به ناهنجاری های روانی و اجتماعی که در مباحث قبل، به آنها اشاره شد، منتهی می شود.

بر این اساس، قرآن مجید در آیه سوم از سوره "نساء"، به این نکته اشاره می کند که شرط انتخاب بیش از یک همسر این است که مرد بتواند عدالت و انصاف را به صورت کامل، میان زنان خود رعایت کند. و در صورتی که نتواند عدالت را رعایت کند، باید تنها به یک همسر اکتفا نماید:

فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا .

یعنی: "پس اگر بیم دارید که نتوانید عدالت را مراعات کنید، فقط با یک همسر، و یا کنیزی که به شما تعلّق دارد ازدواج کنید. این امر، برای شما نزدیکتر و بهتر است تا از راه عدالت، منحرف نشوید".

اما در آیه 129 از همان سوره "نساء"، بر این حقیقت تأکید می کند که امکان رعایت عدالت در همه جهات (مالی، عاطفی، و اجتماعی) میان همسران برای یک مرد، عملاً وجود ندارد:

وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ.

یعنی: "و شما هرگز نمی توانید میان زن ها عدالت ورزید، هر چند بر این امر، حریص باشید".

نتیجه منصفانه ای که از کنار هم قراردادن این دو آیه بدست می آید، این است که به منظور پرهیز از ستم در حق زنان، و پرهیز از آسیب های روانی، اجتماعی، و غیر آن؛ شایسته است یک مرد مسلمان، تنها با یک زن ازدواج کند، تا موجب فراهم

شدن تعادل پایدار گردد و از این رهگذر، دلبستگی پایدار که
لازمه یک زندگی خانوادگی سرشار از محبت، صمیمیت و
همبستگی است، تحقق یابد.

سوره نساء – آیه ۷ تا ۱۰

لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ
 مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا
 مَّفْرُوضًا ﴿٧﴾ وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ
 وَالْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا
 مَعْرُوفًا ﴿٨﴾ وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوْا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا
 خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَلْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا ﴿٩﴾ إِنَّ
 الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ
 نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا ﴿١٠﴾ .

ترجمه

"برای مردان، از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان نزدیکتر به جا می‌گذارند، نصیبی است، و برای زنان نیز از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان نزدیکتر به جا می‌گذارند نصیبی است. اینها، سهم‌های واجب و قطعی هستند.

هنگام تقسیم کردن ارث، هرگاه خویشاوندان و یتیمان و مستمندان حاضر شدند، چیزی از آن را به ایشان پردازید، و با آنان با روشی شایسته سخن بگویید.

کسانی که اگر فرزندان ضعیفی را از خود به جا گذارند بیمناک هستند، باید بهراسند، پس تقوای الهی پیشه سازند و سخن استوار بگویند.

آنانکه اموال یتیمان را از روی ظلم و ستم می خورند، همانا
آتش را در شکم های خود می بلعند، و به زودی در آتشی
شعله ور، وارد می شوند و می سوزند."

توضیح

این آیات شریفه، به منزله مقدمه ای برای مبحث تقسیم ارث
است که در مجموعه آیات بعدی، بیان گردیده اند.
نکات برجسته در این دسته از آیات، بدین شرحند:

نکته اول

در آغاز آیات یادشده، بر این امر تأکید شده است که در نظام
ارث اسلامی، هم زن ها و هم مردها، از میراث پدر و مادر و
خویشاوندان نزدیک خود، بهره مند می شوند.

این در حالی است که در نظام ارث بسیاری از ادیان دیگر، میراث بردن زنان، بسیار محدود، و مشروط به نبودن مردان، بوده است. این نکته را در بحث علمی، توضیح خواهیم داد. اما قرآن شریف، با صراحت و قاطعیت، ارث بردن زنان را در کنار مردان، امری مفروض و واجب می شمارد و چنین می فرماید:

لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا .

" برای مردان، از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان نزدیکتر به جا می گذارند، نصیبی است، و برای زنان نیز از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان نزدیکتر به جا می گذارند نصیبی است. اینها، سهم های واجب و قطعی هستند."

نکته دوم

با تأمل در نظام ارث اسلامی، روشن می گردد که معیار و مبنای ارث بردن افراد از خویشاوندان، میزان نزدیکتر بودن افراد میراث بر، به خویشاوندان است. میزان دیگر نیز، درجه نیازمندی وارثان در نظام اجتماعی می باشد. بنا بر این، بر خلاف آنچه مشهور شده است، میزان تعیین مقدار میراث افراد از خویشاوندان، جنسیت مرد یا زن نیست.

به عنوان مثال، اگر مردی از دنیا برود و پدر و یک دختر داشته باشد، همه اموال او به چهار قسمت تقسیم می شود و سه چهارم آن اموال به دخترش (که از جنس مؤنث است) داده می شود و یک چهارم آن، به پدرش (که از جنس مذکر است) پرداخت می گردد. در این حکم فقهی، پدر، با اینکه مرد است، اما یک چهارم دختر، با اینکه یک زن است، ارث می برد. در

اینجا، مقدار میراث یک زن، بسیار بیشتر از مقدار میراث مرد است.

دلیل این حکم شرعی این است که دخترِ شخص متوفّا، در ضمن اینکه دارای قرابت است، نوعاً و در اغلب موارد، نیاز بیشتری به حمایت مالی، پس از درگذشت پدر خود دارد.

اما اگر یک مرد از دنیا برود و دختر و پسر داشته باشد، سهم هر پسر در اغلب موارد، دو برابر سهم هر دختر است. زیرا قرابت آنان با فرد متوفّا یکسان است، ولی نیاز پسران به مراتب بیشتر از نیاز دختران است. برای اینکه در نظام اجتماعی اسلامی، مردان، علاوه بر مخارج خود، نفقه همسر و فرزندان خود را نیز، بر عهده دارند. در حالی که مخارج زنان، بر عهده شوهرهایشان می باشد.

از اینرو، در آیه مورد بحث، موقعیت زن و موقعیت مرد بدون تبعیض و اعلان برتری یکی بر دیگری، در کنار هم قرار داده شده اند. این یعنی: معیار در تقسیم ارث، جنسیت و مرد بودن یا زن بودن نیست، بلکه معیار اساسی، درجه نیازمندی آنان در مجموعه نظام اجتماعی است.

از سوی دیگر، استفاده از کلمه "الأَقْرَبُونَ" (به معنای: خویشاوندان نزدیکتر)، اشاره به یکی دیگر از معیارهای اساسی در تقسیم میراث در نظام اسلامی (یعنی: درجه نزدیکتر بودن افراد میراث بر، به شخص متوفّا) است.

از اینرو، تا هنگامی که افرادی در طبقه اول خویشاوندان شخص متوفّا (مثل والدین و فرزندان) باشند، ارث آن شخص به افراد طبقه دوم (مثل برادران و خواهران) نمی رسد. و تا هنگامی که افرادی از طبقه دوم باشند، میراث آن شخص به

افراد طبقه سوم خویشاوندان (مانند عموها، عمّه ها، دایی ها و خاله ها) نمی رسد.

نکته سوم

در آیه هشتم سوره نساء از مجموعه آیات مورد بحث، قرآن مجید، یک توصیه اخلاقی را خطاب به وارثان شرعی و قانونی، بیان می فرماید.

گرچه میراث شخص متوفّا، تنها به وارثان شرعی و قانونی او می رسد، اما شایسته است کسانی که ارث می برند، مقداری از میراث را به ایتام، مستمندان و دیگر اقوام تهیدست که در جریان تقسیم ارث هستند، ببخشند. گرچه این افراد، مشمول طبقات خویشاوندانی که شرعاً و قانوناً، میراث بر هستند، نباشند:

وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُمْ
مِّنْهُ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَّعْرُوفًا.

یعنی: "هنگام تقسیم کردن ارث، هرگاه خویشاوندان و یتیمان و مستمندان حاضر شدند، چیزی از آن را به ایشان پردازید، و با آنان با روشی شایسته سخن بگویید".

منظور از "أُولُو الْقُرْبَىٰ" (یعنی خویشاوندان) در اینجا، بستگانی هستند که فقیر هستند، گرچه در زمره بستگانی که شرعاً و قانوناً ارث می‌برند، قرار ندارند.

نکته چهارم

در آیه نهم از مجموعه آیات مورد بحث، چنین می‌فرماید:
وَلْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوْا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَافًا خَافُوا عَلَيْهِمْ
فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَلْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا .

یعنی: "کسانی که اگر فرزندان ضعیفی را از خود به جا گذارند بیمناک هستند، باید بهراسند، پس تقوای الهی پیشه سازند و سخن استوار بگویند".

ظاهراً، مقصود از این آیه شریفه، تأکید بر مراعات حقوق ایتام و مستمندان است که در آیه قبل، کمک کردن به آنان توصیه شده بود.

یعنی: آنانکه اگر خودشان ذریه مستمند و ضعیفی داشته باشند، نگران آنان خواهند بود؛ باید در هنگام تقسیم میراث یک شخص متوفّا، خشیت و تقوای الهی را پیشه سازند و به دیگر بستگان تهیدست او که از ایتام و مستمندان هستند، ترحم کنند و بخشی از میراث را به آنان ببخشند و با آنان، خوش رفتاری کنند.

نکته پنجم

در آیه دهم، به کسانی که از خُرَدسال بودن یتیمان سوء استفاده می کنند و اموال آنان را چه در هنگام تقسیم ارث و یا در موارد دیگر می خورند، اینچنین هشدار می دهد که: خوردن اموال یتیمان، در حقیقت، بلعیدن آتش جهنّم است.

گرچه این حقیقت در عالم دنیا به خاطر حجاب های طبیعت، برای ستم کنندگان به ایتم، غیر قابل رؤیت است، اما در عالم آخرت که همه پرده های طبیعت به کنار زده می شوند، حقیقت عمل ظالمان در حق یتیمان، آشکار خواهد شد، و ستمگران در آتشی شعله ور، وارد خواهند شد:

إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ
نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا .

یعنی: "آنانکه اموال یتیمان را از روی ظلم و ستم می خورند، همانا آتش را در شکم های خود می بلعند، و به زودی در آتشی شعله ور، وارد می شوند و می سوزند".

در این آیه، کلمه "ظُلْمًا"، به معنای این است که غصب اموال یتیمان، با علم و آگاهی به ظالمانه بودن آن، صورت بگیرد.

بحث علمی

منظور از بلعیدن آتش از دیدگاه علوم

در آیه دهم از مجموعه آیات مورد بحث، به این حقیقت اشاره شده بود که غصب اموال یتیمان با علم و آگاهی از زشتی و تباهی آن، در حقیقت، فروبردن آتش در شکم غاصبان است. آنچه در توضیح این عبارت بیان شد، دیدگاه عرفان اسلامی بود. از نقطه نظر عرفان، عالم آخرت، باطن جهان طبیعت

است، و آن نشئه عظیم اخروی، روی دیگر سگه این نشئه
ظاهری عالم است. بنا بر این، همزمان با غصب اموال یتیمان،
شخص غاصب، آتش جهنّم را در شکم خود فرو می برد، اما به
خاطر حجاب های طبیعت، نمی تواند این حقیقت را به ظاهر،
مشاهده کند.

هنگامی که در عالم آخرت، همه پرده های طبیعت کنار بروند،
حقیقت عمل ظالمانه او در حق یتیمان، برای خودش نیز،
آشکار خواهد شد.

این موضوع، در مباحث معنوی و عرفانی اسلامی، به عنوان
"تجسم اعمال" مورد بحث قرار می گیرد.

در اینجا، در کنار دیدگاه معنوی مذکور، نقطه نظرات علوم
روز را نیز، در تفسیر موضوع یادشده، از نظر گرامی شما
می گذرانیم.

با ملاحظه دستاوردهای دانش های علوم اعصاب و روانشناسی؛ اینچنین استنباط می شود که "بلعیدن آتش" در مثال مورد بحث، یک استعاره "عَصَب-روانی"، و نماد یک پیامد مُهلِک است که از آن، با عنوان "به آتش کشیدن درون" تعبیر می شود.

دیدگاه علوم اعصاب

از دیدگاه علوم مغز و اعصاب، ستم در حق ضعیفان که بر خلاف وجدان اخلاقی است، با علم و آگاهی به ماهیت آن ظلم؛ به فعال شدن مدارهای استرس، شامل "آمیگدال" (Amygdala) و "محور هیپوتالاموس – هیپوفیز – غده فوق کلیه" (HPA axis) منجر می شود.

هنگامی که محور "HPA" که سامانه مرکزی پاسخ به استرس

در بدن است فعال شود، آزادسازی "CRH" که هورمون آزادکننده کورتیکوتروپین است توسط "هیپوتالاموس"؛ و آزادسازی "ACTH" که هورمون آدرنوکورتیکوتروپین است توسط هیپوفیز، انجام می گردد. بنا بر این، سطح آزادسازی هورمون کورتیزول در خون، توسط غده فوق کلیه، افزایش می یابد و موجب تشدید استرس می گردد.

فعال ماندن محور (HPA) به صورت مزمن، و به دنبال آن، افزایش کورتیزول در سطح بالا و به صورت پایدار، موجب بروز التهاب سیستمیک (Systemic inflammation) می شود و در نهایت، به پدیده ای به نام "آسیب و رنج اخلاقی حل نشده" (Moral Injury) منتهی می گردد و جسم و روان انسان را دچار التهاب حقیقی و سوزش درون که ناشی از آسیب رساندن به وجدان اخلاقی است، می سازد.

پژوهش های ژورژ مول

تحقیقات عصب پژوه معرف در زمینه اخلاق و شناخت اجتماعی به نام "ژورژ مول" (Jorge Moll) و همکاران وی که در سال 2026 میلادی به صورت مقاله ای تحت عنوان "شبکه های فرانتو-مزولیمبیک انسانی، تصمیمات مربوط به کمک های خیریه را هدایت می کنند" منتشر گردید، به این نکته اشاره دارد که گرچه رفتار غیراخلاقی سودآور (مانند غصب اموال یتیمان)، موجب پاداش مادّی کوتاه مدت می شود، اما در درازمدت، به افت شدید رضایت پایدار، و رنج روانی جانکاه، و پریشانی مداوم روحی، منتهی می گردد.

دیدگاه روانشناسی

از دیدگاه دانش روانشناسی، ظلم و ستم در حق افراد بی دفاع و آسیب پذیر مانند یتیمان، با علم و آگاهی به گناه بودن و

زشتی آن، موجب فعال شدن مکانیسم توجیه اخلاقی (Moral Disengagement) می گردد.

این امر، شخص ظالم را به صورت یک فرد ضد اجتماعی در می آورد و در نهایت، به فروپاشی روانی-اخلاقی او منتهی می شود.

زیرا ستم آگاهانه در حق ضعیفان، موجب کاهش فعالیت "vmPFC" و "Insula" می شود، و به "حساسیت زدایی اخلاقی" (Moral Desensitization)، منتهی می گردد.

بدین صورت، فرد غاصب حقوق ایتام، در مدار پیامدهای تباه کننده و چرخه پایدار رنج عصبی قرار می گیرد و شخصیت اخلاقی و انسانی او، می سوزد.

بر این اساس، ستم در حق اقشار آسیب پذیر مانند ایتام، همزمان با سوزان آن انسان های ضعیف و بی دفاع،

"شخصیت روانی- اخلاقی- اجتماعی" را در فرد ستمگر نیز، به آتش می کشد.

پژوهش های جاشوا گرین

مطالعات دانشمند روانشناسی تجربی و علوم مغز و اعصاب به نام جاشوا گرین (Joshua D. Greene) و همکاران او که در سال های 2001 و 2004 میلادی، بر روی تحلیل یافته های "fMRI" انجام گردید، و به صورت دو مقاله با عناوین "بررسی fMRI از درگیری عاطفی در قضاوت اخلاقی"، و "مبانی عصبی تعارض شناختی و کنترل در قضاوت اخلاقی" در ژورنال های علمی "Science" و "Neuron" منتشر شده است، بر این نکته تأکید می کند که تصمیم غیراخلاقی آگاهانه،

موجب مهار اخلاق، سرکوب مدارهای همدلی، تعارض پایدار،
استرس مزمن، و رنج درونی عصبی می شود.

سوره نساء – آیه ۱۱ تا ۱۴

يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا فَرِيضَةٌ مِّنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ اللَّهُ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿١١﴾ وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمْ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَنَ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِيَنَّ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَلَهُنَّ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَكَتُمْ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَالِأَلَةِ أَوْ امْرَأَةٌ وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ فَإِنْ كَانُوا

أَكْثَرُ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصَىٰ بِهَا
 أَوْ دَيْنٍ غَيْرِ مُضَارٍّ وَصِيَّةً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ ﴿١٢﴾ تِلْكَ
 حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ
 تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿١٣﴾ وَمَنْ
 يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ
 عَذَابٌ مُّهِينٌ ﴿١٤﴾.

ترجمه

"خداوند، شما را درباره فرزندانِتان سفارش می کند. برای
 مذکر، همانند بهره دو مؤنث است.
 و اگر وارثان، زنانی بیش از دو تن بودند، پس دو سوم میراث،
 برای آنان است؛ و اگر یک زن بود، پس نصف میراث برای
 اوست.

و برای هر یک از پدر و مادر میّت، اگر میّت فرزندی داشته باشد، یک ششم میراث خواهد بود، و اما اگر فرزندی نداشته باشد و پدر و مادر او وارثان وی باشند، پس برای مادر او یک سوم از میراث است.

و اگر میّت برادرانی داشته باشد، پس برای مادر وی یک ششم میراث خواهد بود. این موارد، پس از جداکردن آنچه وصیّت کرده و یا وامی که بر عهده اوست، می باشند.

شما نمی دانید که کدامیک از پدران یا فرزندان شما از نظر سودمندی نزدیکترند. اینها، اموری واجب از جانب خداست، و خداوند، دانا و حکیم است.

و نصف میراث زوجه های شما اگر فرزندی ندارند، برای شماست، و اگر فرزندی دارند، پس یک چهارم آن به شما می رسد. این امر، بعد از آن است که آنچه وصیّت کرده اند و یا وامی که بر عهده آنهاست، جدا شود.

و یک چهارم میراث شما مردان اگر فرزندی ندارید، برای
 زوجه هاست، و اما اگر فرزندی دارید، پس یک هشتم میراث
 شما به زوجه ها می رسد. این امر هم بعد آن است که آنچه
 وصیت کرده اید و یا وامی که بر عهده شماست، جدا شود.

و اگر مرد یا زن درگذشته، بدون فرزند و والدین باشد، و او
 دارای برادر یا خواهر است، پس به هرکدام از آندو، یک ششم
 میراث می رسد. و اگر بیش از این باشند، پس در یک سوم
 میراث، شریک هستند. این امر نیز، بعد از جداسازی آنچه
 وصیت شده و یا وامی است که بر عهده میّت است. نباید در
 این امر، زیانی وارد شود. این، توصیه ای از جانب خداوند
 است، و خدا دانا و بردبار است.

اینها، حدود خداوند هستند، و هرکه از خدا و پیامبر او پیروی
 کند، خدا او را به بهشت هایی که نهرها در زیر آنها جاریند،

وارد می سازد، و در آنجا جاویدان خواهند بود، و این امر، رستگاری بزرگی است.

و هرکه از خدا و رسول او سرپیچی کند، و از حدود الهی تعدی و تجاوز نماید، خدا او را به آتش دوزخ وارد می سازد، و کیفری خوارکننده برای او خواهد بود."

توضیح

این دسته از آیات شریفه، به تشریح محاسبات شرعی در تقسیم میراث می پردازد. در اینجا، به نکات برجسته ای که در این آیات شریفه نهفته اند، اشاره می کنیم.

نکته اول

همانطور که در مبحث علمی این بحث بیان خواهد شد، در بسیاری از ادیان و آئین های پیشین، و همچنین در دوران قبل

از اسلام در جزیره العرب، زنان از میراث اقوام و خویشاوندان خود، محروم بوده اند.

از اینرو، قرآن مجید برای بیان قاطعانه ضرورت ارث بردن زنان، میراث بانوان را به عنوان یک اصل مسلم و قطعی، به عنوان یک مبنای اساسی قرار داده، و میراث مردان را در مقایسه با آن، تعیین می کند و چنین می فرماید:

يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ.

"خداوند، شما را درباره فرزندان سفارش می کند. برای مذکر، همانند بهره دو مؤنث است.

در اینجا، بهره مندی دختران، امری مسلم قلمداد گردیده و سهم اولاد مذکر، در مقایسه با آن تبیین گردیده است.

در مبحث علمی، به این نکته اشاره خواهیم کرد که گرچه در این مورد، سهم مرد، دو برابر سهم زن است، اما در بسیاری از

موارد دیگر در قانون ارث اسلامی، سهم زن، مساوی با سهم مرد، و یا سه برابر سهم مرد می باشد.

تبیین قاطعانه احکام ارث بردن زنان در شرایط صدر اسلام که هنوز، رسوبات فرهنگ زن ستیزانه دوران جاهلیت ادامه داشته، یک اقدام عادلانه و شجاعانه به نفع زنان بوده است. اهمیت این موضع گیری، از روایتی که در کتاب "الدر المنثور" نوشته "جلال الدین سیوطی" آمده است، روشن می گردد:

"عن ابن عباس قال: لما نزلت آية الفرائض التي فرض الله فيها ما فرض للولد الذكر والأنثى والأبوين كرهها الناس أو بعضهم وقالوا: تعطى المرأة الربع أو الثمن، وتعطى الابنة النصف، ويعطى الغلام الصغير، وليس من هؤلاء أحد يقاتل القوم، ولا يحوز الغنيمة، وكانوا يفعلون ذلك في الجاهلية لا يعطون الميراث إلا لمن قاتل القوم".

یعنی: "از ابن عباس روایت شده که وقتی آیه فرائض میراث نازل گردید، که خداوند، ارث را برای مذکر و مؤنث (مرد و زن) و پدر و مادر واجب کرده است؛ مردم یا برخی از آنها، آن را خوش نداشتند. آنان گفتند: یک چهارم یا یک هشتم میراث به زن داده می شود و یا نصف میراث به دختر داده می شود و یا به کودک صغیر هم ارث می رسد، در حالی که هیچیک از آنها به جنگ نمی رود و غنیمت به دست نمی آورد.

در زمان جاهلیّت (پیش از اسلام)، آنان ارث را فقط به کسانی می دادند که به جنگ برود".

بنا بر این، دستور اسلام مبنی بر پرداخت میراث به زنان، با مذاق مردمان آن دوران، سازگار نبوده است، و این حکم، علیرغم جریان فرهنگی دوران جاهلیّت، صادر گردیده است.

نکته دوم

یکی از معیارهای تعیین سهام ارث برای وارثان، میزان قرابت آنان به میّت است که خداوند به این امر، آگاه تر است.

این سخن قرآن شریف، اشاره به قاعده یادشده است:

أَبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا .

"شما نمی دانید که کدامیک از پدران یا فرزندان شما به شما از نظر سودمندی نزدیکترند. اینها، اموری واجب از جانب خداست، و خداوند، دانا و حکیم است."

نکته سوم

کلمه " کَلَالَة " در آیه دوازدهم از مجموعه آیات مورد بحث، در اصل لغت عربی، به معانی مختلفی مانند ضعف، تعب و

احاطه آمده است. اما این کلمه در آیه مورد نظر، به معنای فردی است که از دنیا رفته است و فرزند و والدین ندارد.

بحث علمی

ارث زنان از دیدگاه ادیان

در اینجا، جایگاه زنان را در نظام قوانین ارث، از دیدگاه ادیان گوناگون، تبیین می کنیم.

قانون ارث در آئین یهودی

در آئین یهودی کلاسیک، دختران، تنها در صورت نبود پسران، ارث می برند. زنان نیز، هیچ مالکیتی نسبت به میراث شوهران ندارند و فقط از مهریه و نفقه، برخوردار هستند.

در آیه هشتم تا یازدهم از فصل 27 از "سفر اعداد" (Numbers) در کتاب "تورات"، چنین آمده است:

ח וְאֶל-בְּנֵי יִשְׂרָאֵל، תְּדַבֵּר לֵאמֹר: אִישׁ כִּי-יָמוּת، וּבֶן אִין לוֹ—וְהַעֲבַרְתָּם אֶת-נַחֲלָתוֹ، לְבָתָו.

ט וְאִם-אִין לוֹ، בֵּת—וְנָתַתָּם אֶת-נַחֲלָתוֹ، לְאָחָיו.

י וְאִם-אִין לוֹ، אָחִים—وְנָתַתָּם אֶת-נַחֲלָתוֹ، לְאָחִי אָבִיו.

יא וְאִם-אִין אָחִים، לְאָבִיו—وְנָתַתָּם אֶת-נַחֲלָתוֹ לְשָׂאָרוֹ הַקָּרֵב אֵלָיו מִמִּשְׁפַּחָתוֹ، וְיָרֵשׁ אֹתָהּ; וְהָיְתָה לְבְנֵי יִשְׂרָאֵל، לְחֶקֶת מִשְׁפָּט، כְּאֲשֶׁר צִוָּה יְהוָה، אֶת-מֹשֶׁה.

یعنی:

"8. و به بنی اسرائیل بگو: اگر مردی بمیرد و پسری نداشته باشد، آنگاه ارث او را به دخترش بدهید.

9. و اگر دختری نداشته باشد، ارث او را به برادران آن مرد بدهید.

10. و اگر برادری نداشته باشد، ارث او را به برادران پدرش بدهید.

11. و اگر پدرش برادری نداشته باشد، ارث او را به نزدیک‌ترین خویشاوندش از خاندانش بدهید تا آن را به میراث ببرد؛ و این برای بنی اسرائیل، به عنوان قانون داورِ الزام‌آور خواهد بود، همان‌گونه که یهوه به موسی فرمان داد."

همچنین، در بندهای "110a" تا "115b" از رساله "باوا باترا" (Bava Batra) از کتاب "تلمود" (Talmud)؛ عبارت‌هایی بدین شرح، به چشم می‌خورند:

"בנות אינן יורשות במקום שיש בן"

یعنی: دختران در جایی که پسر وجود دارد، ارث نمی‌برند.

"בן קודם לבת בכל ירושה"

یعنی: پسر در هر ارثی بر دختر مقدم است.

"בת יורשת כשאין בן"

یعنی: دختر، هنگامی ارث می‌برد که پسر وجود نداشته باشد.

"این‌هاשה یورשת את בעלה"

یعنی: زن از شوهر خود، ارث نمی‌برد.

برای توضیح بیشتر می‌توانید به کتاب قانون یهود (Jewish Law)،

نوشته "مناخم ایلون" (Menachem Elon)، مراجعه کنید.

قانون ارث در آئین زرتشتی

در این آئین نیز، محور اصلی میراث بری، از آن مردان است و استحقاق زنان از ارث، بسیار محدود می‌باشد.

بر اساس پژوهش‌های استاد ایران‌شناسی در دانشگاه برلین به نام ماریا ماکوخ (Maria Macuch) در کتاب "حقوق موردی کازوئیستیک و رویه قضایی در آغاز سده هفتم میلادی در ایران"

(Rechtskasuistik und Gerichtspraxis zu Beginn des siebenten Jahrhunderts in Iran) ، با استناد به کتاب "ماتیگانِ هزاردادِستان" (Mādagān ī Hazār Dādestān)؛ بر آنست که در قانون ساسانی، زنان به عنوان وارث کامل، اموال را به ارث نمی‌بردند؛ بلکه فقط در غیاب وارث مرد، می‌توانستند کنترل موقت بر اموال درگذشته و حق نفقه داشته باشند. ارث بری دختران نیز، بسیار محدود بوده و در صورت فقدان وارث مذکر، مشمول میراث می‌شدند.

برای تحقیق در این امر، شایسته است به بخش‌هایی از کتاب "ماتیگانِ هزاردادِستان" که به این موضوع ارتباط دارند مانند فصل 28: در ارث، و فصل 37: در دارایی و سایر فصل‌های مرتبط با مالکیت خانوادگی، مراجعه شود.

همچنین، می توانید به کتاب "رژتشتیان: باورها و اعمال دینی" (Zoroastrians: Their Religious Beliefs and Practices)، نوشته "مری بویس" (Mary Boyce)، مراجعه کنید.

قانون ارث در آئین هندوئیسم

محرومیت زنان از میراث از دیدگاه آئین هندوئیسم، در اغلب موارد، قابل مشاهده است.

بر اساس فصل نهم از کتاب دینی هندویی به نام "منوسْمرتی" (मनुस्मृति)، در آیه شماره 185 چنین آمده است:

"پسران تنها وارثان اموال پدر هستند."

در آیه 104 از همان فصل نیز، چنین می خوانیم:

"برادران پس از مرگ پدر و مادر، اموال پدری را به طور مساوی میان خود تقسیم کنند."

در موارد محدود مانند فقدان وارث پسر، مقدار ناچیزی از ارث، برای دختر نیز، قرار داده شده است.

اما زنان، بجز جهیزیه، از ارث همسر خود، محروم می باشند.

بر مبنای "قانون جانشینی هندوها 1956، اصلاح شده 2005" (Hindu Succession Act 1956, amended 2005)، اصلاحاتی در قوانین مربوط به ارث، توسط پارلمان هندوستان، به وجود آمده است.

برای توضیح بیشتر، به کتاب های:

○ دین، قانون و دولت در هند (Religion, Law and the State in)

(India)، از "جان دانکن مارتین دِرت" (John Duncan Martin)

؛(Derrett

○ "قانون هندو: فراتر از سنت و مدرنیته" (Hindu Law:)

(Beyond Tradition and Modernity)، نوشته پروفیسور

"ورنر منسکی" (Werner Menski)،

مراجعة شود.

توضیح: آنچه بیان شد، مربوط به ادیانی بود که احکام فقهی

در باره ارث را در کارنامه خود دارند.

اما بر مبنای فصل "میراث" در "فرهنگ لغت کتاب مقدس انگر"

(Inheritance, Anchor Bible Dictionary) نوشته "اسکات بارچی"

(Scott Bartchy)، و کتاب "تأملی در باب مالکیت" (Thinking About

Property)، نوشته "پیتر گارنسی" (Peter Garnsey)، و کتاب

"مقدمه‌ای بر اخلاق بودایی" (An Introduction to Buddhist Ethics)،

نوشته "پیتر هاروی" (Peter Harvey) و کتاب "قانون کلاسیک هند"

(The Classical Law of India) نوشته "رابرت لینگات" (Robert Lingat)؛

آئین هایی مانند مسیحیت و بودائیسیم، موضوع ارث را به عرف رایج ارجاع داده و نظام خاصی را در زمینه "میراث" از دیدگاه فقهی و حقوقی، مطرح نکرده اند.

قانون ارث در آئین اسلام

دین اسلام، نخستین آئینی است که حق میراث بری زنان را در کنار حق مردان، به صورت صریح و به عنوان فریضه الهی و امری غیر قابل چشم پوشی، تبیین کرده است.

در مجموعه نظام ارث در اسلام، گاهی زنان به اندازه مردان، و گاهی نصف مردان و گاهی هم سه برابر یک مرد، ارث می برند.

توضیح:

نظام ارث در اسلام، مجموعه ای از قوانین و مقررات را در بر می گیرد که بدون احاطه بر کلّ آن مجموعه، نمی توان در باره نظام یادشده، دآوری صحیحی انجام داد. با ملاحظه دقیق

مسائل ارث به خوبی روشن می گردد که در برخی از موارد، سهم مرد دو برابر زن است ، ولی در بعضی موارد ، سهم زن چند برابر مرد است ؛ و گاهی سهم مرد و زن کاملاً مساوی هستند.

اینک، به منظور توضیح بیشتر پیرامون نظام ارث در اسلام، ابعادی از آن را از نظر گرامی شما می گذرانیم:

مسأله : اگر وارث میّت، دختر و پسر باشند ، میراث را به نحوی قسمت می کنند که به هر پسر دو سهم و به هر دختر یک سهم برسد.

در این مورد، سهم مرد، دو برابر سهم زن در نظر گرفته شده است.

مسأله : اگر وارث میّت فقط پدر و مادر و يك دختر باشند، پدر و مادر هر کدام يك ششم و دختر سه قسمت از شش

قسمت را می برد و یک ششم باقیمانده به همین نسبت میان همه آنها تقسیم می شود

در این مسأله ، سهم یک زن (یعنی دخترمیت) سه برابر سهم یک مرد (یعنی پدرمیت) می باشد

مسأله : اگر وارث میّت فقط پدر و یک دختر، یا مادر و یک دختر باشد، مال را چهار قسمت می کنند، یک قسمت آن را پدر یا مادر و سه قسمت را دختر می برد.

در این مسأله نیز، سهم یک زن (یعنی دخترمیت) سه برابر سهم یک مرد (یعنی پدرمیت) است.

مسأله : اگر وارث میّت، چند برادر مادری، یا چند خواهر مادری، یا چند برادر و خواهر مادری باشند، در هر صورت، مال بطور مساوی میان آنها تقسیم می شود.

در این مسأله ، سهم زنان (یعنی خواهران) با سهم مردان (یعنی برادران) مساوی می باشد .

مسأله : در صورتی که وارث هم دایی و هم خاله باشد (و همه آنها پدر و مادری یا پدری یا مادری باشند) مال بطور مساوی میان آنها قسمت می شود.

در این مسأله ، سهم مرد (یعنی دایی) با سهم زن (یعنی خاله) مساوی می باشد.

مسأله : اگر وارث میت يك دایی و يك عمّه باشد، مال را سه قسمت می کنند، يك سهم را دایی، و دو سهم را عمّه می برد.
در این مسأله ، سهم يك زن (یعنی عمه) دو برابر سهم يك مرد (یعنی دایی) می باشد.

از آنچه بیان شد معلوم می گردد که ادّعای برخی نویسندگان ، مبنی بر دو برابر بودن سهم میراث مردان نسبت به زنان در

همه موارد در نظام ارث اسلامی، سخنی نادرست و ناشی از ناآگاهی آنان نسبت به قوانین ارث در اسلام است. بلکه همانگونه که ملاحظه فرمودید، در برخی موارد، سهم زن دو برابر یا سه برابر مرد است، و در بعضی موارد، سهم مرد دو برابر زن؛ و در برخی از حالات، سهم زن و مرد با هم مساوی می باشد.

بنا بر این، اولویت در نظام ارث اسلامی، بر مبنای جنسیت و مرد بودن یا زن بودن افراد نیست، بلکه تابع معیارهای دیگری مانند درجه قرابت در امر خویشاوندی و مراتب نیاز وارثان است که بر اساس آن، گاهی سهم زنان بیشتر است و گاهی سهم مردان، و در برخی از موارد هم که ملاحظه فرمودید، سهم هردو با هم مساوی می باشد.

سوره نساء - آیه ۱۵ و ۱۶

وَاللّٰتِي يَأْتِيْنَ الْفَاحِشَةَ مِنْ نِّسَائِكُمْ فَاَسْتَشْهَدُوْا عَلَيْنَّ اَرْبَعَةً
مِّنْكُمْ فَاِنْ شَهِدُوْا فَاَمْسِكُوْهُنَّ فِي الْبُيُوْتِ حَتّٰى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ
اَوْ يَجْعَلَ اللّٰهُ لَهُنَّ سَبِيْلًا ﴿١٥﴾ وَاللَّذَانِ يَأْتِيَانِهَا مِنْكُمْ
فَاَذُوْهُمَا فَاِنْ تَابَا وَاَصْلَحَا فَاَعْرِضُوْا عَنْهُمَا اِنَّ اللّٰهَ كَانَ تَوَّابًا
رَّحِيْمًا ﴿١٦﴾.

ترجمه

و از زنان شما، کسانی که مرتکب فحشا می شوند، چهار نفر
از خودتان را بر آنان به گواهی بخواهید؛ پس اگر گواهی دادند،
آن زنان اهل فحشا را در خانه ها محصور کنید تا زمان
مرگشان فرا رسد، و یا خداوند برای آنان راهی قرار دهد.

و آن دو نفر که مرتکب فحشا می شوند، پس آنان را بیازارید؛ و اگر توبه کنند و به اصلاح خود اقدام کنند، از آنان روگردان شوید. خداوند، بسیار توبه پذیر و مهربان است."

توضیح

برای تشریح این دو آیه، به نکاتی به شرح ذیل، اشاره می شود:

نکته اول

آیه نخست (آیه 15 از سوره نساء)، مبنی بر حصر خانگی زنانِ اهل فحشا تا آخر عمر آنان؛ با آیات دیگر قرآن، نسخ شده است، و مجازات دیگری، جایگزین آن گردیده است.

عبارت "أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا" (یعنی: و یا خداوند برای آنان راهی قرار دهد) که در آیه مذکور آمده است نیز، بر این امر

دلالت دارد که حکم حصر خانگی تا آخر عمر، یک حکم قطعی و غیر قابل تغییر نیست.

بر اساس احادیث اسلامی مانند حدیث یادشده در زیر، که در "تفسیر صافی" و "تفسیر عیاشی" روایت شده است، بیان حدود "زنا" که در آیات دیگر قرآن آمده، نسخ کننده حکم حصر خانگی مادام العمر در آیه مورد بحث است:

"عن الصادق (عليه السلام): في قوله تعالى: ﴿وَاللّٰتِي يَأْتِيْنَ الْفَاحِشَةَ﴾ : هي منسوخة، والسبيل هي الحدود".
یعنی: از امام صادق (ع) در تفسیر آیه ﴿وَاللّٰتِي يَأْتِيْنَ الْفَاحِشَةَ﴾ روایت شده که فرمود: این آیه، نسخ شده است، و مقصود از "سَبِيل" که در آیه آمده است، حدود می باشد.

نکته دوم

ادّعی ارتکاب فحشا برای اثبات جرم، کفایت نمی کند. بلکه در صورتی جرم یادشده به اثبات می رسد که چهار نفر شاهد عادل، گواهی دهند که خود، حضور داشته اند و شاهد ارتکاب جرم مذکور توسط شخصی معین بوده اند.

با این بیان، روشن می گردد که اثبات ارتکاب فحشا، امری است که به سادگی صورت نمی پذیرد، تا مجازاتی (اعمّ از حصر یا حدّ) بر آن مترتب شود.

از اینر، قرآن مجید چنین می فرماید:

فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِّنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ .

"چهار نفر از خودتان را بر آنان به گواهی بخواهید؛ پس اگر گواهی دادند، آن زنان اهل فحشا را در خانه ها محصور کنید.

نکته سوم

در آیه بعدی، یعنی آیه شماره 16 در سوره نساء، چنین آمده است که مرد و زنی که مرتکب زنا می شوند، مورد تنبیه قرار می گیرند، مگر اینکه توبه کنند، و به اصلاح خود پردازند. در این حالت، خداوند، توبه آنان را می پذیرد و از آزار دادن آنان، صرف نظر می شود:

وَالَّذَانِ يَأْتِيَانَهَا مِنْكُمْ فَادُّوهُمَا فَإِنْ تَابَا وَأَصْلَحَا فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا رَحِيمًا .

"و آن دو نفر که مرتکب فحشا می شوند، پس آنان را بیازارید؛ و اگر توبه کنند و به اصلاح خود اقدام کنند، از آنان روگردان شوید. خداوند، بسیار توبه پذیر و مهربان است."

بنا بر این، مقصود از "الذان"، زن و مردی است که مرتکب فحشا شده اند. و ضمیر "ها" در کلمه "يَأْتِيَانَهَا"، به کلمه "الْفَاحِشَةُ" (به معنای زنا) باز می گردد.

در این آیه، در خصوص مجازات زن و مرد زناکار در صورت توبه نکردن و عدم اقدام در جهت اصلاح؛ به کلمه "فَاذْهُمَا" که به معنای آزردن و تنبیه کردن است، بسنده شده و به نوع و کمیّت و کیفیّت آن اشاره نشده است.

در برخی از آیات دیگر، به "جَلَد" به معنای تنبیه با تازیانه، در صورت اثبات جرم با گواهی شاهدان عادل و به تعداد معین، اشاره شده است.

روشن است که صرف نظر از مجازات مذکور، در صورت توبه و اصلاح خود در این آیه شریفه، نوعی ارفاق برای مرد و زن گناهکار به حساب می آید.

نکته چهارم

بر مبنای سخن برخی از مفسّران و بعضی از روایات اسلامی، حکم تنبیه در آیه پانزدهم از سوره نساء، مخصوص زنان

شوهرداری بوده است که مرتکب زنا می شدند. و اما حکم تنبیه در آیه شانزدهم، برای زن و مردی بوده که مجرد بوده اند و مرتکب فحشا می گردیدند.

بحث علمی

آسیب های فحشاء از دیدگاه علوم مدرن

در اینجا، آسیب های فحشاء را از نقطه نظر دانش هایی مانند علوم اعصاب، روان شناسی، جامعه شناسی و سلامت عمومی، مورد بررسی قرار می دهیم، تا دلیل منطقی مخالفت ادیان الهی با انتشار این ضایعه تباه کننده در جامعه بشری، روشن گردد.

دیدگاه علوم مغزو اعصاب

از نظر دانش اعصاب (Neuroscience)، رفتار جنسی بی ثبات که با چند شریک جنسی صورت می پذیرد، موجب تحریک

شدید نظام دوپامین (Dopamine) می شود، و در نتیجه، به کاهش حساسیت گیرنده های این ناقل عصبی، و به دنبال آن، به کاهش حساسیت سیستم پاداش مغز نسبت به محرک های لذت بخش، منتهی می گردد. این امر، "حساسیت زدایی پاداش" (Reward desensitization) نامیده می شود و به کاسته شدن پاسخ های نورونی، می انجامد. در نتیجه، شخص برای همان میزان از لذت، تحریک قوی تر و یا افراطی تری را می طلبد و اگر در این مسیر قرار بگیرد، وارد چرخه تکراری زیانباری می گردد. برخی از آثار جانبی این اختلال، عبارتند از: کاهش "خودکنترلی"، احساس کسالت مزمن، ضعف مهارت گانه، و کاسته شدن رضایت از زندگی.

دلائل تفصیلی این پدیده، در منابع یادشده در زیر، بیان گردیده اند:

● پژوهش عصب شناسی با عنوان "Parsing reward" در ژورنال علمی "بررسی‌های تحقیقات مغز" (Brain Research Reviews) که توسط استاد علوم اعصاب از دانشگان میشیگان به نام "کنت بریج" (Kent Berridge) و همکار او به نام "اری رابینسون" (Terry Robinson) انجام گرفته است.

● پژوهش روان‌درمانگر آمریکایی به نام تاد لاول (Todd Love) و همکاران او در زمینه رفتارهای جنسی غیر متعارف، که در سال 2015 میلادی در ژورنال علمی "علوم رفتاری" (Behavioral Sciences) منتشر گردیده است.

دیدگاه روانشناسی

پژوهش‌های روانشناس و روانپزشک بریتانیایی به نام "جان بالبی" (John Bowlby) که در اثر معروف او به نام

"دلبستگی و فقدان" (Attachment and Loss)، منعکس گردیده، بر این نکته تأکید می‌کند که انسان‌ها ذاتاً و به نحو زیستی، برای دلبستگی پایدار، برنامه‌ریزی شده‌اند. از اینرو، دلبستگی را نباید فقط به عنوان یک احساس تلقی کرد، بلکه باید آن را به عنوان یک سیستم سامان دهنده هیجان‌ات و امنیت، قلمداد کرد.

فحشاء، به عنوان رابطه‌ای غیر اخلاقی، دلبستگی را در کانون خانواده، ناایمن می‌سازد. این امر، موجب کاهش رضایت از زندگی زناشویی، استرس مزمن، تضعیف همبستگی پایدار، زوال اعتماد، کاهش آرامش، و اضطراب اجتماعی می‌گردد.

زیرا رفتاری که موجب ناامنی عاطفی شود، انگیزش بلند مدت، و ثبات روابط خانوادگی و اعتماد اجتماعی را به مخاطره می‌افکند.

همچنین، مطالعات دانشمند روانشناس، "ملیسا فارلی" (Melissa Farley) و همکاران او که در مقاله ای با عنوان "فحشا و قاچاق انسان در نه کشور"، در سال 2003 میلادی در مجله "عملکرد درمانی تروما" (Journal of Trauma Practice) منتشر گردیده است؛ به بررسی آثار سلبی و تباه کننده فحشا و روسپی‌گری می پردازد.

پژوهش های یادشده ، رابطه مستقیم میان فحشا از یکسو، و اضطراب، افسردگی، اعتیاد، و اختلال استرس پس از سانحه (PTSD) از سوی دیگر را به اثبات می رساند.

بر اساس یافته های این پژوهش علمی، اختلال "PTSD" در زنانی که اهل فحشا هستند، در مقایسه با بازماندگان از شکنجه گاه ها، نرخ بالایی دارد. این ترومای تباه کننده، چه در محیط هایی که فحشا را قانونی کرده اند و چه در غیر آن، یکسان است و تأثیرات خسارت بار خود مانند فعال سازی

سیستم استرس مزمن، شرطی سازی ترس، گسست هیجانی، افسردگی عمیق، خشونت های فیزیکی و روانی را بر جای می گذارد، و زمینه را برای زوال سلامت جسمانی نیز، فراهم می سازد.

تأثیرات خطرناک جسمی و روانی فحشا، در مقاله ای با عنوان "فحشا: خشونت و اختلال استرس پس از سانحه" توسط "ملیسا فارلی" (Melissa Farley) و همکاران دانشگاهی او، به تفصیل بیان گردیده اند.

دیدگاه علوم اجتماعی

مطالعات استاد جامعه شناسی در دانشگاه جانز هاپکینز (Johns Hopkins) و آکادمی علوم سیاسی و اجتماعی آمریکا به نام "اندرو چرلین" (Andrew Cherlin) که در مقاله ای با عنوان "نهادینه نشدن ازدواج آمریکایی" در سال 2004

میلادی در ژورنال علمی *ازدواج و خانواده* (Marriage and Family) منتشر گردیده است، بر این نکته تأکید می کند که روابط عاطفی ناپایدار و رواج فحشاء، موجب تضعیف نهاد خانواده، زوال اعتماد میان افراد، افزایش رفتار پرخطر و گسترش بی ثباتی در جامعه می گردد.

روشن است که پیامدهای زیانبار یادشده، انسجام درونی را ساقط می کند، و موجب تزلزل منزلت زنان، و "بی ثباتی نسلی" به معنای ناامن سازی نسل آینده می شود و در نهایت، به فروپاشی سرمایه اجتماعی، منتهی می گردد.

بنا بر این، رواج فحشاء، فقط موجب گناه فردی نیست، بلکه سبب زوال انسجام خانواده و جامعه، و ایجاد اختلال در سرمایه اجتماعی می شود و به فروپاشی تمدن یک جامعه از دیدگاه اخلاقی و روابط اجتماعی، منجر می شود.

علامت های این فروپاشی، عبارتند از:

- تضعیف روابط عاطفی پایدار،
 - کاهش رغبت جوانان به ازدواج،
 - پایین آمدن نرخ زاد و ولد سالم،
 - گسست اعتماد در جامعه،
 - تهی شدن جامعه از معنویت و مبانی اخلاقی،
 - افزایش ناهنجاری های روانی مانند تروما و افسردگی
- جمعی.

سوره نساء - آیه ۱۷ و ۱۸

إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ
 مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا
 حَكِيمًا ﴿١٧﴾ وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى
 إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ
 وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿١٨﴾.

ترجمه

"توبه پذیری خداوند، تنها برای کسانی است که از روی ناآگاهی
 مرتکب کار بد می شوند، سپس به زودی توبه می کنند؛ اینان
 کسانی هستند که خدا، توبه آنان را می پذیرد، و خداوند
 همیشه دانا و حکیم بوده است.

برای آنانکه همواره کارهای بد انجام می دهند و فقط هنگامی که مرگ یکی از آنان فرا می رسد می گوید: اکنون توبه کردم؛ توبه ای نیست.

همچنین، برای کسانی که در حال کفر ورزیدن می میرند، توبه ای نیست. برای آنان، کیفری دردناک، فراهم کرده ایم."

توضیح

این دو آیه شریفه، در باره برخی از شرایط پذیرش توبه، سخن می گویند. شرایط یادشده در این دو آیه، عبارتند از:

1. اینکه شخص گناهکار، از روی جهالت (نه از روی عناد و سرکشی)، مرتکب معصیتی شده باشد.
2. اینکه به زودی استغفار و ابراز پشیمانی کند.
3. اینکه بر گناه خود اصرار نرزد.

4. اینکه تا آخر عمر خود، کافر نماند.

کلمه "التَّوْب" و "التَّوْبَة" در اصل لغت عربی، به معنای "بازگشت" است. و توبه از گناه، در اصطلاح، به معنای بازگشت و رجوع از معصیت خدا، به سوی اطاعت از خداوند است.

از اینرو، توبه، به عنوان مسیری برای بازگشت انسانِ گناهکار از بیراهه گمراهی به شاهراه رستگاری و سعادت، قلمداد می گردد.

قرآن شریف، در آیه 31 از سوره نور، در این زمینه، چنین می فرماید:

وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ.

یعنی: "ای مؤمنان! همگی به سوی خداوند بازگردید، باشد که رستگار شوید".

اما برای اینکه "توبه"، معنای اصلی خود را از دست ندهد و به بازیچه ای فریبنده تبدیل نشود، شرایطی برای پذیرش آن توسط شریعت اسلام، تعیین گردیده، تا از جریء شدن گناهگاران و عادّی شدن معصیت، پیشگیری کند.

زیرا اگر افراد بشر گمان برند به اینکه فقط تلفظ کلمه "توبه" یا "استغفار"، موجب محو شدن معاصی آنان می شود، در دام معصیت مدام و اصرار بر گناه می افتند، و از توبه حقیقی و بازگشت از لجنزار معصیت به منزلگاه امن و پاکیزه طاعت الهی، محروم می مانند.

برای توضیح بیشتر، به نکات یادشده در زیر، اشاره می کنیم:

نکته اول

از یکسو، امیدبخش بودن توبه، به عنوان فرصتی دوباره از جانب خدا، برای جبران خطاها و پیوستن به مسیر طاعت و

تقوا، باید حفظ شود. زیرا این هدیه الهی، از ناامیدی انسان گناهکار، پیشگیری می کند و اشتیاق فطری او را به جبران خطاهای گذشته و داشتن زندگی همراه با پارسایی و پاکی، افزایش می دهد.

از اینرو، قرآن مجید، نه تنها خداوند را به عنوان "توبه پذیر" (تَوَّاب) معرفی می کند، بلکه او را دوستدار توبه کنندگان، قلمداد می نماید و در آیه 222 از سوره بقره، چنین می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ.

"خداوند، توبه کنندگان و پاکان را دوست دارد".

در کتاب "الکافی" نیز، از محمد ابن مسلم روایت شده است که امام محمد باقر (ع) به وی فرمود:

كلما عاد المؤمن بالاستغفار والتوبة عاد الله تعالى عليه المغفرة، وإن الله غفور رحيم يقبل التوبة، ويعفو عن السيئات. فإياك أن تقنط المؤمنين من رحمة الله.

یعنی: هرگاه يك مؤمن استغفار و توبه را اعاده كند، خداوند متعال نیز، آمرزش او را اعاده می كند. همانا، خدا آمرزنده و مهربان است و توبه را می پذیرد، و خطاها را می بخشد. پس پرهیز از اینکه مؤمنان را از رحمت خدا ناامید سازی."

نکته دوم

از سوی دیگر، معنای حقیقی "توبه" و شرایط آن، باید به صورت روشن و شفاف، تبیین گردد. در غیر این صورت، مفهوم ارزشمند "توبه"، به جای اینکه نماد بازگشت افراد گنهکار به سوی خدا باشد، به ابزاری در راستای اصرار بر گناه و عادی شدن معصیت و تبهکاری، تبدیل می شود. از اینرو، قرآن کریم، در دو آیه مورد بحث در سوره نساء، شرایط پذیرش توبه را به روشنی، بیان می فرماید.

نکته سوم

کلمه "بِجَهَالَةٍ" (یعنی: از روی ناآگاهی) در آیه نخست از دو آیه مورد بحث، که به عنوان یکی از شرایط بخشش گناه و پذیرش توبه آمده است، صرفاً به معنای ندانستن اینکه فلان کار، گناه و معصیت است، نمی باشد. وگرنه، توبه اکثریت قریب به اتفاق گناهکاران که می دانستند کاری که انجام داده اند گناه بوده است، نباید پذیرفته شود.

از اینرو، مفسران، مقصود از "انجام گناه از روی جهالت" را به معنای ارتکاب معصیت، از روی ناآگاهی به پیامدها و آسیب های آن، و یا از روی ناپختگی فرد خطاکار، و یا از روی غلبه هوا و هوس که تعقل و آگاهی را به حاشیه می راند، دانسته اند.

طرف مقابل این امر، انجام گناه توسط یک فرد، از روی عناد و ستیز در برابر خداوند است. بنا بر این، در صورت تداوم

عناد و سرکشی فرد در برابر خدا، آن شخص، مشمول توبه نخواهد شد.

نکته چهارم

دو آیه مورد بحث (آیه های شانزدهم و هیفدهم از سوره نساء)، در ادامه آیه پانزدهم در آن سوره آمده اند که چنین می فرمود:

وَالَّذَانِ يَأْتِيَانَهَا مِنْكُمْ فَادُّوهُمَا فَإِنْ تَابَا وَأَصْلَحَا فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا رَحِيمًا.

یعنی: "و آن دو نفر که مرتکب فحشا می شوند، پس آنان را بیازارید؛ و اگر توبه کنند و به اصلاح خود اقدام کنند، از آنان روگردان شوید. خداوند، بسیار توبه پذیر و مهربان است."

در این آیه، به یکی از شرایط دیگر برای پذیرش توبه، اشاره شده است و آن اینکه فرد گناهکار، پس از توبه و استغفار، به اصلاح امور خود پردازد و خطای گذشته خویش را جبران نماید.

این امر، دو نتیجه ملموس دارد:

نتیجه نخست: اینکه "توبه"، صرفاً به عنوان یک امر صوری و بی محتوا قلمداد نشود، بلکه به عنوان یک اکسیر ارزشمند در جهت تکامل شخصیت انسان ها و راه یابی مجدد آنها به بارگاه امن الهی، مطرح گردد.

نتیجه دوم: اینکه "توبه" در اسلام، به صورت "مغفرت فروشی" در آئین مسیحیت در نیاید که در برهه ای زمان، آسیب های زیادی را بر آن دین الهی، تحمیل کرد.

مغفرت فروشی توسط پاپ ها و ارباب کلیسا

پدیده "فروش مغفرت" و به عبارت دیگر، "تضمین بهشت" در مقابل پرداخت پول، در برهه هایی از تاریخ کلیسای کاتولیک و به فرمان پاپ اعظم، اتفاق افتاده، و قربانیان زیادی را گرفته است.

از جمله آنان، بالداسار کوسا (Baldassarre Cossa) معروف به یوحنا بیست و سوم (John XXIII)، که از سال 1410 میلادی پس از پاپ الکساندر پنجم (Alexander V) به قدرت رسید، به مغفرت فروشی رو آورد.

یکی از معارضان سرسخت این دو پاپ، یان هوس یا (جان هوس)، (Jan Hus)، متولد سال 1374 و متوفای سال 1415 میلادی بود که رهبری جنبش هوسیسم (Hussites - Hussism) را در اروپای مرکزی بر عهده داشت.

یان هوس که به عنوان دانشمندی روشنفکر شناخته می شد، پرچم قیام را بر دوش کشید و به مخالفت با زراندوزی ارباب کلیسای کاتولیک به رهبر پاپ برخاست.

وی ، یک فیلسوف و دانشمند علوم دینی و رئیس دانشگاه پراگ در منطقه بوهیمیا (Bohemia) که امروزه به عنوان کشور جمهوری چک، شناخته می شود بود.

یان هوس، سرانجام، جان خود را در مسیر مخالفت با پاپ، از دست داد. او به عنوان بدعت گذار، به مرگ در آتش محکوم شد و در سنّ 41 سالگی در روز ششم جولای سال 1415 میلادی در شهر کنستانس (Konstanz) واقع در جنوب آلمان امروزی، در میان شعله های آتش، سوزانده شد.

پس از آتش زدن این دانشمند دین شناس و استاد دانشگاه پراگ، پیروان او دست به شورش زدند و آتش نهضت خود را شعله ور ساختند.

اوج مغفرت فروشی پاپ

خاندان اشرافی و بانفوذ مدیچی در ایتالیا، فرزند حاکم فلورانس به نام "جووانی دی لورنتسو"، متولد سال 1475 میلادی را، در سن 8 سالگی به عنوان اسقف اعظم منصوب کردند، و در سن حدود 13 سالگی، او را به مقام کاردینالی رساندند، و در سن 37 سالگی، وی را به مقام پاپ اعظم کلیسای کاتولیک به عنوان پاپ لئو دهم (Pope Leo X) معرفی کردند.

این پاپ که به صورت غیر متعارف و صرفاً با پشتوانه اقتدار گرایان آن دوران به مقام یادشده رسیده بود، در طول دوران ریاستش بر دستگاه رهبری کلیسا، به صرف اموال فراوان و بی حساب و کتاب برای تجمّلات کلیسای مرکزی رُم پرداخت.

مبالغ سرسام آوری که این پاپ برای گسترش تالارها و تزیینات کلیسای مرکزی در رم هزینه کرد، وی را نیازمند منابع مالی بیشتری برای جبران کسری بودجه دستگاه پاپی نمود.

از اینرو، لئو دهم، باب فروش مغفرت را باز کرد و به جمع آوری اموال فراوان از مردمانی پرداخت که باور داشتند با دادن پول به پاپ، گناهانشان بخشیده می شود و بهشت برای آنان تضمین می گردد.

این امر، موجب اعتراضات شدید برخی از عالمان الهیات مسیحی در آن دوران، از جمله مارتین لوتر گردید.

هنگامی که پاپ لئو دهم، در سال 1517 میلادی، مجدداً باب "مغفرت فروشی" و تضمین بهشت را در مقابل پرداخت پول از طرف مردم باز کرد، مصلحان دینی، آن را مخالف با تعلیمات کتاب مقدس دانستند و به مخالفت با آن پرداختند.

اما پاپ یادشده به راه خود ادامه داد و علاوه بر فروش مغفرت و تضمین بهشت در برابر پرداخت پول، مقام اسقف اعظمی شهر ماینس (Mainz) در آلمان را در ازاء دریافت مبالغ بزرگی از پول، به آلبرشت براندنبورگ (Albrecht von Brandenburg) تحویل داد. آلبرشت، این مبالغ کلان را از بانکداران خاندان فوگر به عنوان وام دریافت کرد و به پاپ اعظم پرداخت نمود. پاپ لئودهم، حق انحصاری فروش تضمینی بهشت و مغفرت در آلمان را به آلبرشت واگذار کرد، تا از این طریق، به کسب درآمد پردازد، مشروط به اینکه نیمی از درآمد حاصله را به بانکداران خاندان فوگر به عنوان بازپرداخت وام خود پردازد، و نیم دیگر را به پاپ تحویل دهد.

این حرکت پاپ، آتش خشم منتقدان را برافروخت. بسیاری از عالمان مذهبی در مسیحیت، مانند رهبران و پیروان نهضت لوتری، نهضت تسوینگلی، نهضت کالوینی و امثال آنها، به

مخالفت با "مغفرت فروشی" توسط پاپ پرداختند، که به وقوع جنگهای مذهبی و کشته شدن تعداد زیادی از مسیحیان، منتهی گردید.

بحث علمی

نقش توبه از دیدگاه علوم مدرن

در تشریح نکاتی که به آنها اشاره کردیم، نقش "توبه" از دیدگاه دین، توضیح داده شد. در اینجا، به تبیین دیدگاه علوم روز در باره نقش "توبه"، به عنوان یک فرایند ترمیمی، در ابعاد روانی، عصبی و اجتماعی می پردازیم.

دیدگاه علوم مغزو اعصاب

"توبه" به معنای پذیرش خطا، پشیمانی آگاهانه، و تصمیم برای اصلاح رفتار و جبران خطای پیشین، در این دانش مدرن، مورد بررسی قرار می گیرد.

با مطالعه یافته های دانشمندان مغز و اعصاب مانند "خورخه مول" (Jorge Moll) و "جاشوا گرین" (Joshua Greene)، به این نتیجه می رسیم که:

✓ توبه واقعی به منظور جبران خطا و همراه با اصلاح امور، یک فرآیند عصبی پیشرفته است.

✓ توبه جبرانی، نوعی ترمیم انگیزشی اخلاقی است و موجب آرامش و پاداش درونی برای توبه کننده می شود.

✓ توبه حقیقی همراه با اصلاح امر، عبارت است از: انتقال از "شرم هیجانی" به "نظام اخلاقی عقلانی".

دیدگاه روانشناسی بالینی

مطالعات دانشمندانی مانند استاد روانشناسی در دانشگاه "ویرجینیا" به نام "جون پرایس تانگنی" (June Price Tangney) و همکاران او، که در مقاله ای با عنوان "احساسات و رفتار اخلاقی" (Emotions and Moral Behavior) در ژورنال علمی "بررسی سالانه روانشناسی" (Annual Review of Psychology) منتشر گردیده است؛ احساسات خودآگاه اخلاقی را مورد بررسی قرار داده، و بر روی تمایز شرم (Shame) و گناه (Guilt) تمرکز دارد.

بر اساس این پژوهش، شرم به تنهایی، به معنای اینکه فرد به خود تلقین کند که "من آدم بدی هستم" بدون تصمیم در جهت جبران خطا و اصلاح خود، امری منفی است و موجب احساس حقارت و بی ارزشی می گردد، و یا سرانجام، به انکار، افسردگی و غیر اجتماعی شدن، منتهی می شود.

اما اعتراف به "گناه"، همراه با احساس پشیمانی و تصمیم بر عذرخواهی و تمایل به جبران خطا، امری ارزشمند و سازنده است و موجب کاهش افسردگی، افزایش امید به تغییر، تقویت رفتارهای اجتماعی، و خودکنترلی اخلاقی می گردد. این امر، همان چیزی است که به عنوان "توبه حقیقی"، شناخته می شود.

دیدگاه علوم اجتماعی

دانشمندانی مانند جرم شناس معروف استرالیایی به نام "جان بریثویت" (John Braithwaite) که یکی از نظریه پردازان "عدالت ترمیمی" قلمداد می گردد، "شرم" را بر دو قسم، تقسیم کرده اند:

1. شرم گسست زا (Disintegrative Shame)، به معنای

احساس شرمندگی توأم با ناامیدی و احساس حقارت.

این نوع از شرم، موجب احساس غیر قابل اصلاح بودن برای شخص مجرم می شود و به طرد اجتماعی، و افزایش تکرار جرم، و تثبیت هویت مجرمانه، منتهی می گردد.

2. شرم بازپیوند دهنده (Reintegrative Shame) به معنای اعتراف به بدی گناه انجام شده، همراه با مسئولیت پذیری و تصمیم بر جبران خطا و بازگشت به مسیر اصلاح.

این نوع از شرم، موجب کاهش میزان جرم و گناه در جامعه می شود و هویت اخلاقی فرد را احیا می کند.

دیدگاه عدالت ترمیمی در فلسفه حقوق

عدالت ترمیمی یا بازسازی کننده (Restorative Justice) به این

نکته اشاره دارد که نباید فقط بر کیفر دادن انتقامی مجرمان تمرکز کرد و به اکتفا نمود، بلکه باید بر جبران خسارت ها، اعاده حیثیت آسیب دیدگان و ترمیم خسارت هایی که بر اشخاص یا جوامع وارد گردیده، اهتمام ورزید.

هدف پیروان نظریه مذکور این است که تمرکز اصلی ما باید صرف ترمیم خسارات وارده و بازسازی آسیب هایی شود که در نتیجه ارتکاب جرم، صورت گرفته اند.

علاوه بر این، باید روابط میان خاطیان و مجرمان از یکسو، و قربانیان و خسارت دیدگان از سوی دیگر است اصلاح شود؛ تا هم آسیب های وارده جبران شود و هم مسئولیت پذیری در جامعه تقویت گردد.

از اینرو، مجرمان باید مسئولیت جرم خود را بپذیرند و به جبران خساراتی که به قربانیان، وارد کرده اند بپردازند، تا از یکسو اصلاح خاطیان از طریق گفتگو و درک متقابل تحقق یابد، و از سوی دیگر، راه برای بازگشت آنان به جامعه پس از اصلاح، هموار شود.

بنا بر این، نظریه پردازان "عدالت ترمیمی" بر جبران خسارتها و ترمیم آسیب های وارده و در عین حال، اصلاح و بازگشت خطاکاران به زندگی سالم اجتماعی و ترمیم و بهسازی روابط آنان با دیگر مردمان، تاکید دارند. پاسخ این صاحب نظران نسبت به پرسشهای بنیادینی که در باره مجازات و نوع و مقدار آن مطرح می شوند، در چهارچوب معیارهای مذکور، مورد ارزیابی و ارائه راه حل، قرار می گیرند.

برخی از نظریه پردازان "عدالت ترمیمی" که به تشریح این دیدگاه پرداخته اند، عبارتند از:

• جان بریثویت (John Braithwaite)، نویسنده کتاب "عدالت

ترمیمی و مقررات پاسخگو"

(Restorative Justice and Responsive Regulation)

• هاوارد زهر (Howard Zehr)، نویسنده کتاب

"تغییر لنزها: تمرکزی نوین بر روی جنایت و عدالت"

(Changing Lenses: A New Focus for Crime and Justice)

• جری جانستون (Gerry Johnstone)، نویسنده کتاب

"عدالت ترمیمی: ایده‌ها، ارزش‌ها، بحث‌ها"

(Restorative Justice: Ideas, Values, Debates)

سوره نساء – آیه ۱۹ تا ۲۴

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرِهًا وَلَا
تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ
مُبَيِّنَةٍ وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَنْ
تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا ﴿١٩﴾ وَإِنْ أَرَدْتُمْ
اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَّكَانَ زَوْجٍ وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا
مِنْهُ شَيْئًا أَتَأْخُذُونَهُ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا ﴿٢٠﴾ وَكَيْفَ تَأْخُذُونَهُ
وَقَدْ أَفْضَى بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ وَأَخَذْنَ مِنْكُمْ مِيثَاقًا
غَلِيظًا ﴿٢١﴾ وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ
سَلَفَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَمَقْتًا وَسَاءَ سَبِيلًا ﴿٢٢﴾ حُرِّمَتْ
عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ
الْأَخِ وَبَنَاتُ الْأُخْتِ وَأُمَّهَاتُكُمُ اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُم مِّنْ

الرِّضَاعَةِ وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ وَرَبَائِبُكُمُ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ مِّنْ نِّسَائِكُمُ اللَّاتِي دَخَلْتُم بِهِنَّ فَإِنْ لَّمْ تَكُونُوا دَخَلْتُم بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَّحِيمًا ﴿٢٣﴾ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿٢٤﴾.

ترجمه

"ای کسانی که ایمان آورده اید! روا نیست برای شما که اموال زنان را با اجبار، به ارث ببرید.

و زنان را در مشقت و سختی قرار ندهید تا بخشی از آنچه را به آنان داده اید بدست آورید، مگر آنکه کار زشت آشکاری را مرتکب شوند.

و با زنان، به شایستگی رفتار کنید، پس اگر آنان را خوش نداشتید، چه بسا چیزی را خوش ندارید، در حالی که خداوند، خوبی فراوانی را در آن قرار می دهد.

و اگر خواستید همسر دیگری را به جای همسر خود جایگزین کنید، گرچه اموال بسیار زیادی را به همسر نخست داده اید، پس چیزی از آن را بازپس نگیرید. آیا آن اموال را از روی افترا و گناهی آشکار، بازپس می گیرید؟

چگونه آن اموال را بازپس می گیرید، در حالی که بعضی از شما با بعضی دیگر آمیزش داشته؟ و آنان از شما عهد و پیمان مستحکم گرفته اند.

و با زنانی که پدران شما قبلاً با آنها ازدواج کرده اند، ازدواج نکنید؛ مگر آن مواردی که پیشتر انجام شده است. این امر، کاری زشت، نفرت انگیز و روشی ناپسند است.

حرام شده است بر شما: مادرانتان، و دخترانتان، و خواهرانتان، و عمه هایتان، و خاله هایتان، و دختران برادر، و دختران خواهر، و مادرانی که شما را شیر داده اند، و خواهران رضاعی شما، و مادران همسرانتان، و دختران همسرانتان که در دامن شما پرورش یافته اند و شما با آن همسران آمیزش داشته اید - اما اگر با همسران یادشده آمیزش نداشته اید، بر شما گناهی نیست - و همچنین، همسران پسرانتان که از نسل شما هستند، و جمع میان دو خواهر، مگر آن مواردی که پیشتر انجام گرفته است.

همانا! خداوند، همواره آمرزنده و مهربان بوده است.

و حرام است بر شما، ازدواج با زنان شوهر دار، مگر آنانکه به عنوان کنیز، در ملکیت شما درآمده اند.

این احکام، امری مکتوب از جانب خداوند برای شماست. و ازدواج با زنان دیگر غیر این موارد یادشده برای شما حلال است، که با اموال خود و مراعات عفت و عدم ارتکاب فحشاء، آن را طلب کنید.

پس همسری را که از او بهره بردید، مهریه او را به عنوان یک امر واجب، بپردازید، و در موارد دیگر پس از مهریه واجب، در صورتی که هردو از شما توافق داشته باشید، گناهی نیست. خداوند، همیشه دانا و حکیم بوده است."

توضیح

بخشی از آیات یادشده، در برگیرنده توصیه های مهمی در

جهت حفظ نهاد اجتماعی خانواده، و مراعات حقوق زنان است. بخشی دیگر از آیات، پیرامون "محارم" و زنانی که ازدواج با آنان حرام است، سخن می گوید. مجموعه مطالب را به صورت موجز، در ضمن چند نکته، توضیح می دهیم:

نکته اول

آیه نوزدهم، مردان را نهی می کند از اینکه زنان را مورد سختگیری قرار دهند تا بتوانند اموال آنان را که از طریق ارث یا امثال آن به آنها رسیده است، تصاحب کنند، یا آنان را تحت فشار و سختگیری قرار دهند تا مجبور شوند مهریه خود، یا نفقه ای که برای آنان پرداخته شده، و یا بخشی از آن را به مردان، بازگردانند.

همچنین، از مردها خواسته شده تا با زن ها، رفتاری پسندیده داشته باشند، و اگر از شکل و شمایل ظاهری آنها رضایت

ندارند، چه بسا، خوبی های دیگری در وجود آن زنان وجود داشته باشند که منافع دیگری را برای شوهر و خانواده به وجود آورند.

برخی از مفسران با استناد به شواهد تاریخی، به سنتی ناروا در دوران جاهلیت و پیش از اسلام اشاره کرده اند که بر اساس آن، مردان در آن برهه از زمان، زوجه فرد متوفّا را به عنوان بخشی از میراث آن فرد درگذشته به حساب می آوردند و او را همراه با ارثی که به وی رسیده بود، تصاحب می کردند. مگر اینکه همسر یک مرد متوفّا، مادر وارث باشد.

این گروه از مفسران، آیه مورد بحث را بدین گونه تفسیر کرده اند که قرآن مجید، در صدد نهی از این سنت ناروای دوران جاهلیت برآمده و از مردان مسلمان می خواهد تا همسر مرد متوفّا را به عنوان بخشی از میراث او، قلمداد نکنند، و او

را به همراه اموالش، بدون رضایت وی، به تصرف خود در نیاورند.

نکته دوم

آیه بیستم و بیست و یکم، به مردان فرمان می دهد که اگر همسر خود را طلاق دادند و با زن دیگری ازدواج کردند، نباید مبالغی را که به عنوان مهریه و نفقه به همسر اول داده اند، بازپس بگیرند. حتّی اگر آن اموال اعطا شده بسیار زیاد (قنطار) باشد. همچنین، مردان حق ندارند حتّی بخشی از آن اموال را از آن زن، پس بگیرند (به دلیل عبارت "فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا").

زیرا اوّلآً آن زن و مرد، پس از ازدواج، دو عضو یک خانواده بوده اند و به یکدیگر پیوسته اند، و ثانیاً، استحقاق مالی زن از

مرد، بر مبنای عقد ازدواج میان آندو، به صورت امری مفروض و قانونی، در آمده است.

نکته سوم

در آیه بیست و دوم، یکی دیگر از سنت های ناروای دوران جاهلیت، مورد تحریم قرار گرفته است. آن سنت ناروا این بود که یک فرد، می توانست بعد از درگذشت پدرش، حق ازدواج با همسر پدر خود را به ارث ببرد.

در روایتی که از امام محمد باقر (ع) در "تفسیر قمی" آمده است، به این امر ناپسند اشاره شده است:

"عن أبي جعفر (عليه السلام): فإنه كان في الجاهلية في أول ما أسلموا من قبائل العرب إذا مات حميم الرجل وله امرأة ألقى الرجل ثوبه عليها فورث نكاحها بصدّاق حميمه الذي كان أصدقها يرث نكاحها كما يرث ماله، فلما مات أبو قيس

بن الأسلت ألقى محصن بن أبي قيس ثوبه على امرأة أبيه، وهي كبيشة بنت معمر بن معبد فورث نكاحها، ثم تركها لا يدخل بها ولا ينفق عليها، فأنت رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) فقالت: يا رسول الله مات أبو قيس بن الأسلت فورث محصن ابنه نكاحي فلا يدخل علي، ولا ينفق علي، ولا يخلي سبيلي فألحق بأهلي...".

یعنی: "در زمان جاهلیت که مردمان قبائل به تازگی به اسلام گرویده بودند، هرگاه یکی از نزدیکان صمیمی یک فرد از دنیا می رفت و زوجه اش زنده می ماند، آن فرد، لباس خود را بر آن زن می افکند و نکاح همسر آن شخص درگذشته را همراه با مهریه او، به ارث می برد. پس چون "ابوقیس بن الأسلت" از دنیا رفت، پسرش "محصن بن ابی قیس" لباس خود را بر همسر پدرش که "کبیشه بنت معمر بن معبد" بود افکند و نکاح او را به ارث برد. سپس او را به حال خود رها کرد، نه بر او

وارد می شد و نه مخارج زندگی او را می پرداخت. پس آن زن به نزد پیامبر خدا (ص) رفت و گفت: ای رسول خدا! "ابوقیس" مرده است و پسرش "محسن" نکاح مرا به ارث برده است. اما نه بر من وارد می شود، و نه نفقه من را می دهد، و نه مرا رها می کند تا به نزد خانواده خودم برگردم...."

امام باقر (ع) می فرماید: "در این هنگام، آیات یادشده، نازل گردیدند."

آیه بیست و دوم از سوره نساء، چنین می فرماید:

وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَمَقْتًا وَسَاءَ سَبِيلًا .

یعنی: "و با زنانی که پدران شما قبلاً با آنها ازدواج کرده اند، ازدواج نکنید؛ مگر آن مواردی که پیشتر انجام شده است. این امر، کاری زشت، نفرت انگیز و روشی ناپسند است."

نکته چهارم

آیه های بیست و سوم و بیست و چهارم از سوره نساء، لیستی از زنانی که ازدواج با آنها حرام است را ارائه کرده است. عناوین بانوان یادشده که در این دسته از آیات بیان شده، عبارتند از:

○ مادران (شامل مادر شخص، مادر مادر او و هرچه بالاتر

رود، و مادر پدر او و هرچه بالاتر رود)

○ دختران (شامل دختر شخص، و دختر دختر او و هرچه

پائین تر رود)، و دختر پسر او و هرچه پائین تر رود)

○ خواهران

○ دختران خواهران

○ دختران برادران

○ عمه ها (شامل عمّه شخص که خواهر پدر اوست، و

همچنین خواهر جدّ او از جهت پدری یا مادری)

○ خاله ها (شامل خاله شخص که خواهر مادر اوست، و همچنین خواهر جدّه او از جهت پدری و مادری)

○ مادر رضاعی

○ خواهر رضاعی

○ مادر زن

○ دختر زوجه که از شوهر قبلی اوست؛ در صورتی که فرد، با زوجه خود، همبستر شده باشد. اما در صورتی که هنوز با زوجه خود معاشرت جنسی نداشته است و او را طلاق دهد، می تواند با آن دختر که از شوهر قبلی اوست، ازدواج کند.

○ زوجه پسر

○ خواهر زن، به صورت ازدواج همزمان با یک زن و خواهر او.

○ همسران پدران

○ زنان شوهردار

مجموعه زنانی که ازدواج با آنها حرام است، در کتاب های تفصیل فقه اسلامی، بیان گردیده است.

نکته پنجم

کلمه "الربائب" در آیه بیست و سوم، جمع "ربیبة"، به معنای دختر زوجه شخص است که از شوهر قبلی اوست. بنا بر این، ازدواج یک مرد با دختر همسر خویش که از شوهر قبلی اوست، جایز نیست.

کلمه "الحلائل" نیز، جمع "حلیلة" به معنای زنی است که برای شخصی حلال شده است. بنا بر این، ازدواج یک مرد با همسر پسرش پس از طلاق او، مشروط به اینکه آن پسر، فرزند واقعی آن مرد باشد، جایز نیست. اما ازدواج مرد با همسر پسرخوانده که از صلب او نیست و فرزند واقعی او به حساب

نهی آید، پس از طلاق، جایز است. به این دلیل، عبارت
 "الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ" در آیه یادشده، به عنوان قید احترازی،
 بیان گردیده است.

منظور از جائز نبودن "جمع بین دو خواهر" در عبارت
 "أَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ" در آیه یادشده، این است که اگر
 مردی با زنی ازدواج کرد، تا زمانی که شوهر آن زن محسوب
 می شود، حرام است با خواهر آن زن نیز، به صورت همزمان،
 ازدواج کند. بنا بر این، اگر آن زن طلاق بگیرد و یا از دنیا برود،
 آن مرد می تواند با خواهر او ازدواج کند.

نکته ششم

در آیه بیست و چهارم از سوره نساء، بر این حکم شرعی تأکید
 شده است که یک مرد مسلمان نمی تواند با زنی شوهر داری
 که شوهرش زنده است و هنوز از او طلاق نگرفته، ازدواج کند.

پس از این حکم، یک قید احترازی به صورت استثناء با عنوان "إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ" (یعنی: مگر آنانکه به عنوان کنیز، در ملکیت شما درآمده اند) بیان شده است.

اگر "مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ" را در این آیه به معنای کنیزان معنا کنیم، آنگاه تفسیر قید مذکور در آیه یادشده چنین می شود: هنگامی که زنان شوهردار در طول جنگ ها، به اسارت مسلمانان در می آمدند، شوهران آنان یا در هنگام نبرد، کشته می شدند و یا متواری می گشتند. این دسته از زنان، هرگز در طول جنگ و پس از آن، کشته نمی شدند، بلکه به عنوان کنیز، به جامعه مسلمانان منتقل می گردیدند تا به تدریج، در جامعه اسلامی ادغام شوند. در این حالت، زنان شوهرداری که هنوز در قید نکاح همسران خود بودند، با حکم طلاق حکومتی اسلام، از قید نکاح همسران سابق خود خارج می شدند و

می توانستند با مردان مسلمان، با مراعات شرایط لازم، ازدواج کنند.

این حکم، مخصوص زمانی بود که نظام برده داری همچنان ادامه داشت. اما پس از اینکه به تدریج، نظام یادشده در جامعه مسلمانان از میان رفت، زمینه این حکم هم با انتفاء موضوع خویش، پایان یافت.

بحث علمی

آسیب های ازدواج با محارم ازدیدگاه علوم مدرن

چنانکه توضیح داده شد، بخشی از آیات مورد بحث، ازدواج با محارم (مانند مادر، دختر، خواهر، عمّه، خاله و امثال آنها) را تحریم می کند. در اینجا، به بررسی دیدگاه دانش های نوین

مانند زیست شناسی و ژنتیک، و علوم اعصاب اجتماعی،
در این زمینه می پردازیم.

دیدگاه زیست شناسی

دانشمندان رشته ژنتیک در زیست شناسی، برآنند که پیوند
زناشویی میان افرادی که خویشاوندی نزدیک دارند، می تواند
به بیماری های متعدّد "اتوزومال مغلوب" (Autosomal Recessive)،
مانند موارد یادشده در زیر، منتهی می گردد:

• **تالاسمی ماژور** (Thalassemia major) که یکی از
شدیدترین انواع تالاسمی است و به دلیل اینکه موجب
نقص در تولید هموگلوبین می شود، به کم خونی شدید،
می انجامد.

- فیبروز کیستیک (CF) که تأثیرات خطرناکی بر روی کبد، ریه ها، لوزالمعده، و روده ها می گذارد و می تواند به مرگ، بینجامد.
- فنیل کتونوری (PKU) که موجب تشنج، عقب ماندگی ذهنی، اگزما و امثال آنها می شود.
- بیماری های عصبی
- اختلالات متابولیک

دانشمند برجسته در زمینه ژنتیک "آلن بیتلز" (Alan Bittles)، در پژوهشی که در سال 2001 میلادی با عنوان "خویشاوندی و ارتباط آن با ژنتیک بالینی" انجام داده است، تأثیرات زیانبار این پدیده را در بروز بیماری های عصبی، ذهنی و جسمی، تبیین کرده است.

سند سیاست گذاری جهانی "سازمان جهانی بهداشت" در سال 2010 میلادی (WHO 2010) نیز، بر این نکته تأکید می کند که به منظور افزایش سلامت نسل های آینده، پیشگیری از بیماری های ژنتیکی ناشی از ازدواج با خویشاوندان نزدیک، امری ضروری است.

دیدگاه علوم اعصاب اجتماعی

پژوهش های صاحب نظران در زمینه روان شناسی تکاملی و علوم اعصاب اجتماعی بنام "دبرا لیبرمن" (Debra Lieberman) و "جان توبی" (John Tooby) و "لدا کاسمیدس" (Leda Cosmides) که با عنوان "معماری تشخیص خویشاوندی انسان" در سال 2007 میلادی منتشر گردیده است، به این نکته اشاره می کند که وقتی سیستم تشخیص خویشاوندی و محرمیت فعال

شود، مدارهای جنسی، مهار می‌شوند. بنا بر این، پرهیز از رابطه جنسی با محارم، نه تنها یک تصمیم آگاهانه است، بلکه یک واکنش عصبی خودکار در سیستم مغز و اعصاب، قلمداد می‌گردد. به عبارت دیگر، مغز انسان به نحوی تکامل یافته است که به صورت درونی و خودکار، رابطه جنسی با خویشاوندان نزدیک (محارم) را مهار می‌کند.

پژوهش فِسلِر

مطالعات انسان شناس تکاملی و استاد دانشگاه کالیفرنیا به نام "دانیل فسلر" (Daniel Fessler) که تحت عنوان "اجتناب از زنا با محارم" (Incest avoidance) در سال 2004 میلادی در ژورنال "انسان‌شناس آمریکایی" (American Anthropologist) منتشر شده، بر این نکته تأکید می‌کند که کشش جنسی میان افراد خویشاوند بسیار نزدیک که از دوران طفولیت با هم

بزرگ می شوند، به شدت کاهش می یابد. این پدیده، یک امر ذاتی است و پایه زیستی دارد. این امر در حقیقت، بازتاب یک سازوکار تکاملی ریشه دار است.

نظریه اثر وسترمارک (Westermarck effect) نیز، به همین نکته اشاره دارد که افراد خویشاوند نزدیک که در سال‌های اولیه زندگی (تا 6 سالگی) در کنار هم بزرگ می شوند، کشش جنسی آنان نسبت به یکدیگر، بی اثر می گردد.

بنا بر این، ازدواج آنان با یکدیگر، فاقد تمایلات طبیعی و ضروری در جهت زندگی زناشویی است، و بر خلاف مقتضیات فطرت ذاتی انسان است.

همچنین، بر اساس یافته های علوم اعصاب اجتماعی، مغز آدمی، در جهت تفکیک "خویشاوند" از "زناشویی"، سازماندهی شده است. بنا بر این، ازدواج با محارم، در تضاد با ساختار

عصبی مغز است. زیرا، سیستم قشر پیش پیشانی (PFC) را مختل می کند و سامانه پاداش مغز (Dopamine dysregulation) را آشفته می سازد.

این اختلال و آشفتگی، به ناهنجاری هایی مانند افسردگی عمیقی منجر می شود که در اصطلاح، با عناوینی مانند افسردگی خویش آمیزی، یا افسردگی همخونی (Inbreeding depression)، نامیده می شوند.

سوره نساء – آیه ۲۵ تا ۲۸

وَمَنْ لَّمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ
 مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِّنْ فِتْيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ
 بِأَيْمَانِكُمْ بَعْضُكُم مِّنْ بَعْضٍ فَاَنْكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَآتُوهُنَّ
 أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ
 أَخْدَانٍ فَإِذَا أَحْصَيْتُمْ فَإِنْ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى
 الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ وَأَنْ
 تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَّكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٢٥﴾ يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ
 وَيَهْدِيَكُمْ سُنْنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ
 حَكِيمٌ ﴿٢٦﴾ وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَيُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ
 الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مِيلًا عَظِيمًا ﴿٢٧﴾ يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ
 عَنْكُمْ وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا ﴿٢٨﴾.

ترجمه

"کسانی از شما که از نظر قدرت مالی نمی توانند با زنان آزاد مؤمن ازدواج کنند، پس با کنیزان مؤمن از میان دختران باایمان، ازدواج کنند. خدا به ایمان شما آگاه تر است. همه شما از یکدیگر هستید. پس با کنیزها، با اجازه اهل آنها ازدواج کنید، و پاداش آنها را به نحو شایسته بدهید، آن دسته از کنیزان که پاکدامن هستند و اهل فحشا نمی باشند و دارای دوستان پسر نیستند.

کنیزانی که شوهر دارند، اگر به فحشا رو آورند، پس نصف مجازات زنان شوهردار آزاد، بر آنان است.

این حکم، برای کسانی است که از فساد و تباهی می هراسند.

اگر شکیبایی کنید، برای شما بهتر است.

خداوند، آمرزنده و مهربان است.

خدا می خواهد تا سنّت های کسانی را که پیش از شما بوده اند
 برای شما بیان کند و راه را به شما نشان دهد، و از شما
 درگذرد. و خداوند، دانا و حکیم است.

خداوند، اراده کرده است تا از خطاهای شما درگذرد، اما آنان
 که به دنبال شهوات هستند، می خواهند شما به انحرافی
 بزرگ، گرایش پیدا کنید.

خدا می خواهد بار شما را سبک کند. انسان، به صورت
 ضعیف، آفریده شده است."

توضیح

این دسته از آیات شریفه، به منظور تسهیل امر ازدواج در
 جامعه اسلامی دوران صدر اسلام، نازل گردیده است. در آن
 دوران که نظام برده داری هنوز به صورت کامل از میان نرفته
 بود، زنان، به دو بخش تقسیم شده بودند:

■ زنان مسلمان آزاد

■ کنیزان

برخی از جوانان، مُکنت مالی کافی را به منظور ازدواج با زنان مسلمان آزاد نداشتند. زیرا آن زنان، مهریه های سنگین تری را مطالبه می کردند و یا پرداخت نفقه آنان برای افراد جوان و کم درآمد، مقدور نبود. از اینرو، این گروه از جوانان مسلمان، از ازدواج و تشکیل خانواده، محروم بودند.

آیات یادشده، به عنوان یک راه حل، از این گروه می خواهد تا اگر توان مالی لازم برای ازدواج با زنان مسلمان آزاد را ندارند، با کنیزان که ازدواج با آنان، بار مالی کمتری را می طلبید، ازدواج کنند.

در عین حال، قرآن مجید به مسلمانان فرمان می دهد تا خواستگاری آنان از کنیزان باید با اجازه از اولیاء آنان باشد، و

حق و حقوق کنیزان را به نحو شایسته بدهند، و کنیزی را که به همسری برمی‌گزینند، پاکدامن و اهل عفاف باشد. یک نکته زیبا که در آیه نخست از مجموعه آیات مورد بحث نهفته، این عبارت است که می‌فرماید:

بَعْضُكُم مِّنْ بَعْضٍ.

یعنی: "همه شما از یکدیگر هستید".

پس از اینکه از جوانان مسلمان غیر متمکن خواسته می‌شود تا با کنیزان واجد شرایط ازدواج کنند، قرآن مجید، عبارت فوق را بیان می‌کند.

این عبارت کوتاه، هرگونه تبعیض نژادی، قومی و اجتماعی را نفی می‌کند و به مسلمانان گوشزد می‌کند که از ازدواج با کنیزان که از دیدگاه طبقات اجتماعی، در رده پائین تری نسبت به زنان مسلمان آزاد قرار دارند، احساس حقارت نکنند. زیرا

همه انسان ها (اعم از افراد آزاد و بردگان) از یکدیگر هستند و در نزد خدا، از ارزش و منزلت یکسان، برخوردار می باشند

در همان آیه 25 از سوره نساء، به این امر اشاره شده است که مجازات کنیزی که شوهر دارد و مرتکب فحشا می شود، به اندازه نصف کیفر زن مسلمان آزادی است که مرتکب فحشا می گردد.

این حکم، نشان می دهد که از دیدگاه قوانین کیفری، مجازات زنان مسلمان آزاد شوهردار که مرتکب فحشا شده اند، به نحوی بوده که قابل نصف شدن باشد، تا کیفر کنیزان شوهردار که مرتکب فحشا می شوند، نصف آن باشد.

از اینرو، مجازات "زنای محصنه" که مخصوص زنان شوهردار مسلمان آزاد است، بر خلاف نظر دسته ای از فقهاء،

نهی تواند "اعدام" یا "رجم" باشد. زیرا اعدام و کشتن با سنگسار، قابل نصف شدن نیست.

توضیح این مطلب، در بحث فقهی، خواهد آمد.

در ادامه آیات، بر این امر تأکید شده است که احکام اسلامی، در جهت سلامت جامعه و پرهیز از گسترش فساد و فحشا، صادر گردیده و هدف از آن، صرفاً سختگیری در جامعه نیست. از اینرو، سالم سازی جامعه، خطرات بزرگ و آسیبهای زیانباری را از جامعه دفع می کند و در نتیجه، موجب کاهش مشکلات اجتماعی می گردد:

يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ.

"خدا می خواهد بار شما را سبک کند".

بحث فقهی

نفی مجازات سنگسار در اسلام

یکی از مجازات هایی که در "کتاب الحدود" در علم فقه ، مورد بحث و بررسی قرار می گیرد ، مجازات رجم به معنای سنگسار است. برخی از فقیهان بر آنند که در صورتی که یک فرد مرتکب زنای محصنه شود، در صورت اثبات جرم و عدم توبه او قبل از قیام بینه و شهادت شهود در دادگاه ، به مجازات اعدام از طریق سنگسار ، محکوم می شود. برخی فقهاء، موارد دیگری نیز به عنوان جرمی که موجب رجم می شود ، ذکر کرده اند.

در این گفتار بر آنیم تا این مجازات را از دیدگاه قرآن و روایات اسلامی ، مورد بحث و بررسی قرار دهیم.

بررسی مجازات رجم از دیدگاه قرآن

اولاً ، در قرآن مجید ، هیچ آیه ای که بر مشروعیت سنگسار دلالت کند ، وجود ندارد.

ثانیا ، آیه ای در قرآن کریم وجود دارد ، که عدم مجازات سنگسار ، از آن استفاده می شود ، که در اینجا از نظر گرامی شما می گذرد:

در آیه 25 از سوره نساء ، چنین آمده است:

"وَمَنْ لَّمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلاً أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فِتْيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَانْكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَآتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ فَإِذَا أُحْصِنَ فَإِنَّ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ".

یعنی : "کسانی از شما که از نظر قدرت مالی نمی توانند با زنان آزاد مؤمن ازدواج کنند، پس با کنیزان مؤمن از میان دختران باایمان، ازدواج کنند. خدا به ایمان شما آگاه تر است. همه شما از یکدیگر هستید. پس با کنیزها، با اجازه اهل آنها ازدواج کنید، و پاداش آنها را به نحو شایسته بدهید، آن دسته از کنیزان که پاکدامن هستند و اهل فحشا نمی باشند و دارای دوستان پسر نیستند. کنیزانی که شوهر دارند، اگر به فحشا رو آورند، پس نصف مجازات زنان شوهردار آزاد، بر آنان است."

بر اساس بخش پایانی این آیه ، مجازات کنیزان محصنه ، نصف مجازات زنان آزاد محصنه، تعیین شده است. در حالی که اگر چنانکه برخی از فقهاء معتقدند ، مجازات عمل منافی عفت در زنان محصنه، اعدام از طریق رجم بود ، هرگز در این

آیه، نصف آن مجازات، برای کنیزان محصنه تعیین نمی گردید، زیرا اعدام با رجم، قابل نصف شدن نیست.

از اینجا معلوم می گردد که مجازات زنان آزادی که مرتکب عمل منافی عفت می شوند، چیز دیگری غیر از رجم می باشد.

نکته قابل توجه در اینجا این است که علیرغم اینکه هیچ امری نسبت به رجم و سنگسار در قرآن به میان نیامده است، بسیاری از بوقهای تبلیغاتی دشمنان اسلام، قرآن را به عنوان کتاب مروج احکام خشونت آمیز مثل سنگسار، معرفی می کنند. این در حالی است که مجازات رجم در کتاب تورات، به عنوان کیفر چندین جرم گوناگون، بیان شده است.

مجازات سنگسار در تورات

به عنوان مثال، در آیه های 13 تا 29 باب 22 از سفر تثنیه از کتاب تورات و عهد عتیق چنین آمده است:

«اگر کسی برای خود زنی گیرد و چون بدو در آید او را مکروه دارد... و گوید این زن را گرفتم و چون به او نزدیکی نمودم او را باکره نیافتم ... اگر این سخن راست باشد و علامت بکارت آن دختر پیدا نشود آنگاه دختر را نزد در خانه پدرش بیرون آورند و اهل شهرش او را با سنگ، سنگسار نمایند تا بمیرد.

اگر مردی یافت شود که با زن شوهرداری هم بستر شده باشد پس هر دو یعنی مردی که با زن خوابیده است و آن زن ، کشته می شوند ... اگر دختر باکره‌ای به مردی نامزد شود و دیگری او را در شهر یافته با او هم بستر شود پس هر دوی ایشان را نزد دروازه شهر بیرون آورده ایشان را با سنگ‌ها، سنگسار کنند تا بمیرند".

در آیه های 32 تا 36 از باب 15 سفر اعداد ، چنین می گوید:
 «چون بنی اسرائیل در صحرا بودند کسی را یافتند که در روز سبت (شنبه) هیزم جمع میکرد ... خداوند به موسی گفت این

شخص البته کشته شود. تمامی جماعت او را بیرون از لشکرگاه با سنگ‌ها ، سنگسار کنند. پس تمامی جماعت او را بیرون از لشکرگاه آورده او را سنگسار کردند و بمُرد». همچنین ، در آیه 18 تا 21 باب 21 از سفر تثنیه چنین آمده است:

«هر کسی را پسری سرکش و فتنه انگیز باشد که سخن پدر و سخن مادر خود را گوش ندهد و هر چه او را تأدیب نمایند ایشان را نشنود؛ پدر و مادرش او را گرفته نزد مشایخ شهرش به دروازه محله‌اش بیاورند و به مشایخ شهرش گویند این پسر ما سرکش و فتنه انگیز است، سخن ما را نمی‌شنود و مُسرف و میگسار است. پس جمیع اهل شهرش او را با سنگ، سنگسار کنند تا بمیرد».

در بسیاری از موارد دیگر در کتاب تورات، مجازات اعدام از طریق سنگسار، ذکر شده است.

نکته ای که خواستیم به آن اشاره کنیم این بود که علیرغم وجود آیه های متعدد پیرامون سنگسار در کتاب عهد عتیق، که مورد اهتمام یهودیان و مسیحیان است، حتی یک مورد از مجازات رجم، در قرآن مجید، یافت نمی شود.

بررسی مجازات رجم از دیدگاه روایات

بر اساس آنچه در بخش قبل بیان شد، هیچ نامی از کیفر سنگسار، در کتاب آسمانی ما مسلمانان نیامده است. بنا بر این، تنها مستندی که قائلان به رجم به آن تمسک جسته اند، برخی از روایات است که اخبار آحاد می باشند و ظنی الصدور و یا ظنی الدّلاله هستند و در میان آنها، تعارض ها و تناقضات آشکاری وجود دارد.

در اینجا ، روایات ذیل را در این زمینه به عنوان نمونه ، از نظر شما می گذرانیم:

در کتاب وسائل الشیعة ، جلد 28 ، چنین آمده است:

« قَضَى عَلَى (ع) فِي امْرَأَةٍ زَنْتٍ فَحَبِلَتْ فَقَتَلَتْ وَلَدَهَا سِرّاً فَأَمَرَ بِهَا فَجَلَدَهَا مِائَةَ جَلْدَةٍ ثُمَّ رُجِمَتْ وَكَانَتْ أَوَّلَ مَنْ رَجَمَهَا » .

یعنی : "امام علی (ع) در باره زنی که زنا کرده بود و حامله شده بود و نوزاد خود را مخفیانه کشته بود ، چنین قضاوت کرد که یکصد تازیانه به او زدند و سپس ، سنگسار شد. و رجم این زن ، نخستین موردی بود که سنگسار نمود."

همانطور که ملاحظه می فرمایید ، در این حدیث ، هیچ نامی از محصنه بودن آن زن نیامده است. عمل منافی عفت یک زن غیر محصنه هم به اتفاق فقهاء ، سنگسار نیست. بنا بر این تنها جرمی که ممکن است موجب صدور چنان حکم سنگین برای آن زن تصوّر شود این است فرزند خود را کشته است.

این در حالی است که فقهای که به این حدیث برای اثبات رجم و سنگسار تمسک می جویند، به استناد روایات دیگر معتقدند که اگر فردی فرزند خود را به قتل برساند ، قصاص نمی شود. بنا بر این ، میان این حدیث از یکسو ، و دسته ای از احادیث دیگر ، تناقضی آشکار وجود دارد ، به نحوی که تمسک به این حدیث را برای اثبات مجازات شدید سنگسار ، از حیث اعتبار ساقط می کند.

در حدیثی دیگر از کتاب "وسائل الشیعة" ، باب 28 ، چنین آمده است:

كَانَ عَلِيٌّ (ع) يَضْرِبُ الشَّيْخَ وَ الشَّيْخَةَ مِائَةً وَ يَرْجُمُهُمَا وَ يَرْجُمُ الْمُحْصَنَ وَ الْمُحْصَنَةَ .

یعنی : امام علی اینچنین بود که پیرمرد و پیرزنی که عمل منافی عفت انجام داده بودند را یکصد ضربه تازیانه می زد و آندو را

سنگسار می کرد. همچنین ، مرد و زنی که زناى محصنه مرتکب شده بودند را سنگسار می نمود."

این در حالی است که اعدام و رجم پیرمرد و پیرزنی که زناى غیر محصنه مرتکب شده اند ، مورد قبول فقهای اسلام نیست. و این یعنی اینکه به بخشی حدیث مذکور ، اعتماد ندارند. علاوه بر این، در روایت دیگری که در ذیل می آید و دقیقا در همان کتاب وسائل الشیعه و همان باب آمده است، چنین حکمی برای پیرمرد و پیرزن ، در نظر گرفته نشده است:

« قَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع) فِي الشَّيْخِ وَ الشَّيْخَةِ أَنْ يَجْلَدَا مِائَةً وَ قَضَى لِلْمُحْصَنِ الرَّجْمَ وَ قَضَى فِي الْبِكْرِ وَ الْبِكْرَةِ إِذَا زَنِيَا جَلَدَ مِائَةً ». (همان منبع).

یعنی : امام علی ، در مورد پیرمرد و پیرزن چنین حکم کرد که یکصد ضربه تازیانه زده شوند ، و در مورد کسانی که مرتکب زناى محصنه می شوند حکم کرد که رجم شوند ، و در مورد

پسر و دختر باکره هرگاه مرتکب عمل منافی عفت شوند حکم کرد که یکصد ضربه تازیانه زده شوند".

اختلاف و تعارض میان حدیث های فوق ، به روشنی معلوم و آشکار است.

حدیث دیگری که برای اثبات رجم ، به آن تمسک شده، از کتاب اصول کافی ، به این شرح است:

« أَتَى النَّبِيَّ (ص) رَجُلٌ فَقَالَ إِنِّي زَنَيْتُ فَصَرَفَ النَّبِيُّ (ص) وَجْهَهُ عَنْهُ فَأَتَاهُ مِنْ جَانِبِهِ الْآخِرِ ثُمَّ قَالَ مِثْلَ مَا قَالَ فَصَرَفَ وَجْهَهُ عَنْهُ ثُمَّ جَاءَ الثَّالِثَةُ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي زَنَيْتُ وَ عَذَابُ الدُّنْيَا أَهْوَنُ مِنْ عَذَابِ الْآخِرَةِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) أَبْصَحَ حَبِيبُكُمْ بِأُسْ يَعْنِي جِنَّةً فَقَالُوا لَا فَأَقَرَّ عَلَى نَفْسِهِ الرَّابِعَةَ فَأَمَرَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ (ص) أَنْ يُرْجَمَ فَحَفَرُوا لَهُ حَفِيرَةً فَلَمَّا أَنْ وَجَدَ مَسَّ الْحِجَارَةِ خَرَجَ يَشْتَدُّ فَلَقِيَهُ الزَّبِيرُ فَرَمَاهُ بِسَاقِ بَعِيرٍ فَعَقَلَهُ بِهِ فَأَدْرَكَهُ النَّاسُ فَقَتَلُوهُ فَأَخْبَرُوا النَّبِيَّ (ص) بِذَلِكَ فَقَالَ هَلَّا تَرَكْتُمُوهُ".

یعنی : "مردی آمد نزد پیامبر (ص) و گفت: من مرتکب زنا شدم. پیامبر ، روی خود را از او گرداند. آن مرد دوباره از جانب دیگر آمد و گفت: من عمل منافی عفت را انجام داده ام. باز هم پیامبر اعتنا نکرد و روی خود را از او گرداند. آن مرد برای سومین بار گفت: ای پیامبر خدا ، من مرتکب زنا شده ام و عذاب دنیا آسانتر از عذاب آخرت است. پیامبر از مردم سؤال کرد: آیا این مرد ، مشکل روانی و جنون دارد؟ گفتند: نه. آن مرد برای بار چهارم به گناه خود اعتراف کرد. در این حال ، دستور داد او را رجم کنند. پس گودالی کردند ، و چون اولین سنگ به او اصابت کرد ، از گودال خارج شد و با شدت پا به فرار گذاشت. زیر ، او را دنبال کرد و با استخوان ساق شتری او را از پا افکند و مردم هم رسیدند و او را کشتند. وقتی خبر این ماجرا و قتل او را به پیامبر دادند ، فرمود: چرا او را رها نکردید؟".

در صورتی که فرض کنیم سند این حدیث کاملاً هم صحیح و حتی موجب اطمینان به صدور روایت باشد ، باز هم معلوم می گردد که حکم رجم و سنگسار ، قانونی لازم الاجراء و ضروری نیست.

زیرا بر اساس این گفتار ، اولاً پیامبر اسلام چندین بار پس از اقرار و اعتراف آن مرد ، به گفتار او اعتنا نکرد و روی خود را به سوی دیگری گرداند. این امر ، معنا و مفهومی روشن دارد. از سوی دیگر ، پس از اینکه آن حضرت شنید که آن مرد از گودال خارج شده و خواسته خود را نجات دهد و آن مردم او را کشته اند ، پیامبر به آنان اعتراض کرد و گفت : چرا او را رها نکردید؟

در صورتی که بنا به سخن برخی از فقها که اعدام چنین شخصی را ضروری می دانند ، باید پیامبر (ص) از کشته شدن

او که به معنای عمل به حکم شرعی ضروری بود ، ابراز رضایت می نمود، نه اینکه اعتراض کند.

احادیث اهل سنت

در اینجا ، نمونه هایی از احادیثی که در باره رجم ، در کتب روایی اهل سنت وجود دارد را نیز ، از نظر شما می گذرانیم:

در کتابهای روایی مهم اهل سنت مانند صحیح بخاری، جلد 8 ، و مسند احمد بن حنبل ، جلد 1 ، و سنن ترمذی ، جلد 2 ، و سنن دارمی ، جلد 2 و امثال آنها ، از قول خلیفه دوم به این امر اشاره شده که آیه ای به نام آیه رجم بر پیامبر اسلام نازل شده است ، گرچه این آیه در قرآن وجود ندارد.

در کتاب سنن نسائی ، جلد 4 ، از خلیفه دوم عمر بن الخطاب چنین روایت می کند:

"قد خشيت أن يطول بالناس زمان حتى يقول القائل مانجد الرجم في كتاب الله فيضلوا بترك فريضة أنزلها الله تعالى. ألا و انّ الرجم حق على من زنى اذا أحصن و كانت البيّنة او كان الحبل او الاعتراف و قد قرأناها [الشيخ و الشيخة اذا زنيا فارجموهما البتة] . لقد رجم رسول الله و رجمنا بعده".

یعنی : "عمر بن الخطاب می گوید : می ترسم زمان زیادی بر مردم بگذرد و گوینده ای بگوید ما رجم را در قرآن نیافتیم ، پس مردم گمراه شوند به خاطر ترک فريضه ای که خدا آن را نازل کرده است. آگاه باشید که رجم، حق است بر عمل زنا اگر محصنه باشد و بیّنه هم بر آن اقامه شود ، یا موجب آبستن شدن شود و یا با اقرار و اعتراف باشد . و ما آن را خوانده بودیم که : [پیرمرد و پیرزن را اگر زنا کنند ، حتماً سنگسار کنید]".

همچنین ، مالک بن انس در کتاب "الموطأ" از راویان حدیث حکایت می کند که خلیفه دوم به مردم گفت : "مبادا به خاطر اعراض از آیه رجم ، هلاک شوید ، اینکه گوینده ای بگوید حد را در کتاب خدا نیافتیم. رسول خدا رجم کرد و ما هم رجم کردیم. به خدا قسم اگر نمی گفتند که عمر بن الخطاب بر قرآن افزوده است، من آن آیه را می نوشتم که : [الشیخ و الشیخة اذا زنيا فارجموهما البتة] ، یعنی : [پیرمرد و پیرزن را اگر زنا کنند ، حتما سنگسار کنید]".

همانطور که ملاحظه می کنید ، در این حدیث ، با استناد به ادّعای آیه رجم که اصلاً در قرآن وجود ندارد ، برای اثبات مجازات سنگسار ، استدلال شده است.

ضعف این روایات که در کتابهای روایی معروف اهل سنت یافت می شود آنقدر واضح است که حتی ناقلان آن ، از جمله

"نسائی" به نقد آن پرداخته و آن را به عنوان روایتی ضعیف و نامعتبر معرفی می نمایند.

نتیجه

بنا بر آنچه بیان شد ، به خوبی روشن می گردد که:
 اوّلًا ، حکم رجم و سنگسار به هیچ وجه در قرآن مجید به عنوان مهمترین منبع فقه اسلامی نیامده است.
 ثانیاً ، حدیث هایی که برای اثبات این امر به آنها تمسّک بسته اند ، درگیر تناقضات و تعارضات متعدّدی هستند ، که آنها را از درجه اعتبار ، ساقط می کند.
 ثالثاً ، حتی اگر آن احادیث از نظر علم رجال و درایه و اصول فقه ، به عنوان اخبار آحاد صحیح هم پذیرفته شوند ، باز برای اثبات مجازات بسیار سنگین و خشنی در حدّ قتل افراد با سنگسار کردن آنان ، نمی توان به مستندات ظنی و غیر قطعی ، استدلال نمود. زیرا با وجود اندک شبهه ای در سند یا دلالت

حدیث های مذکور ، واجب است به قاعده کلی فقهی "ادرؤوا الحدود بالشبهات" عمل شود و از صدور حکم مذکور و اجرای مجازات سنگسار ، خودداری گردد.

رابعاً، احکام قضایی که در زمره احکام حکومتی اسلام قرار دارند ، بر مبنای قواعد کلی فقه اسلامی و به مقتضای مبانی الهی در شرع اسلام، مانند اصول کلی عدالت و عقلانیت، قابل تطوّر و تبدیل می باشند.

سوره نساء – آیه ۲۹ تا ۳۱

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ
تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِّنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ
بِكُمْ رَحِيمًا ﴿٢٩﴾ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عُدْوَانًا وَظُلْمًا فَسَوْفَ
نُصْلِيهِ نَارًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ﴿٣٠﴾ إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ
مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلَكُمْ مُدْخَلًا
كَرِيمًا ﴿٣١﴾.

ترجمه

ای اهل ایمان! اموالتان را میان خودتان به باطل مخورید، مگر
آنکه تجارتی همراه با رضایت باشد؛ و به کشتار افراد جامعه
خود اقدام نکنید. خداوند، نسبت به شما، مهربان است.

و هرکه از روی دشمنی و ستم چنین کند، پس به زودی او را در
 آتش در می آوریم؛ و این امر، بر خدا آسان است.
 اگر از گناهان بزرگی که از آنها نهی می شوید پرهیزید، گناهان
 کوچک شما را می پوشانیم، و شما را به جایگاهی ارجمند، وارد
 می سازیم."

توضیح

آیه نخست از مجموعه آیات یادشده، به دو امر حساس و
 سرنوشت ساز، فرمان می دهند:

امر اول: پرهیز از فساد مالی و حرام خواری، از طریق غصب اموال دیگران، معاملات نامشروع مانند رباخواری، قماربازی، اختلاس، تقلب، احتکار، ویژه خواری و امثال آنها. همه این موارد، مصادیق "أكل مال به باطل" می باشند: "لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ".

روشن است که فساد اقتصادی مانند موارد مذکور، علاوه بر اینکه موجب ارتکاب گناه و شقاوت اخروی برای افراد مرتکب جرائم یادشده می گردند، در حیات دنیوی نیز، به فروپاشی نظام اقتصادی و اجتماعی و سیاسی می انجامند و کلّ جامعه را به ورطه هلاکت می افکنند.

قرآن مجید، به مسلمانان توصیه می کند تا تعاملات مالی و اقتصادی خود را بر مبنای داد و ستد سالم، و معاملاتی که همراه با رضایت و خوشنودی طرفین باشد و منافع افراد

جامعه را به صورت عادلانه و منصفانه تأمین کند، تنظیم نمایند: "إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِّنْكُمْ".

امر دوم: اجتناب از ظلم به خود و دیگران، که مصداق بارز آن، قتل نفس است: "وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ".

در آیه 30، به مفسدان و ستمگران هشدار داده شده است که فرجام تباهی و ستم، جز آتش، نخواهد بود: "وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عُدُوًّا وَظُلْمًا فَسَوْفَ نُصْلِيهِ نَارًا".

این آتش که در آیه یادشده به صورت مطلق "ناراً" آمده است، می تواند اشاره به مجازات دنیوی از طریق فروپاشی اقتصادی و سقوط سیاسی و اجتماعی که موجب سوختن تر و خشک در جامعه می گردد؛ و همچنین کیفر اخروی از طریق در افتادن در آتش دوزخ باشد.

در آیه 31، به مسلمانان نوید داده می شود که در صورت اجتناب از گناهان کبیره، خداوند از روی عفو و بخشش، گناهان صغیره را می پوشاند، و جامعه مسلمانان را به جایگاهی ارزشمند، ارتقا می بخشد: "إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا".

"اگر از گناهان بزرگی که از آنها نهی می شوید پرهیزید، گناهان کوچک شما را می پوشانیم، و شما را به جایگاهی ارجمند، وارد می سازیم".

بنا بر این، همانگونه که خداوند می فرماید: "إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ" (یعنی انجام کارهای خیر، سیئات را از میان می برد)، همینطور، اجتناب از گناهان کبیره، موجب آن می شود که خداوند، سیئات و گناهان صغیره را ببوشاند و یا محو گرداند.

گناهان کبیره

در زمینه تعریف "گناه کبیره"، دیدگاه های گوناگونی توسط مفسران قرآن بیان گردیده است. روایات اسلامی نیز، که به تعداد گناهان کبیره اشاره کرده اند، یکسان نیستند. برخی از آنها، هفت معصیت را به عنوان گناه کبیره دانسته اند، در حالی که روایات دیگر، تعداد آنها را تا مرز هفتاد معصیت و یا بیشتر از آن، بالا برده اند.

در حدیثی که "فضل بن حسن طبرسی" در مجمع البیان روایت کرده، امام صادق (ع)، گناهان کبیره را بدین شرح دانسته اند:

- شرک به خدا
- نا امید شدن از رحمت خدا
- احساس امنیّت گناهکاران از مجازات
- عاق والدین شدن
- قتل نفس

- تهمت زدن به افراد پاکدامن
- خوردن مال یتیم
- فرار از میدان جهاد
- ربا خواری
- جادوگری
- زنا
- سوگند دروغ و ناحق
- اختلاس و خیانت در تصاحب اموال
- ممانعت از زکات
- شهادت ناحق و دروغ یا کتمان شهادت به حق
- شرب خمر
- ترک نماز به صورت عمدی
- شکستن عهد و پیمان
- قطع ارتباط با خویشاوندان (قطع رحم)

بحث علمی

نقش فساد و ستم در سقوط حکومت ها

این دسته از آیه های مورد بحث، به دو عامل اساسی که موجب فروپاشی حکومت ها و تمدن ها می شوند اشاره می کند و مسلمانان را از ارتکاب آنها برحذر می دارد:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِّنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا.

یعنی: "ای اهل ایمان! اموالتان را میان خودتان به باطل مخورید، مگر آنکه تجارتی همراه با رضایت انجام گرفته باشد. و به کشتار افراد جامعه خود اقدام نکنید. خداوند، نسبت به شما، مهربان است."

عبارت نخست، مسلمانان را از فساد مالی و اقتصادی که از آن، به "خوردن اموال مردم به صورت باطل" تعبیر شده، منع می‌کند. و عبارت دوم، آنان را از قتل و کشتار که مظهر ظلم و ستم است، نهی می‌نماید.

از آنجا که این دو پدیده شوم، موجب آسیب‌های غیر قابل جبران نسبت به قوام و انسجام یک جامعه می‌گردند، و به سرنگونی قطعی حکومت‌ها و فروپاشی تمدن‌ها منجر می‌شوند، شایسته است به تبیین نقش زیانبار آندو عامل، از دیدگاه دانش‌هایی مانند فلسفه تاریخ و علوم سیاسی و اقتصادی مدرن پردازیم.

از نقطه نظر فلسفه تاریخ، که سقوط حکومت‌ها را به عنوان یک فرآیند قانون‌مند معرفی می‌کند، و همچنین، از نقطه نظر "فلسفه سیاسی"؛ عوامل گوناگونی در فروپاشی نظام‌های

حاکم و دولت ها نفش دارند. اما دو عامل برجسته فراتاریخی که به افول دولت ها و یا تمدن ها سرعت می بخشند، عبارتند از:

- گسترش فساد ساختاری مالی و اقتصادی در نظام حکومتی یک کشور، به صورت اختلاس، رانت خواری، انحصار تجارت های سودآور در دست سردمداران، غصب اموال و دارایی های مردم و امثال آن.
- رواج ستمگری در ساختار حکومت بر ضد عموم مردم، بویژه اقشار ضعیف جامعه.

دانشمندان بزرگی مانند افلاطون، ارسطو، ابن خلدون و توبین بی، در این زمینه، به تشریح نقطه نظرات خویش پرداخته اند.

دیدگاه افلاطون

افلاطون، متولد سال 427 قبل از میلاد، و متوفای سال 347 قبل از میلاد، به عنوان یکی از فلاسفه معروف یونان، دیدگاههای خود را در زمینه فلسفه سیاسی در کتاب های خود به شرح ذیل، تبیین کرده است.

- کتاب "جمهوری" (Republic). این کتاب شامل ده فصل است و به صورت محاوره پیرامون دادگری و ستمگری، انواع حکومت ها، تمایلات و ویژگی های طبیعی انسان ها و امثال آن ها بحث می کند.
- کتاب "دولتمرد" (Statesman). این نوشتار نیز، به صورت گفتگو، در باره نقش فیلسوف در منصب دولتمردی، و انتقاد از سوفیسم، و ضرورت دانش حکمرانی برای فرمانروایان، نقش عدالت و حکمت در

نیل به قدرت سیاسی مطلوب، ضرورت تامین مصالح عمومی مردم، نقش رضایت مردم از دولت به منظور تامین مشروعیت حکومت و امثال آن ها بحث می کند.

- رساله "آپولوژی" (Apology). این رساله، شامل گفتگویی است در دفاع از اندیشه های سقراط، حقانیت او، انتقاد از نظام ظالمانه حاکم، اندرز به سیاستمداران و یادآوری ناپایدار بودن مناصب در عالم سیاست، و بیان ضرورت دخالت در سیاست به خاطر تشریح مبانی دموکراسی و مبارزه با جبّاران.

- کتاب "قوانین" (Laws). افلاطون در این کتاب، گفتگوهای را پیرامون چیستی قانون، ضرورت برقراری عدالت، شرایط تدوین کنندگان قانون، اخلاق حکمرانی، رابطه میان فلسفه و سیاست و دین، قوانین و حقوق طبیعی، و امثال آن ها، مطرح می کند.

بر اساس اندیشه افلاطون در کتاب "جمهوری"، بویژه در فصل هشتم و نهم، ثروت اندوزی از طریق باطل و به صورت مستبدانه، حکومت را به یک سیستم "الگارشى فاسد" تبدیل می کند و زمینه سقوط آن را فراهم می سازد.

نشانه های این فروپاشی عبارتند از:

- تمرکز ثروت در دست اقلیت حاکم و فاسد
- فقر اکثریت مردم
- زوال عدالت اقتصادی و اجتماعی
- تبدیل حکومت به نیرویی برای حمایت از ثروت اندوزانی که اهل فساد مالی و اقتصادی هستند.
- گسترش ستم و استبداد

افلاطون در زمینه ظلم حاکمان نیز، چنین هشدار می دهد که اگر حاکمی بر مبنای قانون، به فرمانروایی رسید، باید از خشونت در سیاست پرهیزد.

او می گوید: اگرچه چرخه خشونت حاکمان با شهروندان، آغاز دارد، ولی پایان نخواهد داشت. (به عبارت دیگر، شروع خشونت ممکن است بدست حاکم باشد، ولی پایان بخشیدن آن، از حیطه اختیار او خارج است). زیرا هنگامی که ملّتی تحت ظلم و ستم قرار گیرد، به منظور انتقام، بر ضدّ جبّاران و ستمگران قیام خواهد کرد. در این صورت، اگر بر حاکمان ظالم پیروز شود، خشونت بیشتری بروز خواهد داد و این چرخه خشونت و خونریزی ادامه خواهد یافت، تا اینکه جمعی از اندیشمندان فرزانه روی کار آیند و آشتی عمومی را در کشور، به وجود آوردند.

دیدگاه ارسطو

ارسطو ، متولد سال 384 قبل از میلاد و متوفای سال 322 قبل از میلاد، اندیشه های خود را در عرصه فلسفه سیاسی،

در کتاب "سیاست" (به انگلیسی: Politics) یا پولیتیکا (به یونانی: Πολιτικά) به رشته تحریر در آورده است.

این دانشمند معروف نیز، نهادینه شدن فساد اقتصادی و گسترش بی عدالتی در حق عامه مردم را موجب سقوط حکومت ها می داند.

ارسطو در بخش پنجم کتاب "سیاست"، به تبیین عوامل فروپاشی حکومت ها می پردازد. عوامل یادشده عبارتند از:

- روی کار آمدن یک مجموعه الیگارش فاسد
- انحصار قدرت و ثروت در دست سردمداران
- روی آوری به نظامی گری و خشونت
- استثمار اقتصاد عامه مردم توسط کارگزاران حکومت
- فقدان عدالت اجتماعی و ارباب و تحقیر مردم توسط حکومت.

دیدگاه ابن خلدون

عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ، معروف به ابن خلدون، متولد سال 1332 میلادی و متوفای 1406 میلادی، به عنوان یک مورّخ، جامعه شناس و فیلسوف تاریخ، در کتاب خود که به عنوان "مقدمه ابن خلدون" معروف است، استنباط قواعد کلی را از بررسی و تحلیل رویدادهای تاریخی، به رشته تحریر درآورده است.

وی، نخستین دانشمندی است که فساد اقتصادی ساختاری را به عنوان علّت از میان رفتن عمران و آبادانی و فروپاشی نظامهای حکومتی، وارد تحلیل تاریخ کرده است. او در فصل "ظلم و تأثیر آن در زوال آبادانی" از کتاب "المقدمه"، به این نکته اشاره می کند که فساد اقتصادی و ظلم، موجب سقوط دولت ها می باشند.

ابن خلدون، دوام خیر را موجب دوام مُلک می داند و در مقابل، ستم حاکمان را موجب زوال مُلک، معرفی می کند و در این زمینه، چنین می گوید:

"مملکت داری در سایه خصال شایسته و التزام به خوبی ها دوام می یابد. داشتن صفاتی مانند بزرگواری، انصاف، بخشندگی، احترام به میهمان، مراعات حال ضعیفان، رسیدگی به اقشار آسیب پذیر، شکیبایی و مقاومت، وفای به عهد، سخاوت، اکرام دانشمندان و محترمین، حق محوری، تواضع، مراعات حال تجّار و کسبه، برخورد شایسته با غریبان، شنیدن شکایت دادخواهان، التزام به شریعت، دوری از مکر و فریب، و داشتن دیگر صفات و اخلاق فاضله ؛ موجب دوام ملک و مملکت می گردد.

اما هنگامی که اخلاق فاضله از حاکمان رخت بریندد و صفات رذیله و ناشایست جایگزین آن ها گردد، مسیر آن نظام

حکمرانی پیوسته رو به سوی نزول خواهد بود و به سقوط
نهایی منتهی خواهد شد.

همانگونه که خداوند در آیه 16 از سوره اِسرأ می فرماید:

"وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا
الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا".

یعنی: و هنگامی که بخواهیم یک آبادی را هلاک کنیم، اشراف
و خوشگذران های آن را و می داریم تا در آنجا به فسق و فساد
پیردازند، و سخن حق به وقوع بپیوندد، و آن آبادی را به شدت
فرو ریزیم".

ابن خلدون همچنین، تأثیر مخرب ظلم و غارت اموال بیت المال
توسط فرمانروایان را سبب ناپایداری حکومت ها می داند و از
اینرو، عمر طبیعی نظام های حکمرانی را به اندازه سه نسل،
قلمداد می کند و بر این عقیده تأکید می کند که نظام های
حکمرانی، مانند موجودات زنده، دارای یک دوره حیات طبیعی

هستند و پس از آن دوره، به سوی ضعف و فروپاشی سوق داده می شوند.

ابن خلدون، عمر طبیعی نظام های حکمرانی را در اغلب موارد، به اندازه عمر سه نسل از مردمان دوران آن حکومت (یعنی مجموعاً یکصد و بیست سال) می داند.

دلیل این امر این است که نسل اول از حاکمان، کارگزاران و عامّه مردمان حامی حکومت (در چهل سال اول)، با روحیه مقاومت، مبارزه طلبی و تحمّل مشکلات، مبارزه می کنند و نظام حکومتی جدید خود را به وجود می آوردند و پایه های آن را مستحکم می سازند.

اما نسل دوم، به خاطر حصول پیروزی نهایی و فراغت از نبرد با معارضان و فراهم شدن ثروت ها و امکانات رفاهی برای آنان، به سوی رفاه طلبی و تن آسایی و تنبلی گرایش پیدا می کنند و روحیه مقاومت و مبارزه و شکیبایی را از دست

می دهند. اما از آنجا که جمعی از آنان همچنان، شرایط سخت گذشته در زمان مبارزه، و فداکاری و قربانی دادن برای تشکیل حکومت را از یاد نبرده اند و هنوز به صفات و سجایای آن دوران متّصف هستند و برای حفاظت از آن فداکاری می کنند؛ نظام حکمرانی آنان به حیات خود ادامه می دهد.

اما نسل سوم که از دوران نبرد و مبارزه برای بنیان گذاری نظام حکمرانی دور شده اند و چیزی را به خاطر نمی آوردند، به طور کامل در شرایط جدید رفاه طلبی و آسودگی خاطر غوطه ور می شوند و نیروی مقاومت و صلابت و جنگاوری را از دست می دهند.

از اینرو، در اغلب موارد، نظام های حکمرانی در این برهه از حیات خود، دچار فرتوتی می شوند و سرانجام، از میان می روند.

البته در صورتی که نظام حکمرانی ، پیش از آنکه در سرایشی دوران زبونی و فرتوتی خود قرار بگیرد، اصلاحات اساسی و تغییرات ریشه ای را پذیرا باشد و خود را با شرایط زمان و مکان معاصر هماهنگ سازد، می تواند دوره حیات خود را تا حدودی طولانی تر سازد. اما اگر بر شیوه های ناکارآمد پیشین خود اصرار ورزد، مرگ آن به سرعت فرا می رسد.

یادآور می شود در صورتی که نظام حکمرانی به دوره پیری و فرتوتی خود برسد، روشی برای درمان آن وجود ندارد و حیات آن، قابل تداوم نخواهد بود.

عدم امکان اصلاح و بازسازی حکومت پس از افتادن به دوران پیری زودرس و فرتوتی و بیماری مزمن آن، دلایل گوناگونی دارد. یکی از دلایل این است که افرادی که در درون نظام حاکم به رفاه طلبی و غارت اموال بیت المال و لذت جاه و مقام عادت کرده اند، اجازه تغییر و تبدیل شیوه های پیشین که موجب

پیری و فرتوتی نظام حکومتی شده است را نمی دهند و در کار آنانکه قصد اصلاح و تغییر دارند، کارشکنی می کنند.

ابن خلدون، بر این نکته پافشاری می کند که به منظور اجتناب از نهادینه شدن فساد اقتصادی توسط حکومت، نباید ارکان نظام حاکم، به تجارت، ورود کنند.

دلیل اوّل برای این امر این است که حکومت، اموال زیاد و قدرت فوق العاده دارد و در صورت ورود به امور اقتصادی و تجارت، بازرگانان و کسبه از عامّه مردم، قدرت رقابت با آن را ندارند و از اینرو، دچار خسارت های بزرگ می گردد. بنا بر این، عموم مردمی که در کسب و کار و تجارت هستند، با حکومت خود دشمن می شوند و در هر موردی که بتوانند مبارزه و کارشکنی می کنند.

دلیل دوم این است که عوامل حکومت در امر تجارت، به خاطر افزایش درآمد خود، به احتکار، اختلاس، و احتیال در

فرار مالیاتی و امثال آن ها می پردازند و هیچکس جرأت محاسبه آنان را نخواهد داشت. این آفات اقتصادی در صورت تداوم، بنیه اقتصادی کشور را تضعیف می کند و آن نظام را به ورطه ورشکستگی می افکند.

دلیل سوم اینکه در صورت اشتغال حاکمان و فرماندهان به امور اقتصادی و تجاری، از مدیریت کشور و اداره شئول حکمرانی و دفاعی غافل می شوند و وقت کافی را برای اهتمام به مسئولیت های اصلی خود نخواهند داشت. بنا بر این، علاوه بر حدوث اخلال در اقتصاد کشور، مدیریت سیاسی و اجتماعی نیز، دچار ضعف و زوال می گردد.

از اینرو، این خلدون، در سخن یادشده در زیر، با صراحت اعلام می کند که ستم حاکمان، موجب سقوط دولت ها و کشورها می گردد:

هنگامی که عامّه مردم ببینند تلاش آنان در جهت تحصیل درآمد، برای خود آنان نافع نیست بلکه عوامل حکومت، اموال زحمت کشان را با عناوین مختلف تصاحب می کنند و بخش اعظم سرمایه های کلان را در انحصار خود قرار می دهند و بسیاری از راه های اکتساب و ارتزاق مردمان را می بندند و برای افزایش سود حکومت، به احتکار کالاهای اساسی و افزایش قیمت اجناس می پردازند؛ در این صورت، عامّه مردم انگیزه خود را برای تلاش و کوشش لازم در امر کسب و کار و صنعت و تجارت و فناوری از دست می دهند و امید آنان به آینده ای درخشان در بازرگانی و صنعتگری و تولید، به ناامیدی تبدیل می شود و به این ترتیب، چرخ عمران و آبادانی و پیشرفت کشور در عرصه های اقتصادی، آموزشی، و سازندگی از حرکت باز می ایستد.

زیرا گسترش ظلم و عدوان ، موجب نقص در عمران می شود. و نقص در عمران و آبادانی نیز، باعث قلّت دارایی مرمان می گردد. نقص در دارایی مردم، موجب کاهش خراج و مالیات برای حکومت خواهد شد و دولت را با فقدان بودجه لازم برای مصارف امور کشوری و لشکری مواجه خواهد ساخت. این امر، به ضعف حکومت در اداره امور مملکت، و ناتوانی در دفاع از کشور می انجامد و در نهایت، موجب فروپاشی نظام حکمرانی می گردد.

دیدگاه توین بی

آرنولد جوزف توین بی (Arnold Joseph Toynbee) متولد سال 1889 و متوفای 1975 میلادی، به عنوان یک تاریخدان و نظریه پرداز سیاسی، در کتاب "بررسی تاریخ" (A Study of History)، بر آن است که هر تمدن بشری، چهار مرحله را شامل

"پدید آمدن"، "پیشرفت"، "مواجهه با چالش ها"، و "فروپاشی"؛ می گذرانند.

وی بر این عقیده است که یکی از مهمترین عوامل سقوط تمدن ها، فساد اقتصادی است که نشانه انحطاط "نخبگان" و "کارگزاران" است.

بدین سان، "نخبگان خلاق" که موجب پیدایش و رشد تمدن ها می شوند، به "نخبگان فاسد و بهره کش" مبدل می گردند، و با بروز اعتراض های مردمی بر ضد آنان، به سرکوب آنان و توسل به زور، اقدام می کنند.

هنگامی که سرمداران یک تمدن، در مقابل چالش های تمدنی، واکنش های ضد تمدنی مانند نظامی گری و توسط به اسلحه و یا تبعیض نژادی و قومیتی را نشان دهند، زمان فروپاشی آن تمدن، فرا می رسد.

دیدگاه علوم اقتصادی و سیاسی مدرن

در اینجا به نقطه نظرات چند دانشمند معروف در زمینه اقتصاد و سیاست، اشاره می‌کنیم:

مطالعات داگلاس نورث

داگلاس سیسیل نورث (Douglass Cecil North)، متوفای سال 2015 میلادی، به عنوان دانشمند اقتصاد و تاریخ اقتصادی، در کتاب "نهادها: تغییر نهادی و عملکرد اقتصادی" (Institutions, Institutional Change and Economic Performance)، بر این عقیده است که اگر نهادها، با ایجاد انحصارها، دسترسی اقتصادی عموم را محدود سازند، و امنیت اقتصادی و مالکیت را از بین ببرند، و ویژه خواری را بر تولید و کارآمدی ترجیح دهند، و هزینه فساد اقتصادی از هزینه تولید کمتر شود، و همه این امور به صورت سیستماتیک و با پشتوانه

قوانین جائزانه تحقق یابند؛ آنگاه، سرمایه گذاری ها کاهش می یابند، و رکود اقتصادی پایدار به وجود می آید و بی اعتمادی در کل جامعه، گسترش می یابد.

در نتیجه، تحرک اجتماعی دچار انسداد می گردد، و مشروعیت سیاسی از میان می رود، و زمینه برای سقوط فاجعه بار دولت در ابعاد اقتصادی و سیاسی، فراهم می شود.

تحقیقات رابینسون و عجم اوغلو

پژوهش های استاد علوم سیاسی و اقتصادی در دانشگاه هاروارد بنام "جیمز رابینسون" (James Robinson)، با همکاری دارون عجم اوغلو (Daron Acemoğlu) از دانشمندان علم اقتصاد نوین و استاد دانشگاه "MIT" در آمریکا، که در کتاب "چرا ملت ها شکست می خورند؟" (*Why Nations Fail*)

منعکس گردیده است؛ بر این نکته تأکید می کنند که فساد نهادها در نظام اقتصاد نهادی، به فروپاشی منتهی می شود.

بر این اساس، هرگاه تمرکز قدرت، جای مشارکت عمومی را بگیرد، و ویژه خواری و رانت، به جای فرصت برابر برای همگان قرار داده شود؛ آنگاه، رکود و بحران اقتصادی، به جای رشد پایدار اقتصادی به وجود می آید.

نهادهایی که به جای فراگیری، به بهره کشی رو می آورند، سرانجام برای سرکوب معترضانی که خواهان مشارکت هستند، به سوی اعمال خشونت کشیده می شوند و به دست خود، زمینه را برای فروپاشی نظام حکمرانی خویش، فراهم می سازند.

سوره نساء – آیه ۳۲ تا ۳۵

وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ وَاسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ﴿٣٢﴾ وَلِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِيَ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلَّذِينَ عَقَدْتَ أَيْمَانُكُمْ فَآتَوْهُمْ نَصِيبُهُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا ﴿٣٣﴾ الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا ﴿٣٤﴾ وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِّنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِّنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا ﴿٣٥﴾.

ترجمه

"هرگز آنچه را که خداوند با آن، بعضی از شما را بر بعضی دیگر برتری داده، تمنّا نکنید. مردان از آنچه بدست آورده‌اند، سهمی دارند و زنان نیز نسبت به آنچه بدست آورده‌اند، بهره‌ای دارند. فضل خدا را طلب کنید، زیرا خدا نسبت به هر چیزی داناست.

برای هر شخص، وارثانی قرار داده‌ایم برای آنچه پدران و مادران و بستگان بر جای گذاشته‌اند، و کسانی که با آنان عهد و پیمان بسته‌اید، سهم آنان را پردازید، همانا خداوند بر هر چیزی، گواه است.

مردان، متکفل و عهده دار نیازمندی‌های زنان هستند، به خاطر فضلی که خداوند به بعضی نسبت به بعض دیگر بخشیده، و به خاطر انفاق اموال آنان. پس، زنان شایسته،

سازگار و راز دار هستند، نسبت به آنچه خدا حفظ فرموده است. و زنانی را که از سرکشی آنان می ترسید، نصیحت کنید، و از آنان در بستر، فاصله بگیرید، و آنان را "ضرب" کنید، پس اگر سازگار شدند، از هیچ طریقی بر ضدّ آنان تعدّی نکنید. خداوند، همواره بلند مرتبه و بزرگ بوده است.

و اگر از اختلاف میان زن و شوهر، بیم داشتید، پس فردی را به عنوان داور از خاندان شوهر، و فردی را به عنوان داور از خانواده زن، بفرستید. اگر آن دو می خواهند صلح و آشتی کنند، خداوند آن دو را به آشتی با یکدیگر، موفق می گرداند. همانا خداوند، همیشه دانا و آگاه بوده است.

توضیح

این دسته از آیات در سوره نساء، به نکات مهمّی به شرح ذیل، اشاره دارد:

نکته اول

از آنجا که هریک از زن و مرد، در سازماندهی خانواده و جامعه، مکمل یکدیگر هستند، خداوند در کنار کمالات مشترک میان زن و مرد (مانند تساوی در ارزشمندی و حقوق)، به هریک از آن دو، کمالات ویژه ای را عطا فرموده است.

به عنوان مثال، زنان، از عاطفه برتر، لطافت بیشتر، و دلسوزی بالاتری برخوردارند. همچنین، مردان، از توانایی جسمانی، مقاومت بالا در انجام کارهای سخت و امثال آنها بهره مند می باشند. این تفاوت های محدود، به منظور تقویت ساختار خانواده و جامعه، در نظر گرفته شده اند، و هیچکدام از آنها دلیل برتری و افضلیّت در ارزش گذاری میان زن و مرد، قلمداد نمی گردند.

آیه نخست از مجموعه آیات مورد بحث، به این نکته اشاره دارد و از هریک از گروه مردان و زنان می خواهد تا به کمالات

مشترک و ارزشمندی که خداوند، در جهت برابری جنسیتی به هر دو گروه زنان و مردان عطا فرموده توجّه داشته باشند، و در عین حال، کمالات ویژه ای که هر یک از آندو گروه دارند را در جهت تکمیل نظام اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی، به کار بگیرند، و از خدا بخواهند تا در راستای تکامل جامعه، بر کمالات آنان بیفزاید.

از اینرو، قرآن مجید، هر دو گروه از زنان و مردان را به عنوان صاحبان کمالات و فضیلت معرفی می کند و چنین می فرماید:

لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ وَاسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا.

"مردان از آنچه بدست آورده اند، بهره ای دارند و زنان نیز نسبت به آنچه بدست آورده اند، بهره ای دارند. فضل خدا را طلب کنید، زیرا خدا نسبت به هر چیزی داناست.

نکته دوم

در دوران پیش از اسلام، زنان از میراث پدر، مادر، شوهر و دیگر خویشاوندان، محروم بودند. از اینرو در آیه 33 از سوره نساء، بر پرداخت سهم زوجه که با پیمان زناشویی و عقد نکاح، صاحب حق میراث می گردد، تأکید می شود:

وَلِكُلٍّ جَعَلْنَا مَوَالِي مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلَّذِينَ عَقَدْتَ أَيْمَانُكُمْ فَأَتُوهُمْ نَصِيبُهُمْ.

"برای هر شخص، وارثانی قرار داده‌ایم برای آنچه پدران و مادران و بستگان بر جای گذاشته اند، و کسانی که با آنان عهد و پیمان بسته‌اید، سهم آنان را بپردازید."

نکته سوم

برخی از نظریه پردازان، در مخالفت به نظریه تساوی مرد و زن از دیدگاه اسلام، شبهه ای را مطرح می کنند و آن اینکه چرا

قرآن در آیه 34 از سوره نساء، مردان را به عنوان "قَوَّامون" نامیده است ؟ آیا این امر، به معنای برتری مردان نسبت به زنان نیست؟

به منظور پاسخ به این شبهه، شایسته است تا معنای واژه "قَوَّامون" را که در این آیه آمده است، توضیح دهیم. کلمه "قَوَّام" یعنی کسی که قوام و اعتماد امری به او می باشد. به همین دلیل در علم لغت عربی، کلمه مذکور را به معنای "المتكفل بالأمر" دانسته اند؛ یعنی کسی که عهد دار کاری می باشد.

از آنجا که وظیفه تأمین معاش و پشتیبانی مالی خانواده از نظر اسلام برعهده مردان است ، خداوند بزرگ در این آیه شریفه از قرآن، مردان را به عنوان پشتیبانان زنان که مسئولیت تأمین هزینه های زندگی اعضاء خانواده را بر عهده دارند، معرفی فرموده است.

بر این اساس ، آیه مذکور ، به معنای اثبات فضیلت و برتری دادن به مردان در مقابل زنان نیست ، بلکه در صدد تبیین یک مسئولیت و وظیفه برای مردان در برابر خانواده خود، می باشد.

نکته چهارم

در همین آیه (34)، به برخی از ویژگی های زنان صالح و شایسته اشاره شده است:

فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ.

یعنی: "زنان شایسته، سازگار و راز دار هستند، نسبت به آنچه خدا حفظ فرموده است".

کلمه "قانت" در لغت عربی به معانی گوناگونی مانند سازگار، متواضع، خاشع، متعبد، مطیع و غیر آنها آمده است.

صفت "سازگار بودن" و تفاهم داشتن زنان و مردان با یکدیگر، از ویژگی های مهمی است که موجب تداوم و تقویت رابطه زناشویی می شود.

در این آیه، صفت سازگاری و تعبّد، به عنوان نشانه زنان شایسته و صالح، قلمداد شده اند.

اما در آیه 35 از سوره "احزاب"، به سازگاری و تعبّد مردان، در کنار سازگاری و تعبّد زنان، اشاره شده و چنین آمده است:

"إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ..."

یعنی: "مردان مسلمان و زنان مسلمان، مردان مؤمن و زنان مؤمن، مردان سازگار و متعبّد و زنان سازگار و متعبّد..."

از اینجا معلوم می گردد که صفت سازگاری و درک یکدیگر در زندگی زناشویی، وظیفه مشترک زن و شوهر است و نباید مردها، سازگار بودن و تفاهم را فقط وظیفه زنان بدانند و

خودشان از این نعمت الهی که موجب استحکام رابطه ازدواج و خانواده است، بی بهر بمانند. بلکه همانگونه که از همسر خود انتظار تفاهم و سازگاری دارند، خود نیز، به این صفت زیبا، مزین باشند.

نکته پنجم

یک نمونه از دیدگاه های خلاف فطرت، تفسیر و برداشت برخی از مترجمان و مفسران قرآن، از آیه 34 از سوره "نساء" است، مبنی بر اینکه کلمه "ضرب" در این آیه بر اساس برداشت آنان، به معنای "کتک زدن" دانسته شده است. در حالی کلمه "ضرب" لفظ مشترک است و در لغت عربی بیش از ده معنا دارد، نه یک معنای مورد ادّعای گروه یادشده. بنا بر این، تعیین یک معنای خاص از مجموعه معانی یک لفظ مشترک، نیازمند دلیل و قرینه است.

در اینجا لازم است قبل از شرح دلائل خویش مبنی بر ممنوع بودن کتک زدن همسر، نخست به شرح مفاهیم آیه یاد شده پردازیم و پاسخ معارضان را با دلیل و منطق اسلامی بیان کنیم.

آیه مذکور چنین می فرماید:

"وَاللّٰتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا".

یعنی: "زنانی را که از سرکشی آنان می ترسید، نصیحت کنید، و از آنان در بستر، فاصله بگیرید، و آنان را "ضرب" کنید، پس اگر سازگار شدند، از هیچ طریقی بر ضدّ آنان تعدّی نکنید. خداوند، همواره بلند مرتبه و بزرگ بوده است".

برای توضیح مفاهیم واقعی این آیه ، توجه شما را به مباحث یادشده در زیر، جلب می کنیم:

معنای "نشوز" و سرکشی در این آیه چیست؟

مقصود از "نشوز" این است که زنی با زیر پا گذاشتن قوانین ، حقوق قانونی خانواده یا همسر خود را نقض کند و یا مرتکب خیانت به همسر خویش گردد.

راه های جلوگیری از سرکشی

راه های ارائه شده در این آیه شریفه برای پیشگیری از سرکشی و زیر پا گذاشتن قوانین ، عبارتند از : موعظه و نصیحت ، کناره گیری از همسر در خوابگاه ، و "ضرب".

مقصود از موعظه روشن است. اما دو عنوان دیگر، یعنی: "کناره گیری از همسر در خوابگاه" و "ضرب"، نیاز به توضیح بیشتر دارد.

مقصود از کناره گیری از همسر در خوابگاه این نیست که مرد به طور کامل از همسر خود جدا شود و محل زندگی یا حتی

خوابگاه او را به طور کلی ترک کند، بلکه مقصود این است که در عین حال که با او و در همان منزل باقی می ماند، اما در بستر، برای مدّتی محدود، از او کناره گیری کند. به این صورت که از او روی بگرداند یا به نوعی بی اعتنایی کند.

برخی دیگر از مفسران، مقصود از این عبارت را انفصال و جدایی مرد از بستر همسر خود دانسته اند. بنا بر هردو دیدگاه، مقصود از جدایی در خوابگاه، انفصال آندو در دو محل زندگی و دو خانه جداگانه نیست، بلکه جدایی موقتی بستر آندو در یک خانه است.

منظور از "ضرب" در این آیه چیست؟

کلمه "ضرب" در لغت عربی، دارای معانی متعددی است. در اینجا به برخی از معانی این کلمه، اشاره می کنیم:

ضرب، به معنای بدست آوردن و طلب کردن

در کتاب "لسان العرب" می گوید:

"ویقال: فلان يضرب المجد ، أي: يكسبه ويطلبه".

یعنی: "گفته می شود: فلان شخص، مجد و عظمت را ضرب

می کند، یعنی: آن را بدست می آورد و می طلبد".

در اینجا واژه "ضرب" به معنای بدست آوردن و طلب کردن است.

برای اثبات این معنا برای ضرب، به شعر "کمیت" که شاعر و ادیب معروف در زبان عربی می باشد استدلال شده است که می گوید:

رحب الفناء اضطراب المجد رغبتة

و المجد أنفع مضروب المضطرب

در این بیت از شعر نیز، ضرب به معنای طلب کردن و بدست آوردن آمده، و مضروب به معنای مطلوب است.

ضرب، به معنای جدا ساختن و دوری

علاوه بر معانی مذکور، کلمه "ضرب"، به معنای جدا ساختن و دور ساختن از یکدیگر آمده است. در کتاب "لسان العرب" می گوید: "قال أبو عبيد: ضرب الدهر بيننا، أي: بعد ما بيننا".

یعنی: "ابو عبیده گفته است: روزگار، میان ما ضرب کرد، یعنی ما را از هم جدا ساخت".

کلمه ضرب در این عبارت به معنای جدا ساختن از یکدیگر است.

ضرب، به معنای معاشرت جنسی

همچنین، کلمه "ضرب" به معنای برقراری معاشرت جنسی بین مذکر و مؤنث آمده است. به عنوان مثال، در لغت نامه

"معجم المعاني الجامع" و دیگر معاجم لغت عربی، چنین آمده است:

"ضرب الفحل الناقة: نكحها".

در این مثال، "ضرب" به معنای معاشرت جنسی دو جفت یا دو زوج آمده است.

در این سه نمونه از معانی، کلمه "ضرب" بدون "حرف جرّ" به کار رفته است. همانگونه که واژه "ضرب" در آیه 34 از سوره "نساء" بدون واسطه حرف جرّ متعدّی گردیده است.

معانی دیگری نیز برای کلمه "ضرب" بیان شده، به نحوی که با حرف جرّ متعدّی گردیده است.

مثلاً در بخش دیگری از کتاب "لسان العرب"، واژه "ضرب" را به معنای بازداشتن و ممانعت هم دانسته است و چنین می گوید: "ويقال: ضربت فلانا عن فلان، أي: كففته عنه".

یعنی: فلان شخص را از فلان شخص ضرب کردم ، یعنی: او را از وی باز داشتم.

نتیجه

بنا بر آنچه بیان شد ، واژه "ضرب" ، معانی متعددی علاوه بر معنای "زدن" دارد. ما معتقد هستیم که ضرب در این آیه شریفه که از نظر شما گذشت، الزاما به معنای کتک زدن زنان نیست ، بلکه می تواند به معنای رفتارهای اخلاقی مناسبی مانند موارد ذیل باشد:

- طلب کردن و بدست آوردن دل آنان با روشهای عاطفی،
- جدایی زن و شوهر در دو محلّ زندگی جداگانه برای مدّتی معین (بدون اجرای طلاق)،
- بازداشتن آنان از ارتکاب جرم با روشهای قانونی ،
- گرمتر ساختن روابط عاطفی و زناشویی.

روش اخیر، گرچه با یکی از معانی لغوی "ضرب" سازگار است، ولی ممکن است برای کسانی که تجربه ای در زمینه عوامل نارضایتی و نشوز و سرکشی همسران ندارند، مایه تعجب باشد. اما با مطالعه و بررسی عوامل ناسازگای میان زن و شوهر که گاهی به سرکشی همسر یا طلاق آنان می انجامد به خوبی روشن می گردد که یکی از علل مهمّ شاکی شدن همسر و یا سرکشی او این است که شوهرش به دلیل مشغولیت های زیاد و یا سردی مزاج، نیازهای عاطفی و جنسی همسر خود را برآورده نسازد. ادامه این بی توجهی، می تواند عواقب نامناسبی مانند نارضایتی، اعتراض و یا سرکشی همسر او را در پی داشته باشد. در چنین صورتی، راه حل صحیح این نیست که با زد و خورد و کتک زدن همسر با او برخورد شود، زیرا چنین عمل خشونت باری، تنفّر و خشم و انگیزه سرکشی را افزایش می دهد، بلکه چه بسا با گرمتر شدن روابط عاطفی و

معاشرتی آندو، نزاع و سرکشی همسر به نحو مطلوبی کاهش یابد و یا به طور کلی برطرف گردد و روابط صمیمانه میان زن و شوهر، مجدداً برقرار شود.

در داستانی آموزنده، روایت شده است که همسر یکی از اصحاب رسول گرامی اسلام به نام "عثمان بن مظعون" که از افراد زاهد و پارسا بود، با گله مندی و اعتراض به نزد پیامبر گرامی اسلام (ص) آمد و از سردی روابط و بی اعتنائی شوهرش به دلیل مشغولیت دائم به نماز و عبادات، شکایت کرد. رسول خدا (ص) عثمان بن مظعون را فرا خواندند و به او چنین فرمودند:

"لم يرسلني الله تعالى بالرهبانية و لكن بعثني بالحنيفيه السهلة السمحة، أصوم و أصلي و ألمس أهلي فمن أحب فطرتي فيستنّ بسنّتي و من سنّتي النكاح". (الكافي، ج 5).

یعنی: "خداوند مرا برای رهبانیت نفرستاده است، ولیکن مرا با دین حق گرا و آسان و کریمانه و بزرگوارانه مبعوث فرموده است. من هم روزه می گیرم و نماز می خوانم، و در عین حال، با همسرم معاشرت و ملامت دارم. هرفردی فطرت مرا دوست دارد باید به سنت من عمل کند، و از جمله سنت من، نکاح است".

به هر حال، معانی مناسب دیگری غیر از کتک زدن برای "ضرب" بیان شده است که به چند نمونه آن اشاره کردیم. با وجود اینکه معانی مناسب برای تفسیر آیه یادشده در جهت حل مشکل اختلاف خانوادگی میان زن و شوهر و پیشگیر از "نشوز" و سرکشی همسر، آیا می توان گفت که معنای "ضرب" در این آیه، فقط به معنا "کتک زدن همسر" است؟ با مراجعه به مقتضیات فطرت پاک الهی و انسانی، و با توجه به احادیث صحیح اسلامی که بیان خواهیم کرد، به این نتیجه

می رسیم که این برداشت ناصواب یعنی جواز کتک زدن همسر، مردود است. زیرا:

اولاً: بر مبنای احکام فطری، کتک زدن همسر، نه تنها مشکل اختلاف خانوادگی و سرکشی زن را که ناشی از نارضایتی از شوهر است حل نمی کند، بلکه بر تراکم مشکلات و بحرانی شدن امور می افزاید. این عمل، بر خلاف عقلانیت فطری و حکمت است.

ثانیاً: اجازه دادن به شوهر که یکی از دو طرف اختلاف است، مبنی بر اینکه به تشخیص خود بتواند قضاوت یک طرفه انجام دهد و همسر خویش را محکوم به "نشوز" و سرکشی کند، و خود نیز، حکم مجازات همسرش را به صورت کتک زدن اجرا کند، بر خلاف عدالت فطری و انصاف است.

پشتیبانی روایات اسلامی از حکم فطرت

علاوه بر حکم حکیمانه و عادلانه فطرت و عقلانیت، مبنی بر جایز نبودن تنبیه بدنی و کتک زدن همسر، از مجموعه روایات اسلامی که در تفسیر آیه یاد شده بدست ما رسیده است نیز، چنین استنباط می شود که مقصود از "ضرب" در این آیه شریفه، تنبیه بدنی و کتک زدن نیست.

بر اساس روایاتی که مفسران بزرگ قرآن مانند طبرسی در مجمع البیان و علامه طباطبایی در تفسیر المیزان در ذیل آیه مذکور از کتب معتبر روایی مانند "وسائل الشیعه" و "اصول کافی" نقل کرده اند، امام جعفر صادق علیه السلام در تبیین "ضرب" می فرماید: "انه ضرب بالسواک".

یعنی: "این همان زدن با مسواک است". از این عبارت به خوبی روشن می گردد که منظور از ضرب در این آیه، کتک زدن با مشت و لگد و یا شلاق و چماق نیست؛ بلکه چیزی شبیه مزاح

لطیفی است که چه بسا موجب بدست آوردن دل طرف مقابل می گردد.

همچنین، از پیامبر گرامی اسلام (ص) روایت شده است که در برابر کسی که از کتک زدن همسر سؤال می کند، با تعجب از کسانی که چنین رفتار ظالمانه و نادرستی را دارند می پرسد:

"كَيْفَ تُعَانِقُ الْمَرْأَةَ بَيِّدٍ ضَرَبَتْ بِهَا؟". (وسائل الشیعه - جلد 15).

یعنی: "چگونه همسر خود را با همان دستی که او را کتک زده ای در آغوش می گیری؟".

از این عبارت پرمعنا و عاطفی، به روشنی معلوم می گردد که رسول خدا که بیانگر احکام الهی اسلام است، با این سؤال و استفهام انکاری، زدن و تنبیه بدنی همسر را توسط مردان به شدت تقبیح و محکوم می فرماید.

در جای دیگر ، پیامبر گرامی اسلام با اظهار شگفتی از رفتار برخی مردان که همسر خود را می زنند می فرماید: "أَيَضْرِبُ أَحَدُكُمْ الْمَرْأَةَ ثُمَّ يَظِلُّ يُعَانِقُهَا؟". (اصول کافی، جلد 5).

یعنی: "آیا یکی از شما زن خود را کتک می زند و سپس او را در بغل می گیرد؟".

در پرتو آنچه گذشت به خوبی روشن می گردد که بر اساس حکم فطرت، و بر مبنای روایات صحیح اسلامی، یک مرد در اختلاف خانوادگی و به مجرد احتمال تحقق سرکشی همسر خود، حق ندارد عملکرد همسر خویش را بر اساس سلیقه شخصی خودش از مصادیق "نشوز" بداند و مجازات و تنبیهی را برای او در نظر بگیرد و آنگاه به عنوان قاضی حکم مجازات صادر کند و سپس بر مبنای قضاوت یک طرفه و بی اساس خویش ، همسر خود را با کتک زدن، مجازات نماید.

نکته ششم

از سیاق آیه 35 در سوره نساء، به روشنی معلوم می گردد که در دو آیه 34 و 35 که به حل اختلافات زوجیت و خانوادگی اشاره دارند، خطاب قرآن به دستگاه های تربیتی و قضایی در جامعه مسلمانان است، نه فقط شخص شوهر. زیرا امکان دارد علت سرکشی زن، کار خلافی باشد که شوهر، مسبب آن است. در این صورت، شوهر که خود نیز ممکن است مقصر باشد و یک طرف دعوا را تشکیل دهد، حق ندارد به عنوان قاضی و داور، به صدور حکم بر ضد همسر خود اقدام کند و خودش نیز، مجری آن حکم باشد.

از اینرو، قرآن مجید در آیه 35 از سوره نساء می فرماید:

وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِّنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِّنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا .

یعنی: "و اگر از اختلاف میان زن و شوهر، بیم داشتید، پس فردی را به عنوان داور از خاندان شوهر، و فردی را به عنوان داور از خانواده زن، بفرستید. اگر آن دو می خواهند صلح و آشتی کنند، خداوند آن دو را به آشتی با یکدیگر، موفق می گرداند. همانا خداوند، همیشه دانا و آگاه بوده است".

بنا بر این، مخاطب دستورات یادشده در زمینه حل اختلافات خانوادگی، تنها شوهر نیست، بلکه دستگاه های مربوطه در جامعه مسلمانان هستند که در باره اختلاف میان "زن" و "شوهر"، داوری می کنند.

علاوه بر اینکه در مورد احکام تنبیهی و کیفری اسلام که در کتاب های "دیات" و "حدود" از فقه اسلامی تبیین شده اند، یک شخص که خودش طرف دعواست، اجازه ندارد به قضاوت در باره طرف مقابل، و صدور حکم و اجرای آن، اقدام کند. بلکه امر قضاوت و اجرای احکام کیفری، بر عهده

دستگاه قضایی و نهادهای تربیتی رسمی و شرعی، قرار داده شده است.

بحث علمی

حلّ اختلاف زناشویی از دیدگاه علوم روز

در اینجا، به بررسی راه حل های علمی در ابعاد روانشناسی، علوم اعصاب اجتماعی، و زوج درمانی می پردازیم.

مطالعات گاتمن

استاد روانشناسی در دانشگاه واشینگتن به نام جان گاتمن (John Gottman) پس از چند دهه مطالعات تفصیلی در زمینه روابط زناشویی، که در کتابی با عنوان "چرا ازدواج ها موفق می شوند یا شکست می خورند؟" بر این نکته تأکید می کند که صرفاً وجود اختلاف میان زن و مرد، موجب بحران روابط

نهی شود، بلکه نحوه آغاز مشاجره، چگونگی تعامل زوجین در هنگام تنش، و ناتوانی در ترمیم زودهنگام روابط، به نزاع خانوادگی و جدایی می انجامد.

گاتمن، تحقیر، انتقاد شخصیت، انداختن تقصیرها به گردن طرف مقابل و نپذیرفتن سهم خود در ایجاد مشکل، و بی اعتنایی به طرف مقابل در اوج تنش را به عنوان چهار الگوی مخرب در عرصه روابط زناشویی می داند.

گاتمن، پیشنهاد می کند که اگر بحث در مسائل مورد اختلاف پیش آید، باید حلّ مشکل، با توجه به نکات یادشده در زیر، صورت پذیرد:

○ شروع بحث به صورت لطیف و نرم باشد،

○ از روش تعامل مثبت استفاده شود،

○ عبارت های ترمیمی به کار برده شود،

○ سعی شود از دنیای درونی همسر، شناخت لازم بدست آید.

مراعات این امور باعث می شود تا چرخه تنش، شکسته شود، و سرمایه عاطفی که در معرض خطر قرار گرفته است، بازسازی گردد.

پژوهش های جانسون

روانشناس کانادایی به نام "سو جانسون" (Sue Johnson)، نظریه خود را با عنوان درمان هیجان محور زن و شوهر (Emotionally Focused Therapy for Couples – EFT) بر مبنای نظریه دلبستگی (Attachment theory) که توسط "جان بالبی" (John Bowlby) ارائه گردیده، تبیین کرده است.

جان بالبی به عنوان یک روانکاو و روانپزشک، در جلد اول کتاب خود "دلبستگی و فقدان" (Attachment and Loss)، بر این

امر تأکید دارد که انسان‌ها برای زندگی، نیاز زیستی به "پایگاه امن" دارند.

سوجانسون، دیدگاه یادشده را به روابط زناشویی تعمیم داد و به این نتیجه رسید که اختلافات و تنش‌های زناشویی، در بسیاری از موارد، اعتراض به "ناامنی دلبستگی" می‌باشد، که به صورت تعارض و یا کناره‌گیری نشان داده می‌شود.

وی، به این نکته دقیق اشاره می‌کند که پشت بسیاری از سرکشی‌ها و تنش‌ها، عواملی نهفته‌اند که باید به صورت صحیح به آنها پی ببریم تا بتوانیم تعامل درستی در جهت حل مشکل داشته باشیم.

برخی از این عوامل عبارتند از:

○ احساس ناامنی و تزلزل در جایگاه لازم،

○ ترس از طرد شدن،

○ احساس بی‌ارزش بودن،

- زخم دل‌بستگی،
- احساس عدم قدردانی،
- احساس نادیده گرفته شدن،
- احساس بی عدالتی،
- فرسودگی هیجانی.

بنا بر این، علّت بروز مشکل، در اغلب اوقات، نیاز دل‌بستگی
 ارضا نشده در یکی از زوجین، و یا هردو آنهاست.
 آنچه باعث بدتر شدن رابطه می شود این است که هنگامی که
 تعارضی توسط یکی از زوجین مطرح شد، دیگری به آن
 بی اعتنایی کند و پاسخ مناسب ندهد. این امر، موجب شکل
 گیری چرخه تعامل منفی می شود که در اصطلاح، به عنوان
 "چرخه تعقیب گری - کناره گیری" (Pursue-Withdraw Pattern)
 نامیده می شود.

مراحل درمان در این نظریه، عبارتند از:

- کاهش چرخه تعامل منفی،
- بازسازی پیوند عاطفی و ارتباط صمیمی با ایجاد پاسخ همدلانه،
- بنیانگذاری الگوی جدید در جهت ایجاد و اثبات دلبستگی امن.

دیدگاه علوم مغز و اعصاب

بر اساس تحقیقات استاد بالینی روان‌پزشکی در دانشکده "UCLA" در کالیفرنیا به نام "دانیل سیگل" (Daniel Siegel)؛ پس از انجام مراحل درمانی که به آنها اشاره شد، فعالیت سیستم تهدید در مغز (آمیگدال) کاسته می‌شود، و تنظیم مجدد هیجان در قشر "پیش‌پیشانی" مغز (PFC)، افزایش می‌یابد، و

با آزادسازی هورمون "اکسی توسین" (Oxytocin)، روابط اجتماعی و صمیمیت عاطفی، تقویت می شود.

دیدگاه زوج درمانی شناختی-رفتاری

درمان شناختی-رفتاری (Cognitive Behavioral Therapy) که به اختصار "CBT" نامیده می شود، نوعی از "روان درمانی" است که پس از به چالش کشیدن برداشت ها و باورهای منفی؛ افکار و اندیشه های مثبت و مناسب، به جای آنها، جایگزین می شوند.

بنا بر این، زوج درمانی شناختی-رفتاری عبارت است از کاربرد اصول و مبانی "درمان شناختی-رفتاری" در زمینه حل مشکلاتی که در روابط زناشویی به وجود آمده اند.

بر مبنای پژوهش های بنیانگذار روش درمانی شناختی (Cognitive Therapy) و استاد روان پزشکی در دانشگاه

پنسیلوانیا به نام "آرون بک" (Aaron Beck) در یکی از آثار خود با عنوان "عشق هرگز کافی نیست" (Love Is Never Enough)؛ عشق به تنهایی برای تداوم ازدواج کفایت نمی کند، زیرا خطاهای شناختی و تفسیرهای تحریف شده زوجین از رفتار یکدیگر، موجب تخریب روابط زناشویی می گردد و تداوم زندگی مشترک صمیمانه را مختل می سازد.

بر این اساس، زوج درمانی شناختی-رفتاری، باید دارای دو بُعد باشد:

1. تمرکز بر بازسازی شناختی از طریق شناسایی و اصلاح باورها و اندیشه ها، و معالجه تفسیرهای نادرست و افکار منفی مانند "ذهن خوانی منفی"، "تعمیم افراطی و کلی سازی مشکلات" و "نسبت دادن های ستیز جویانه". این بازسازی، به منظور جایگزین ساختن تفسیرهای

سازنده، واقع بینانه و مثبت به جای تفسیرهای منفی و بدبینانه، صورت می گیرد.

2. آموزش دادن مهارت های ارتباطی و رفتاری مانند:

- "شنیدن درد دل های طرف مقابل"،
- "اعتبار دهی به احساسات"،
- "افزایش رفتارهای مثبت مانند قدردانی"،
- "مواظبت بر توجه به یکدیگر"،
- "برنامه ریزی همکاری های مشترک".

بحث فقهی

ولایت ورهبری زنان

یکی از مسائل بحث انگیز در جوامع اسلامی، مبحث ولایت زنان

از دیدگاه اسلام است. برخی از نظریه پردازان مسلمان، ولایت زنان را جزء محذورات و امور ممنوعه دانسته اند، و برخی دیگر، قائل به تساوی زن و مرد در این زمینه گشته اند، و جمعی نیز، مسئولیت زنان را در حدّ ولایت عظمی نپذیرفته، ولی در مورد مسئولیت های دیگر، اعتراضی ندارند.

منظور از ولایت عظمی، زعامت و مدیریت کلان جامعه، مانند مقام "رهبری امت" و مقام "مرجعیت دینی" است. در کشورهای اسلامی نیز، دیدگاه های گوناگون با اختلافات فکری زیاد، ارائه گردیده است.

به عنوان مثال، در برخی از کشورهای عربی، هنوز زنان حق رأی در انتخابات ندارند، چه رسد به حق انتخاب شدن و پذیرفتن پست ها و مدیریت های مهم.

در برخی از کشورهای دیگر اسلامی، زنان اجازه دارند تا سطوح میانی مدیریت سیاسی و علمی و اجتماعی صعود کنند، ولی در مورد ولایت عظمی، با بن بست مواجه هستند.

امروزه، به خصوص در کشورهای اسلامی پیشرفته یا در حال توسعه، مسأله ولایت زنان به صورت جدی مطرح است، و بذل توجه متفکران اسلامی را به این پدیده حسّاس، بیش از پیش، مطالبه می نماید.

در این نوشتار، می کوشیم تا ابعاد حقوق زنان را در این زمینه، مورد بررسی قرار دهیم و با توجه به دلائل معتبر شرعی، دیدگاه خود را در خصوص ولایت عظمای بانوان، با استناد به مبانی انسانی و اسلامی، ارائه نماییم.

بحث از مسئولیت زنان، در سه مقوله به شرح ذیل، مورد بررسی قرار می گیرد.

1. مسئولیت های خُرد اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، علمی و امثال آن ها، مانند مدیریت مدرسه، معلمی، استادی دانشگاه، مدیریت شرکت های تجاری، و مشابه آن ها.
2. مسئولیت های میانی و مدیریت های عالی رتبه، مانند وزارت، نمایندگی پارلمان، مدیریت کلّ، و امثال آن ها.
3. مقام ولایت عظمی و سرپرستی کلّ جامعه از طریق پذیرش مسئولیت رهبری امت، و ریاست کلّ کشور، که لازمه آن فرماندهی کلّ قوای مسلّح و حضور در میادین نبرد و عرصه مدیریت کلان کشور است.

بخش اول از مدیریت و مسئولیت برای زنان، مورد پذیرش عامّه مسلمانان و علماء اسلام بوده و هست و نیازی به بحث ندارد.

بخش دوم (مسئولیت های نسبتا کلان و مدیریت های میانی در حدّ وزیر و وکیل و پایین تر از آن) برای زنان نیز، در بسیاری از کشورهای اسلامی، پذیرفته شده است. گرچه برخی از فقهاء، این نوع از مدیریت را نیز مورد تایید قرار نداده اند، اما جمع دیگری از آنان، جواز آن را اعلام داشته اند. به هر حال، مخالفت با این رده از مدیریت برای زنان، در سطح خیلی گسترده وجود ندارد.

آنچه بیش از هرچیز دیگر مورد بحث و مناقشه جدی میان فقهاء قرار گرفته است، مدیریت عالی کشور و ولایت عظمای امت است.

از اینرو، ما نیز بر روی این موضوع بحث انگیز، متمرکز می شویم و سعی می کنیم دلایل طرفین را بیان نماییم و در نهایت، آنچه را که مطابق با واقع است، استنباط کنیم.

دلائل مخالفان ولایت زنان

کسانی که با ولایت عظمی برای زنان یا هرگونه ولایت برای آنان مخالفت ورزیده اند، به دلائلی از قرآن و سنت، استدلال نموده اند که مهمترین آن موارد را از نظر شما می گذرانیم:

دلیل نخست

یکی از ادله این گروه، آیه 33 از سوره نساء است:

"الرجال قوَّامون على النساء بما فضل الله بعضهم على بعض و بما أنفقوا من أموالهم فالصالحات قانتات حافظات للغيب بما حفظ الله."

جمعی از فقهاء و مفسران قرآن، کلمه "قوَّام" را در این آیه به معنای قیّم و یا حاکم دانسته اند، که بر آن اساس، حق حاکمیت از آن مردان خواهد بود.

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان، چنین می گوید:

"قیم بودن مردان بر زنان عمومیت دارد، و منحصر به شوهر نسبت به زن خود نیست، و چنان نیست که مردان تنها بر همسر خود قیمومیت داشته باشند، بلکه حکمی که جعل شده، برای نوع مردان بر نوع زنان است، البته در جهات عمومی که ارتباط با زندگی هر دو طایفه دارد. آن جهات عمومی که عامه مردان در آن جهات بر عامه زنان قیمومت دارند، عبارت است از مثل حکومت و قضا که حیات جامعه بستگی به آنها دارد، و قوام این دو مسئولیت و یا دو مقام بر نیروی تعقل است". (تفسیر المیزان، جلد چهارم).

علامه طباطبایی، دلیل این امر را افزون بودن نیروی تعقل در مردان نسبت به زنان دانسته و چنین می گوید:

"هیچ دانشمندی از چنین شریعتی و با مطالعه همین مقدار از احکام آن جز این توقع ندارد که در مسائل کلی و جهات عمومی واجتماعی، زمام امور را به دست کسانی بسپارد که

داشتن عقل بیشتر امتیاز آنان است، چون تدبیر در امور اجتماعی از قبیل حکومت و قضا و جنگ، نیازمند به عقل نیرومند است و کسانی را که امتیازشان داشتن عواطف تند و امیال نفسانی بیشتر است، از تصدی آن امور محروم می‌سازد."

آنگاه، این محقق، به آیه 33 در سوره نساء که قبلاً گذشت، اشاره کرده و آن را دلیل سخن خود دانسته است.

اشکال به این دلیل

همانگونه که بیان شد، ما "قَوّام" را بر اساس علم لغت، به معنای پشتیبان و متکفل به امر دانستیم و آیه یادشده را به شرح زیر، ترجمه کردیم:

"مردان ، پشتیبانان زنان و متکفل امور آنان هستند به آنچه که خداوند برخی از آن مردان را بر بعضی دیگر از آنان برتری

داده و به آنچه که از اموال خویش می بخشند. پس زنان شایسته ، فروتن و رازدار امور نهانی هستند به آنچه خداوند آن را نگاه داشته است."

از دیدگاه ما این آیه شریفه تنها به وجوب تکفل و پشتیبانی مردان برای زنان در امر معاش اشاره می کند، و هیچ دلالتی بر افضلیت مقام مردان نسبت به زنان و یا انحصار حق ولایت و رهبری برای آنان ندارد.

دلیل دوم

آیه دیگری که برخی از فقهاء به آن استدلال کرده اند عبارت است از آیه 33 از سوره احزاب که خطاب به زنان پیامبر (ص) چنین می فرماید:

"وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ."

یعنی: در خانه‌های خود بمانید، و ظاهر نشوید به مانند ظاهر شدن دوران جاهلیت نخستین.

برخی از فقهاء مانند آیه الله مکارم شیرازی در تفسیر نمونه، کلمه "تَبَرَّج" را به معنای ظاهر شدن در میان مردم دانسته اند که در این آیه از آن نهی شده است.

بر این اساس، احراز پست‌های سیاسی و حکومتی را برای زنان که لازمه اش ظاهر شدن در نزد مردم است، ممنوع شمرده شده است.

اعتراض به این دلیل

چندین اعتراض بر این استدلال وجود دارد:

اشکال اول اینکه قطعا مقصود از تَبَرَّج، هرگونه ظهور در جامعه نیست. و گرنه، حضور و ظهور زنان در خیابان و مجامع عمومی هم باید ممنوع شود.

بلکه مقصود، نوع خاصی از ظهور است که در آیه یادشده به آن تصریح شده است، و آن ظاهر شدن از نوع ظهور زنان در جاهلیت است که با پوشش نامناسب و اطوار نامشروع مانند نمایش دادن زیبایی های جسمانی و یا زیورآلات روی گردن و سایر اعضاء بدن، ظاهر می شدند.

بنا بر این، آیه مذکور، دلالتی بر ممنوعیت زعامت و رهبری و ریاست زنان در عین مراعات حجاب و پوشش اسلامی، ندارد.

اشکال دوم به استدلال مذکور این است که مخاطبان این سخن، زنان پیامبر (ص) هستند. ممکن است امری برای زنان آن حضرت جایز نباشد، ولی برای دیگر زنان جایز باشد. مثل اینکه زنان پیامبر بعد از رحلت آن حضرت با فرد دیگری ازدواج نمی کردند، ولی این امر دلیل بر این نمی شود که زنان دیگر هم نباید بعد از درگذشت شوهر خود ازدواج نمایند.

اشکال سوم این است که طلب عدم تبرّج، در این آیه، در ضمن یک سری از مطالبات از زنان پیامبر آمده است که برخی از آنها واجب و بعضی دیگر مستحب هستند. مثلاً طلب اقامه نماز و ایتاء زکات از نوع امر وجوبی است؛ ولی طلب صحبت نکردن به صورت نرم، و طلب ذکر آیات و حکمت، از نوع امر استحبابی است.

بنا بر این، حتّی اگر تبرّج را به معنای مدیریت سیاسی و رهبری بدانیم، معلوم نیست که طلب ترک آن برای زنان واجب است یا مستحب. با این بیان، روشن می گردد که این آیه با این سیاق، بر وجوب ترک پست سیاسی و زعامت جامعه برای زنان دلالت ندارد، و حرمت احراز ولایت را برای آنان، به اثبات نمی رساند.

برای توضیح این سخن، متن آیات قبل و بعد این آیه شریفه را از نظر شما می گذرانیم:

"يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِّنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ
 بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَّعْرُوفًا. وَقَرْنَ فِي
 بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ
 الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ
 أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا. وَاذْكُرْنَ مَا يُتْلَى فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ
 اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا".

یعنی: ای همسران پیامبر! شما مانند یکی از زنان عادی نیستید،
 اگر تقوا پیشه کنید؛ پس به گونه‌ای نرم سخن نگویید که
 بیماردلان در شما طمع کنند، و سخن شایسته بگویید. و در
 خانه‌های خود بمانید، و همچون ظهور در دوران جاهلیت
 نخستین، ظاهر نشوید، و نماز را برپا دارید، و زکات را پردازید،
 و خدا و پیامبر او را اطاعت کنید؛ خداوند فقط می‌خواهد
 پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک

سازد. آنچه را در خانه‌های شما از آیات خداوند و حکمت خوانده می‌شود یاد کنید؛ خداوند لطیف و آگاه است.

دلیل سوم

برخی از فقهاء به روایتی در نهج البلاغه اشاره کرده اند که مردان را از مشورت با زنان و دادن اختیارات به آنان برحذر می‌دارد. مثلاً در نامه 31 نهج البلاغه خطاب به امام مجتبی (ع) چنین آمده است:

"إِيَّاكَ و مشاورَةَ النِّسَاءِ ، فَإِنَّ رَأْيَهُنَّ إِلَى أَفْنٍ و عِزْمَهُنَّ إِلَى وَهْنٍ ... و لَا تَمْلِكُ الْمَرْأَةُ مِنْ أَمْرِهَا مَا جَاوَزَ نَفْسَهَا ، فَإِنَّ الْمَرْأَةَ رِيحَانَةٌ و لَيْسَتْ بِقَهْرْمَانَةٍ".

یعنی: از مشورت با زنان پرهیز، که رأی آنان زود سست می‌شود و تصمیم آنان ناپایدار است... و زن را مالک آنچه از

شخص او زیاد تر است ننما، زیرا زن مانند ریحان است، نه قهرمان.

اشکال به این استدلال

از قرائن و شواهد بر می آید که طلب عدم مشورت با زنان در اینگونه روایات – بر فرض که سند آنها صحیح باشد - ، به موارد خاص یا اشخاص ویژه و یا شرایط مخصوصی عنایت داشته است.

به عنوان مثال، در این روایت قرینه ای وجود دارد که نشان می دهد که مقصود از نگه داشتن زنان در خانه و عدم مشورت با آنان، زنان حرم امام مجتبی بوده اند. زیرا در ادامه آن سخن چنین آمده است:

"وإن استطعت أن لا يعرفن غیرك فافعل".

یعنی: اگر می توانی کاری کنی که آن زنها غیر از تو را نبینند و نشناسند، این کار را انجام بده.

بنا بر این، نمی توان به این عبارت، بر عدم جواز مشورت با زنان دانشمند و خردمند، استدلال کرد. آیا می توان گفت: مشورت با شخصیت دانشمندی مانند حضرت زهرا (سلام الله علیها) هم جایز نبوده است؟، یا اینکه: مشورت با حضرت زینب که "عقیله بنی هاشم" (یعنی: خردمند طایفه بنی هاشم) لقب داشته نیز، جایز نبوده است؟

علاوه بر این، آیات قرآن مجید نشان می دهد که برخی از زنان خردمند، مردان را با توصیه ها و مشاوره های خود راهنمایی می کردند.

به عنوان مثال، در آیه 26 از سوره قصص، چنین آمده است که دختر شعیب پیغمبر، پدر خود را توصیه کرد تا حضرت موسی را به استخدام خود در آورد:

"قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ".

یعنی: "یکی از دختران او گفت: ای پدر، او را به استخدام خود در آورد، زیرا که بهترین کسی که به کار می گیری، آن است که نیرومند و امانت دار باشد".

می دانیم که حضرت شعیب، به این توصیه عمل کرد و موسی را به استخدام خود در آورد.

نمونه دیگر، توصیه همسر فرعون است که وقتی جعبه ای را از روی آب رودخانه نیل گرفتند و او کودک خردسالی که بعداً موسی نامیده شد را در درون آن دید، و شوهرش خواست آن کودک را به قتل برساند، آن زن خردمند گفت:

"وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرْتُ عَيْنٍ لِّي وَلَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا". (سوره قصص، آیه 9).

یعنی: "همسر فرعون گفت: این کودک، نور چشم من و تو است، او را نکش، باشد که به ما نفعی برساند، و ما او را فرزند خود قرار دهیم".

بنا بر این آیات، نمی توان گفت که مشاوره زنان همواره به زیان و ضرر است و با هیچیک از زنان نباید مشورت کرد.

اما در خصوص عبارت دیگر روایت مذکور در نهج البلاغه که می گوید: "زن را مالک آنچه از شخص او زیاد تر است ننما، زیرا زن مانند ریحان است، نه قهرمان"، به این نکته اشاره می کنیم که مجموعه موارد نهی که در این نامه مطرح شده، شامل یک سری امور حرام و یک دسته از امور مکروه می باشد. مثلاً، قبل از این جمله، چنین آمده است: "إِيَّاكَ أَنْ تَذَكَرَ مِنَ الْكَلَامِ مَا كَانَ مَضْحَكًا" (یعنی: هرگز سخن خنده دار مگو). روشن است که این نهی، کراهتی است و بر حرمت دلالت نمی کند.

بنا بر این، سیاق کلام در نامه مذکور، دلالت قطعی بر این ندارد که نهی از تفویض اختیارات به زنان، امری حرام باشد.

دلیل چهارم

دلیل دیگری که مخالفان ولایت زنان به آن استدلال کرده اند، آیه 228 از سوره بقره بدین شرح است:

"وَلِلرِّجَالِ عَلیهنَّ دَرَجَةٌ".

یعنی: برای مردان درجه ای نسبت به زنان است. این گروه معتقدند که درجه ای که بر اساس این آیه، برای مردان است، زنان نمی توانند به ولایت و رهبری دست یابند.

اعتراض به این استدلال

نخستین اشکالی که بر این استدلال وارد می شود این است که اگر به کلّ آیه توجه کنیم، می بینیم که تعادل در فضیلت برای

هر دو دسته از زنان و مردان رعایت شده است. قرآن می‌فرماید:

"وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَّمَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ". (سوره بقره، آیه 228).

یعنی: و برای آن زنان، همانند وظایفی که بر دوش آنهاست، حقوق شایسته‌ای قرار داده شده است؛ و مردان نیز، دارای درجاتی نسبت به آنان هستند، و خداوند توانا و حکیم است. بنا بر این، همانگونه که مردان دارای کمالات برتری نسبت به زنان هستند، زنان نیز دارای حقوق و امتیازاتی نسبت به مردان می‌باشند. پس وجهی ندارد که به صورت یک طرفه به آیه بنگریم و طرف دیگر را نادیده بگیریم.

دومین اشکال، این است که داشتن درجه ای از نوعی کمال برای مردان به صورت کلی، دلیل بر آن نیست که بانوی هم که دارای مراتب والایی از دانش، حکمت، مدیریت و شایستگی

لازم برای احراز زعامت و ریاست است، باید از آن محروم باشد.

دلیل پنجم

دلیل دیگر مخالفان ولایت زنان، روایتی است که در منابع اهل سنت بیان شده است.

این حدیث، از شخصی به نام ابوبکره نقل گردیده که می گوید:

"لَمَّا بَلَغَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (و آله) وَسَلَّمَ أَنَّ أَهْلَ فَارِسَ قَدْ مَلَكَوا عَلَيْهِمْ بِنْتَ كِسْرَى قَالَ : لَنْ يُفْلِحَ قَوْمٌ وَلَّوْا أَمْرَهُمْ امْرَأَةً".
(صحیح بخاری، حدیث 4425).

یعنی: هنگامی که به پیامبر (ص) خبر رسید که اهل ایران، دختر کسری را رهبر خود گردانده اند، آن حضرت فرمود: هرگز گروهی که زنی را فرمانروای خود سازند، رستگار نخواهند شد.

اشکال به این استدلال

اعتراض اساسی به این استدلال، مشکل سند آن می باشد که در کتاب صحیح بخاری و امثال آن آمده است. حتی برخی از علمای اهل سنت نیز، این حدیث را فاقد سند معتبر دانسته اند. این مطلب، در شماره 59 مجله "التجدید" نیز، با استناد به دلائل علم رجال بیان شده است که حتی جمعی از دانشمندان اهل سنت نیز، این سخن را کذب و نادرست قلمداد کرده اند که به دروغ، به رسول خدا (ص) نسبت داده شده است.

دلیل ششم

بعضی مخالفان معتقدند که تجربه عملی نشان داده است که زنان در امر رهبری جامعه موفقیتی نداشته اند و در برخی از موارد، مشکلاتی را به بار آورده اند.

این گروه از مخالفان، نمونه هایی را نیز، مورد اشاره قرار می دهند.

اشکال به این استدلال

اعتراضی که بر این استدلال وارد می شود این است که موارد بسیاری هم وجود دارد که مدیریت مردان، ناموفق بوده و خسارات فراوانی را به بار آورده است. آیا می توان گفت: به این دلیل، ولایت شامل حال مردان هم نباید بشود؟

علاوه بر این، نمونه هایی از مدیریت های در سطح کلان و رهبری دولت در کشورهای بزرگی مانند هندوستان و آلمان و غیر آنها برای زنان مشاهده شده است که حدّ اقل، دست کمی از مدیریت بسیاری از مردان در کشورهای مشابه نداشته است.

تا اینجا، مهمترین دلائل مخالفان ولایت زنان را با اعتراضاتی که بر آنها وارد گردیده، از نظر شما گذرانیدیم.

اینک، به تشریح دلائل موافقان می پردازیم.

دلائل اثبات ولایت ورهبری زنان

برخی از ادله ای که ولایت زنان را به اثبات می رسانند، عبارتند از:

دلیل نخست

دلیل اول، آیه 71 از سوره توبه است که چنین می فرماید:

"وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ".

یعنی: مردان و زنان با ایمان، ولیّ یکدیگرند؛ امر به معروف، و نهی از منکر می‌کنند؛ نماز را برپا می‌دارند؛ و زکات را می‌پردازند؛ و خدا و پیامبر را اطاعت می‌کنند؛ بزودی خدا آنان را مورد رحمت خویش قرار می‌دهد؛ خداوند توانا و حکیم است."

بنا بر این استدلال، به دلیل اطلاق آیه یادشده، تفاوتی میان مرد و زن برای احراز ولایت بر دیگران، وجود ندارد و هر کدام از آنها جایز است ولیّ و سرپرست جامعه باشد.

اشکال بر این استدلال

ممکن است کسی بگوید: مقصود از ولایت در این آیه شریفه، دوست داشتن یکدیگر است، چنانکه بعضی از فقهاء اینچنین ترجمه کرده اند.

اعتراض به این اشکال

اما این اشکال را می توان بدین صورت پاسخ داد که ادامه آیه نشان می دهد که مقصود از ولایت در اینجا، فراتر از دوستی و محبت یکدیگر است. زیرا پس از بیان ولایت، امر به معروف و نهی منکر آمده است که دلالت بر حق آمریت به معروف و بازدارندگی از معاصی دارد، و این امر، مرتبه ای از مراتب ولایت به معنای سرپرستی است.

البته ممکن است در جواب این اعتراض هم گفته شود: بنا بر این سخن، ولایت زنان و مردان در این آیه، محدود به حق امر به معروف و نهی از منکر است و این آیه شریفه، دلیلی بر ولایت عظمی برای زنان نهی باشد.

در عین حال، اطلاق عبارت "وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ" می تواند علاوه بر معنای مورد نظر مخالفات ولایت زنان، معنای دیگر "اولیاء" که بر سرپرستی جامعه

دلالت می کند را نیز، شامل گردد. زیرا دلیلی بر لزوم تقیید آن، در آیه مورد بحث، وجود ندارد.

همچنین، امر به به عنوان "المعروف" که به صورت عام و بدون تخصیص، بیان شده است، می تواند شامل همه معروف ها که امر به آنها، از شئون ولایت امر است باشد. همینگونه است نهی از عنوان "المنکر" به صورت عام و بدون تخصیص.

دلیل دوم

دلیل دیگر برای اثبات ولایت زنان، حدیث شریفی است که اثبات می کند که پنجاه نفر از مجموعه 313 نفر از کارگزاران حکومت جهانی امام مهدی (عج)، از زنان خواهند بود.

ما این مطلب را در کتاب "امام مهدی و آخرالزمان" به شرح

زیر، توضیح داده ایم:

امام زمان (عج) مانند هر پیشوای بزرگ دیگر، دارای کارگزاران نظام، و فرماندهان نیروهای تحت امر خود می باشد، که باید از تواناییها و ویژگیهای خاصی برخوردار باشند.

در روایات اسلامی، به این نکته اشاره شده است که سیصد و سیزده یار باوفا و توانمند، سرداران قیام و کارگزاران تشکیلات نهضت جهانی مهدی موعود را در عصر ظهور، تشکیل می دهند.

روشن است که مجموعه طرفداران و پیروان آن حضرت به مراتب باید بیش از این عدد باشند، در غیر این صورت، ایجاد یک حرکت بزرگ در سطح گیتی، با مشکل مواجه خواهد شد. بنا بر این، تعداد سیصد و سیزده نفر از یاران امام زمان (ع)

که در روایات بیان شده است، مربوط به نیروهای کادر مدیریت و فرماندهی سپاه تحت امر آن حضرت می باشد.

بر اساس حدیثی که در جلد اول کتاب "تفسیر عیاشی" و جلد اول کتاب "معجم احادیث الامام المهدی" و جلد هفتم کتاب "مجمع الزوائد" آمده است، تعداد پنجاه نفر از سیصد و سیزده تن از کارگزاران قیام جهانی حضرت مهدی (ع) را زنان تشکیل می دهند.

روایت مذکور که از امام باقر (ع) نقل شده ، به شرح ذیل است:

"و یجیء - والله - ثلاث مائة و بضعة عشر رجلا فیهم خمسون امرأة یجتمعون بمكة علی غیر میعاد ... وهی الآیة الی قال الله: [اینما تكونوا یأت بكم الله جمیعا ان الله علی کل شیء قدیر]."

یعنی: به خدا سوگند، سیصد و سیزده نفر می آیند که پنجاه نفر از آنها زنان هستند که بدون هیچ قرار قبلی در مکه کنار یکدیگر جمع خواهند شد ... این است معنای آیه شریفه قرآن مجید که می فرماید: هر جا باشید خداوند همه شما را حاضر می کند، زیرا او بر هر کاری توانا است.

اشکال به این استدلال

بعضی از نویسندگان خواسته اند این روایت را بدین صورت توجیه کنند که این امر، یعنی ولایت و فرمانروایی زنان، مخصوص عصر ظهور حضرت امام زمان - علیه السلام - است که مردان و زنان در آن دوران به کمال خواهند رسید، و این امر، شامل زمان ما نمی شود.

پاسخ به این اشکال

در جواب این اعتراض می توان گفت: اگر فرمانروایی زنان امری حرام و نامشروع باشد، قطعاً امام مهدی (عج) روا نمی داند که این عمل حرام، در زمان حکومت ایشان پیاده شود.

اما اینکه گفته اند: مردم در زمان آن حضرت کامل خواهند شد و بدلیل اینکه هنوز مردان و زنان به کمال نرسیده اند، زنان نمی توانند به مقام فرمانروایی برسند، در پاسخ می گوییم: این اشکال در مورد مردان نیز، می تواند وارد باشد.

نتیجه

همانگونه که ملاحظه فرمودید، دلائل مخالفان ولایت زنان، مشمول اعتراض های متعددی گردیده که به آنها اشاره شد.

همچنین، دلائلی مانند آنچه بیان کردیم، بر اثبات ولایت زنان و امکان احراز زعامت جامعه برای آنان، اقامه گردیده است.

بر اساس آنچه بیان شد شایستگی زنان برای احراز مقام اعلای رهبری و مدیریت در عرصه های سیاسی، دینی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی جامعه، به اثبات می رسد.

فهرست مطالب

3.....	سوره نساء – آیه ۱
4.....	نکته اول
7.....	نکته دوم
8.....	نکته سوم
9.....	نکته چهارم
10	نکته پنجم
11	بحث علمی
11	کیفیت آفرینش نخستین انسان ها
11	دیدگاه مفسران
11	قول نخست
13	قول دوم
14	دیدگاه زیست شناسی تکاملی

19	 انسان خردمند
20	 نقد دیدگاه تکامل انواع
21	 انتقاد نخست
23	 دو مثال
26	 انتقاد دوم
32	 سوره نساء - آیه ۲ تا ۶
35	 نکته اول
37	 نکته دوم
38	 نکته سوم
41	 نکته چهارم
42	 نکته پنجم
44	 نکته ششم
46	 بحث علمی
46	 نقد چند همسری در تمدن ها و ادیان پیشین

47	چند همسری در تمدن های باستان
51	چند همسری در ادیان
59	مرحله نخست
61	مرحله دوم
62	چند همسری در دوران معاصر
63	دیدگاه فمینیسم
64	دیدگاه حقوق بشری
65	دیدگاه منتقدان دیگر
67	پاسخ به انتقادات
69	بیان یک نکته
73	سوره نساء – آیه ۷ تا ۱۰
75	نکته اول
77	نکته دوم
80	نکته سوم

83	 نکته پنجم
84	 بحث علمی
84	 منظور از بلعیدن آتش از دیدگاه علوم
86	 دیدگاه علوم اعصاب
88	 پژوهش های ژورژ مول
88	 دیدگاه روانشناسی
90	 پژوهش های جاشوا گرین
92	 سوره نساء - آیه ۱۱ تا ۱۴
96	 نکته اول
100	 نکته دوم
100	 نکته سوم
101	 بحث علمی
101	 ارث زنان از دیدگاه ادیان
101	 قانون ارث در آئین یهودی

104.....	قانون ارث در آئین زرتشتی
106.....	قانون ارث در آئین هندوئیسم
108.....	توضیح
109.....	قانون ارث در آئین اسلام
114.....	سوره نساء - آیه ۱۵ و ۱۶
115.....	نکته اول
117.....	نکته دوم
118.....	نکته سوم
119.....	نکته چهارم
120.....	بحث علمی
120.....	آسیب های فحشاء از دیدگاه علوم مدرن
120.....	دیدگاه علوم مغز و اعصاب
122.....	دیدگاه روانشناسی
125.....	دیدگاه علوم اجتماعی

128.....	سوره نساء - آیه ۱۷ و ۱۸
131.....	نکته اول
133.....	نکته دوم
133.....	نکته سوم
135.....	نکته چهارم
137.....	مغفرت فروشی توسط پاپ ها و ارباب کلیسا
139.....	اوج مغفرت فروشی پاپ
142.....	بحث علمی
142.....	نقش توبه از دیدگاه علوم مدرن
143.....	دیدگاه علوم مغز و اعصاب
144.....	دیدگاه روانشناسی بالینی
145.....	دیدگاه علوم اجتماعی
146.....	دیدگاه عدالت ترمیمی در فلسفه حقوق
150.....	سوره نساء - آیه ۱۹ تا ۲۴

155.....	نکته اول
157.....	نکته دوم
158.....	نکته سوم
161.....	نکته چهارم
163.....	نکته پنجم
164.....	نکته ششم
166.....	بحث علمی
166.....	آسیب های ازدواج با محارم از دیدگاه علوم مدرن
167.....	دیدگاه زیست شناسی
169.....	دیدگاه علوم اعصاب اجتماعی
170.....	پژوهش فِسلِر
180.....	بحث فقهی
180.....	نفی مجازات سنگسار در اسلام
181.....	بررسی مجازات رجم از دیدگاه قرآن

183.....	مجازات سنگسار در تورات
186.....	بررسی مجازات رجم از دیدگاه روایات
193.....	احادیث اهل سنت
198.....	سوره نساء - آیه ۲۹ تا ۳۱
203.....	گناهان کبیره
205.....	بحث علمی
205.....	نقش فساد و ستم در سقوط حکومت ها
208.....	دیدگاه افلاطون
211.....	دیدگاه ارسطو
213.....	دیدگاه ابن خلدون
222.....	دیدگاه توین بی
224.....	دیدگاه علوم اقتصادی و سیاسی مدرن
224.....	مطالعات داگلاس نورث
225.....	تحقیقات رابینسون و عجم اوغلو

227	سوره نساء - آیه ۳۲ تا ۳۵
230	نکته اول
232	نکته دوم
232	نکته سوم
234	نکته چهارم
236	نکته پنجم
238	معنای "نشوز" و سرکشی در این آیه چیست؟
238	راه های جلوگیری از سرکشی
239	منظور از "ضرب" در این آیه چیست؟
239	ضرب، به معنای بدست آوردن و طلب کردن
241	ضرب، به معنای معاشرت جنسی
243	نتیجه
248	پشتیبانی روایات اسلامی از حکم فطرت
251	نکته ششم

253.....	بحث علمی
253.....	حلّ اختلاف زناشویی از دیدگاه علوم روز
253.....	مطالعات گاتمن
255.....	پژوهش های جانسون
258.....	دیدگاه علوم مغز و اعصاب
259.....	دیدگاه زوج درمانی شناختی-رفتاری
261.....	بحث فقهی
261.....	ولایت و رهبری زنان
266.....	دلائل مخالفان ولایت زنان
266.....	دلیل نخست
268.....	اشکال به این دلیل
269.....	دلیل دوم
270.....	اعتراض به این دلیل
274.....	دلیل سوم

275.....	اشکال به این استدلال
279.....	دلیل چهارم
279.....	اعتراض به این استدلال
281.....	دلیل پنجم
282.....	اشکال به این استدلال
282.....	دلیل ششم
283.....	اشکال به این استدلال
284.....	دلائل اثبات ولایت و رهبری زنان
284.....	دلیل نخست
285.....	اشکال بر این استدلال
285.....	اعتراض به این اشکال
287.....	دلیل دوم
290.....	اشکال به این استدلال
291.....	پاسخ به این اشکال

نتیجه 291